

مهدی عزیزی

ISBN 978-91-978251-3

بت

مهدی عزیزی

چاپ نخست: بهار ۱۳۸۹ (۲۰۱۰)

حروفچینی: مهدی عزیزی

چاپ و صحافی: چاپ آرش، سوئد

Arash Forlag

Box 11026

16111 Bromma – Sweden

+46-(0)8-294150

info@tryckeffekt.com

تماس با نویسنده:

mediasisi@hotmail.com

بنام انسان

**موجود خردمند، اندیشمند، اشرف مخلوقات و
فرمانروای زمین که افکارش را از تن و از این
نقطه، (کره زمین) خارج و به برون مرزهای
جهان هستی، راهی می‌گرداند!**

فهرست

صفحه	موضوع
۵	پیشگفتار
۸	بت
۲۱	یکتاپرستی
۲۶	معرفی تیره‌ها
۵۵	ادیان زاده یکدیگرند
۵۸	معرفی اسلام
۷۰	معرفی مسیحیت
۷۷	زمینه آیین همگانی
۸۱	آیین پیشنهادی
۸۵	قوانین مجازات و...
۹۵	خدایان
۱۰۱	انسان و دیگرجانداران
۱۱۴	سی خرداد
۱۲۸	چند مطلب کوتاه

پیشگفتار

حضور عزیزان خردمند، متحد، دانشجوی و پیشرو.

سعی من از نوشتن این دفتر آشکار گردانیدن شکاف‌ها بین انسان‌روز می‌باشد همانگونه که آگاهید انسان روز جدای از یکدیگر، درون تیره‌های مختلف زندگی غیر انسانی (متفرق و جبری زیستن) خود را سپری می‌کند.

در دنیای کنونی تیره‌های انسان، چنان از یکدیگر بیمناک هستند که از آمدن غریبه (غیرخودی) به محیط زندگی‌شان هراسان شده و مانع از ورود غریبه به حریم مرزهای خود، می‌شوند و این وحشت تیره‌ها از یکدیگر، جامعه انسانی را از هم پاشیده و هر لحظه به گسیختگی انسان افزوده می‌گردد.

در حال حاضر، وحشت و بی‌زاری تیره‌ها از یکدیگر، به حدی رسیده که تیره‌ها اطراف محیط زیست خودشان را مرزبندی می‌کنند و از ورود افراد دیگر تیره‌ها ممانعت کرده و به این وسیله، از ترس و هراس‌هاشان می‌کاهند، دقیقاً مانند جانداران وحشی، به عنوان مثال: گرگ‌های وحشی اطراف محیط خودشان را مرزبندی می‌کنند و اگر گرگ غریبی به حریم مرزشان بیاید (تجاوز کند) در این صورت توسط گرگ‌های محل، به هلاکت می‌رسد.

بنظر من، علت اصلی بی‌زاری و گریزان بودن انسان‌ها از یکدیگر، ناآگاهی است بدین سبب که انسان خردمند، هرگز از خویش (همنوع) بیزار و گریزان نمی‌گردد. ما آدمیان یک هستیم و به یک سرنوشت دچار خواهیم شد بنابر این، باید که انسان‌ها یک هدف داشته باشند، (یعنی این که متحد گشته و در یک راه برای رسیدن به اهداف، راهی گردند) همانگونه که آگاه هستید، ایدئولوژی (عقیده و اعتقاد) انسان، هدف او را تعیین می‌نماید لذا، ایدئولوژی‌های گوناگون اهداف گوناگون را به وجود می‌آورند و با گوناگون شدن هدف‌ها، انسان متفرق شده و در بین راه‌های گوناگون دفن می‌گردد بدین سبب که عمر جسم انسان کوتاه است و به تنهایی، (متفرق بودن) به هیچیک از اهداف نمی‌رسد ولی انسان متحد با برنامه‌ریزی‌های بلندمدت، برآوردن هر آرزو و رسیدن به همه اهداف را قادر می‌گردد.

من در این دفتر، به حد توان، ایدئولوژی‌های انسان روز را معرفی کرده و ازهم گسیختگی انسان را هویدا کرده‌ام. همانطور که قبلاً گفتیم، ایدئولوژی هدف را تعیین می‌نماید بعنوان مثال: یک فردی که ایدئولوژی‌اش یهودیت، مسیحیت یا اسلام است، هدف او بهشت می‌باشد و این فرد که هدفش بهشت است، برای آینده خود هیچگونه برنامه‌ریزی، کار و کوششی را انجام نمی‌دهد و بجای این کارهای (تلاش برای ساختن آینده) سخت و دشوار، به دعا و سجده کردن به درگاه این خدا، متوسل شده و خود را درون مهملات ذهنی غرق می‌گرداند همینطور یک فرد که ایدئولوژی‌اش کمونیسم است، هدف او جامعه بی‌طبقه، مساوات و به تکامل رسیدن می‌باشد و این فرد برخلاف فرد قبلی، متحد شده و برای آینده خود برنامه‌ریزی کرده و به کار و تلاش فراوان می‌پردازد.

انسان برای رهایی از ناآگاهی‌ها، نخست باید که خود شناسست یعنی این که به علوم و کشفیات خود (انسان کنونی) مطلع گردد. همانگونه که آگاهید، اکثر مردمان امروزه از علوم و کشفیات خودشان بی‌اطلاع می‌باشند و این ناآگاهی، سبب گشته که انسان روز، خدایی فروتر از خویش را پرستش کند، به عنوان مثال: انسان کنونی که در گیتی پرواز می‌کند و کهکشان‌ها را به دیده می‌آورد با اینحال، خدایی را سجده و پرستش می‌کند که این خدا، از گردش وضعی و انتقالی زمین بی‌اطلاع می‌باشد و توسط پیغمبرانش، در کتب قدیمی راجع به پیدایش، اظهار نظر کرده و چنین می‌فرماید:

خورشید در روز چهارم ساخته شده، خورشید و ماه هر یک در مدار خاص خود، شناور می‌باشند و... (برای اطلاع بیشتر در مورد این خدا، رجوع شود به کتاب کائنات) انسان باید خود شناسست و واقف‌گردد که چگونه با وضع قوانین دگرگون و ناسازگار، شکاف‌های عمیق را در جامعه بوجود آورده است. انسان باید خود شناسست و آگاه‌گردد که چگونه بوسیله ساختن پرستشگاه‌های گوناگون، نفرت از خویش (همنوع) را به وجود آورده و می‌آورد و این نفرت ورزیدن به هم‌نوع را وارث می‌شود بنظر من بزرگترین و مهمترین انتخاب انسان ایدئولوژی می‌باشد لذا انسان باید در این انتخاب، بسیار محتاط باشد و با تحقیق و مطالعه و تفکر دقیق، هدف خود را انتخاب نماید.

انسان زمانهای دیرین که خورشید، ماه و آتش را به عنوان خدا می‌پرستید، او متحد بود و با یکدیگر به شکار می‌رفتند و با همدیگر می‌زیستند، تا این که به دوره بت‌گری رسید و با ساختن بت‌های گوناگون، اتحاد را بفراموشی سپرد و به تیره‌های مختلف تقسیم گشت و هنوز هم درون تیره‌های مختلف، در ستیز و چالش با یکدیگر می‌باشد. ما مردمان دنیای کنونی، متفرق و درون تیره‌های گوناگون، بقا را ادامه می‌دهیم و این متفرق بودن، ما را نیز مانند دیگر جانداران غریزی زیست، مطیع بر محیط زیست نموده است بطوری که انسان روز بدون توجه به آینده و سرنوشت خود، لحظه‌های طلاپی عمرش را پشت سر می‌گذارد که اگر انسان به واقعیت زندگی‌اش آگاه شود در اینصورت هرگز اینچنین لحظه‌ها را هدر نمی‌گرداند بلکه متحد می‌شود و برای آینده برنامه‌ریزی کرده و راه‌های تکامل خود را هموار می‌گرداند. بنظر من باعث و بانی تفرقه انسان، این خدای (کتب قدیمی) فروتر از بندگانش می‌باشد چونکه این خدای بی‌وجود، نخست انسان را به انزوا و گوشه‌نشینی می‌کشاند و سپس درون مهملات، غرق می‌گرداند.

در دوره‌ای که انسان آتش را شناخت و بسوی انسانی زیستن، (متحد) حرکت کرد و بر دیگر جانداران غالب آمد، اگر به راه خود ادامه می‌داد و ستیز با خویش (همنوع) را در پیش نمی‌گرفت در اینصورت امروز کهکشانش را در تسخیر خود می‌داشت ولی متأسفانه، انسان به‌جای متحد بودن و ادامه راه، به بت‌گری پرداخت و خود را درون ذهنیات غرق گردانید و اکنون نیز اکثر افراد بشر، متفرق و درون خیالات مهمل غرق می‌باشند. من امیدوارم که این جزوه، در واقع‌بینی و اتحاد انسان، مؤثر واقع گردد!

ت

انسان پس از ورود به صحنه زندگی در زمین، سده‌های بی‌شماری را فروتر از دیگرجانداران (تحت سلطه حیوانات وحشی بودن) سپری کرد تا این که آتش را یافت و آن را با زندگی خود توأم گردانید.

انسان دوره‌های ماقبل آتش، پابرنه و گرسنه در میان دیگرجانداران، گه‌گاهی پدیدار و ناپدید می‌گشت تا اینکه خود را به دوره آتش رسانید و بوسیله آتش، بقای خودش را در زمین مستحکم نمود. انسان پس از شناخته آتش، محیط زندگی‌اش ایمن‌آباد گشت و سپس زبانش گشوده شد.

انسان دوره آتش، اوایل زندگی را انباز دیگرجانداران، سپری کرد تا این که به ساختن حروف پرداخت و سپس حروف را به واژه تبدیل و واژه اتحاد را به واژه-هائیش افزود و به وسیله ایجاد اتحاد بین خود، (یعنی بطور پیوسته و اجتماعی زیستن) بر دیگرجانداران غالب آمده و تمامی آن‌ها را تحت سلطه خویش قرار داد، ولی این اتحاد انسان دوامی نداشت چون که او برای رهایی خود از زیر سلطه حیوانات وحشی، متحد شده بود و پس از غلبه بر حیوانات، اتحاد را به فراموشی سپرد به طوری که مردمان بجای متحد بودن و باهم‌زیستن، هرکجا تیره‌ها پدید آوردند که هر یک تیره جدای از دیگری می‌زیست، و هر تیره‌ای که زورمندتر می‌بود، به دیگران هجوم برده و با کشتار و تاراج، آنان را تحت سلطه خود قرار می‌داد، و این عمل انسان، (کشتار و تاراج) سبب شد که تیره‌ها از یکدیگر بیمناک شده و از هم بگریزند.

انسان پس از غالب شدن بر دیگرجانداران، در زمین ایمن‌تر و زمان بیشتری را برای تفکر و اندیشیدن، دارا شد و این آسوده زیستن، وسیله شد که انسان به قوه پندار خویش آگاه گردد و سپس تصور کردن را آغاز نماید و انسان از بدو پندار و اندیشه، در برابر عظمت و نامتناهی بودن محیط زیست، خود را ناچیز و ناتوان یافت و برای رهایی یا گریز از ناتوانی‌هایش، به ذهنیات متوسل شده و وعده و وعیدهای خودساخته را یک تسلی بر زندگی خود در زمین، قرار داد. انسان ماقبل آتش که تحت سلطه حیوانات وحشی می‌بود، او خورشید و ماه

را به عنوان خدا، (نجاتبخش خویش) می‌پرستید و انسان زمان آتش، آتش را به



(لوح سنگی که آتش پرستی انسان را به تصویر می‌کشد)

عنوان خدا پرستید و سپس به بت پرستی روی آورده و بت‌های بی‌شماری را به دست خود ساخت، چشم و گوش‌ها را بر حقایق بیوشانید و درون خیالات، پندار و گمان‌ها را به واقعیات تبدیل گردانید و خودش را حقیر ساخته و در برابر هرچیز پست و فروتر از خویش، به‌زانو و سجده درآمد.

انسان بوسیله سجده کردن در برابر موجودات فروماپه و معقولات بی‌وجود، از نهاد خود که حرکت کردن و کاویدن می‌باشد، خارج شد و سپس ذهنیات کذب را باور داشت، کژاندیشی را پیشه کرده و هرچیز را نجاتبخش خویش قرار داد و از چیزهای جامد و معقولات بی‌وجود، زندگی ایده‌آل را برای خود درخواست کرد. انسان که در تخیل و تصور کردن، قدرت مطلق می‌باشد، او از این توانایی (قدرت پندار و گمان) سوءاستفاده کرده و تمامی افکار و اندیشه‌هایش را به

ذهنیات مهممل، اختصاص داد. پس از این، انسان فراخ‌اندیش بجای حرکت کردن و کاویدن، تنبلی را پیشه کرد و تمامی مشکلات، تلخی و دردمندی‌های حال و آینده را درون پندارهای ذهنی، به شیرینی زندگی ایده‌آل در بهشت برین و جاودانی، مبدل گردانید.

انسان این موجود توانگر که در آغاز زندگی، یکی از ضعیفترین موجودات و در پایین‌ترین سطح محیط زیست خود، قرار داشت و به وسیله حرکت و کاویدن، همه جانداران را تحت سلطه‌اش گرفت و تمامی امکانات زمین را نیز به تصرف خود آورد ولی پس از مسلط شدن بر محیط زیست، حرکت کردن و کاویدن را ادامه که نداد هیچ بلکه در مسیر مخالف نیز حرکت نمود به طوری که متوسل شدن به رؤیا و ذهنیات را جانشین بر کاویدن قرار داد.

در دوره‌ای که انسان آتش را در اختیارش گرفت و بر دیگر جانداران غالب آمد، امکان حرکتش بسوی ایده‌آل (تکامل) مهیا گشت، ولی متأسفانه انسان هوی و هوس‌ها را بر تلاش کردن برای فراهم آوردن زندگی ایده‌آل، ترجیح داد و این عمل باعث شد که انسان برای انگیزه دادن به زندگی رؤیایی خود، دست‌آویزها (پرستشگاه) بسازد که بتواند به وسیله این دست‌آویزها، پندار و عملکردهای غیر انسانی خود را به توجیه آورد. پس از این، موجود یکه‌تاز کره زمین (انسان) با دیدن حیوانی قوی‌جثه، درختی تنومند، سنگی بزرگ، نوری درخشان و... به ذهنگری پرداخت و درون ذهنیات، هرچیز ناشناخته و یا قوی‌تر از جسم خود را به خدایان قادر و نجاتبخش تبدیل گردانید و سپس خویش را به سجده آوردن در برابر چیزهای فوق‌الذکر، وادار ساخت و این عمل (سجده نمودن) سبب شد که انسان اشکال خودساخته را درون پندار، به خدایان قادر و توانا به هرچیزی، مبدل گرداند.

انسان از خورشیدپرستی به ماه‌پرستی و آتش‌پرستی، و سپس به اشکال- (بت) پرستی رسید و هنوز هم در همان اشکال‌پرستی قرار دارد. به نظر من، از آغاز بت‌پرستی تا کنون، هرچه بوده، بت‌پرستی بوده و هست، این که دوره حاضر یکتا‌پرستی گفته می‌شود، بدین سبب است که انسان روز، خودش را متمدن (یعنی خردمند) معرفی می‌کند و به همین علت، از عنوان بت‌پرستی،

می‌گریزد. دوره فعل که یکتاپرستی نامیده میشود این دوره، بیش از دوره‌های پیشین، گوناگون‌پرستی می‌باشد بطوری که در این دوره، تیره‌های بی‌شماری وجود دارند و تک تک این تیره‌ها، یکتاپرستی را ادعا می‌کنند. در بخش دین و آیین که در پایین به آن خواهیم پرداخت، من تا حدی که در توان دارم، تیره‌های گوناگون را معرفی نموده و کذب بودن این یکتاپرستی را آشکار خواهم کرد.

انسان ماقبل تاریخ که علوم چندانی را دارا نبود و خودش را در مقابل هرچیز، ناتوان می‌یافت او برای رهایی از ناتوانایی‌ها، به تفکر و اندیشیدن می‌پرداخت ولی اندیشه‌های او در حصار جسم محدود می‌گردید. مثال: اگر فردی در مورد انتها راهی کنجکاوی کند در اینصورت فرد کنجکاو، آن راه را می‌پیماید و انتهای آن را می‌یابد. انسان موجودی است فراخ‌اندیش ولی در حصار جسمی کوچک و ضعیف از این رو، انسان جسم خود را در راه‌های غریب و ناهموار راهی می‌گرداند ولی جسم ضعیف او در میان راه‌ها، دفن می‌گردد. بنظر من، انسان از بدو اندیشه تا کنون، به این آگاهی نرسیده که او غالب شدن بر جسم خویش را نیز قادر می‌گردد.

در ابتدای زندگی انسان در قسم خشک زمین، فراهم آوردن مایحتاج زندگی (غذا برای جسم) تمامی تفکر و اندیشه‌هایش را در اشغال می‌داشت تا این که بر دیگرجانداران غالب آمده و شکم را سرشار گردانید و سپس یک زندگی جدیدی را آغاز نمود. انسان که به وسیله همبستگی، بر دیگرجانداران غالب آمده و بر محیط‌های زندگی خود، سر و سامان داده بود، او رمز پیروزی‌اش را که همبستگی می‌بود، به فراموشی سپرد و در پی یافتن انگیزه برای ادامه بقا، دشمنی با خود(همنوع) را انگیزه زندگی‌اش در زمین قرار داد.

انسان پس از پیروزی بر دیگرجانداران، در زمین بی‌رقیب گشت، (همانطور که مطلع هستید، زندگی انسان بدون رقیب و رقابت کردن، یک زندگی بی‌مفهوم و بسیار طاقت‌فرسای می‌گردد) این زندگی بدون رقیب و طاقت‌فرسا که پس از غالب شدن بر دیگرجانداران حاصل گشته بود، باعث شد که انسان‌ها به دسته دسته گشتن مشغول گردند و به دسته‌های کوچک چون یک خانواده، نیز تقسیم گردند و درون دسته‌های پراکنده، به رقابت با یکدیگر بپردازند لذا،

انسان‌های متفرق و بیمناک از همدیگر، به تفکر و اندیشیدن پرداختند ولی به علل دشمنی و متفرق بودن، اندیشه‌ها به‌بست بر خورد کرد، این بن‌بست‌ها که حاصل از تفرقه می‌بودند، انسان‌ها را به سوی ذهنیات سوق دادند و انسان فراخ‌اندیش را درون ذهنیاتی چون نجاتبخشی می‌آید و زندگی ایده‌آل را فراهم می‌گرداند، غرق گردانیدند و این متوسل شدن به ذهنیات سبب شد که انسان خودش را در میان موجودات و پدیده‌های ناشناخته، درمانده یابد و این درماندگی، باعث شد که انسان چشم و گوش‌ها را بر حقایق بیوشاند، انسان‌های ذهنگر، درون دسته و گروه‌های مختلف تندیس با اشکال گوناگون ساختند و نام دسته، گروه یا تیره خودشان را به دست ساخته‌ها نهادند. پس از این، هر تیره‌ای برای خود خدایی تراشید و خدای تیره خود را بر دیگر خدایان (بت‌ها) مرجح شمرد. در اینجا نکاتی را راجع به بت‌های قدیم و جدید می‌گوییم: در دنیای امروزه چنین رسم است که مردمان درون دسته، گروه یا تیره‌ها برای خود تیم‌های ورزشی و امثال را به وجود می‌آورند و هر تیره، تیم خود را در حد خدا، پرستیده و بر دیگر تیم‌ها مرجح‌تر می‌دارد، ولی در زمان‌های دیرین مردم بجای تیم، بت می‌ساختند بطوری که بت‌های مختلف از جنس سنگ، چوب، آهن، طلا و... ساخته می‌گردیدند و برای پرستش، به محیط‌های زندگی ارائه می‌شدند و پس از گذشت زمان، خدایان تراشیده شده (بت‌ها) قلوب انسان‌ها را تسخیر کرده و سپس این بت‌های پست و خاموش، بین مردمان سینه به سینه گشته و به ارث می‌رسیدند.

در زمان‌های دیرین این خدایان تراشیده شده (بت) آنچنان در محیط‌های زندگی انسان مشهور شده بودند که انسان فراخ‌اندیش، توأم با ایمان تعصبی به بت، متولد می‌شد و نفرت از خود، (همنوع) را وارث می‌گشت. همین‌طور که امروزه تیره‌های مذهبی سینه به سینه می‌گردند و به ارث می‌رسند و سپس توسط مردم تیره، (هواداران) درفش گشته و تیره‌ها در راه به سکوی منزلت نشانند درفش دین یا مذهب خود، بر یکدیگر هجوم می‌برند و هم‌نوعان را به خاک و خون می‌کشانند، در قدیم نیز تیره‌ها بوسیله علم کردن خدایان زیون، (بت‌ها) همدیگر را به خاک و خون می‌کشانیدند و امکانات را بدست خود، به خاکستر

مبدل می‌نمودند. این کشمکش‌ها بین مردم برسر خدایان خودساخته، آنچه‌ان انسان را از نهاد اصلیش خارج نمود که انسان فراخ‌اندیش را انباز دیگرجانداران گردانید. ممکن است کسانی این گفته: انسان همپای دیگرجانداران می‌باشد را پذیرانباشند و چنین‌اظهار دارند که ما بهتر و آسوده‌تر از دیگرجانداران زندگی را سپری می‌کنیم. برای توجیه مطلب فوق، این سؤال را برای کسانی مطرح می‌کنیم که خویش را فراتر از دیگرجانداران، می‌پندارند: در حال حاضر، چندین حیوان و چندین انسان روزانه از سوء‌تغذیه یا در اثر بیماری، بهلاکت می‌رسند؟ در دنیای کنونی، اگر سگ یا گربه‌ای تشنه یا گرسنه بر زمین افتد در اینصورت موجودی که خود را انسان می‌نامد، به عنوان دلسوزی، حیوان را از آب و غذا سرشار می‌گرداند ولی همین‌ها که برای سگ، گربه و... دلسوزی می‌کنند، به میلیون‌ها انسانی که از کم‌غذایی، استخوان‌هایشان نمایان گشته، هیچ اهمتامی نمی‌کنند.

امروز که دنیا یک تصویر گشته یعنی اینکه تمامی مردم زمین از اوضاع و احوال یکدیگر باخبر می‌باشند با اینحال، میلیون‌ها انسان از شدت گرسنگی به خود پیچیده و شدت درد، اشک می‌ریزند. عکس زیر مطلب فوق را تشریح می‌کند.



(تصویری از یک محیط زیست انسان کنونی)

عزیزان توجه داشته باشند که از زمان گرفتن عکس بالا، مدت زیادی نمی‌گذرد و این عکس، انسان روز را به تصویر می‌کشد.

انسان موجودی است که لحظه به لحظه به علوم خود می‌افزاید و رو به ترقی می‌رود و هر اندازه که به علوم سازنده خود می‌افزاید، همانقدر به ذهن‌گری‌اش افزوده می‌گردد، ما مردم که در عصر علم و صنعت زندگی می‌کنیم، تا حدیکه از گذشته خود باخبر هستیم، همیشه بت و بت‌پرستی بوده و هست. بعنوان مثال: انسان کنونی که به گیتی پرواز کرده، علوم بسیاری را کشف و امکانات قابل ملاحظه‌ای را نیز کسب کرده است با اینحال، هنوز مانند انسان تهی‌علم پیشین، به ذهنیات مهمل متکی می‌گردد. انسان زمانهای دیرین، اشکال می‌ساخت و خودساخته‌ها را به عنوان نجاتبخش (خدا) پرستش می‌کرد به طوری که امروزه نیز تعداد انگشت‌شماری از دست ساخته‌های قدیم، پرستیده می‌شوند ولی بت‌های روز که اکثر از رفتگان، (مردگان) آفریده می‌شوند تعدادشان بی‌شمار هستند.

انسان بت را برای انگیزه‌گرفتن و رقابت‌کردن، می‌سازد. همانگونه که آگاهید، بت‌های کنونی مذاهب گوناگون هستند که مردمان به وسیله طرفداری یا بهتر بگوییم، پرستیدن این مذاهب، انگیزه رقابتشان شارژ می‌گردد و این رقیب‌دار شدن و رقابت‌کردن، باعث می‌شود که متزلزل شدن کفیات روحی انسان‌روز، به تأخیر افتد چون که انسان روز، در کره زمین بی‌رقیب گشته و این یک‌تازی، زندگی انسان را بی‌انگیزه و طاقت‌فرسای نموده است.

ما مردم کنونی که از همت و تلاش گذشتگانمان، غرق در امکانات می‌باشیم، بجای اینکه سر بالا کنیم و این امکانات را در راه هموارسازی راه‌های رقابت در کائنات بمصرف رسانیم، دقیقاً مانند دیگر جانداران زمین، سرها پایین افکنده‌ایم و امکانات موجود روز را به سرگین تبدیل می‌کنیم و یا این که در راه‌های کذبی همچون بازی، بازیگری و یا امثال به مصرف رسانده و مضمحل می‌گردانیم. بنظر من، هرگز یک انسان اصیل‌سرشت (خردمند) برای انگیزه دادن به زندگی خود، بت نمی‌سازد و هرگز خودش را بر خود، (همنوع) رقیب نمی‌گرداند و به هیچ‌وجه با خویشان به رقابت نمی‌پردازد. ما مردم امروزه، اگر تاریخ گذشته را

مرور کنیم و در این صدد باشیم که اسامی بت‌های پرستیده شده را به روی کاغذ آوریم در این صورت باید که چندین دفتر را با عناوین بت‌ها پر گردانیم از این رو، از آوردن عناوین صرف‌نظر می‌کنیم و مختصراً از صدمه و مشقات بت‌ها می‌گوییم (اینکه بطور مختصر از مصاعب بت‌ها می‌گوییم به این دلیل است که ما از دوران بت‌پرستی فاصله بسیار گرفته‌ایم و هیچگونه سند موثق از پندار و کردارهای آنزمان‌ها را در دست نداریم) ما موجودات که به دلیل بهره‌مند شدن از یک مغزی استثنا، اشرف مخلوقات زمین نامیده می‌شویم، ما از مغز استثنا خود سوءاستفاده کردیم و به‌ساختن بت پرداختیم و با این عمل، هزاران سالها بت‌های خودساخته را بر سر یکدیگر کوبیدیم و از وجود این بت‌های زیون هزاران مشقات را چشیدیم. ای مردمان که از دوران بت‌پرستی هیچگونه خاطره‌ای را در ذهن نمی‌دارید، به گذشته رجوع کنید و ببینید که چه فاجعه‌های بزرگی را از وجود این بت‌های پست و خودساخته، متحمل گشته‌ایم.

ما که خرد و خردمندی را ادعا می‌کنیم بجای اینکه در پی کسب علوم گردیم، رازهای نهفته را آشکار گردانیده و راه‌های تکامل انسان را هموارتر بگردانیم، متأسفانه به حقیقت امر هیچ توجهی نکردیم، خودمان را درون ذهنیات غرق گردانیدیم و به تراشیدن بت، برای پرستیدن و تسلی گرفتن، مشغول گشتیم.



(گوساله سامری که یکی از خدایان (بت) انسان محسوب می‌شود)

در عکس فوق، گوساله‌پرستی انسان نشان داده می‌شود، حکایت است که سامری در غیاب موسی، (پیغمبر تورات) گوساله‌ای ساخت و آن را به جواهرات تزیین نمود و سپس بنی‌اسرائیل را به پرستش آن دعوت کرد. اکنون از زمانهای بت‌گری انسان، هزاران سال می‌گذرد با اینحال، هنوز بُتهایی از طرف انسان روز، پرستیده می‌شوند. ما آدمیان بت‌ها را تراشیدیم و در راه هوادار ساختن دیگران بر بت خود، به هموعان هجوم بردیم، همدیگر را قتل و غارت کردیم و با جنگ‌های بسیار طویل و خانمانسوز، خودمان را به ذللی و زوال کشانیدیم و پس از هزاران سال تحت سلطه بت‌های عروسکی بودن، به ماهیت بت‌ها پی بردیم و سپس شرمگین از پندار و کردار خود، خدایان دست-ساخته را کنار زدیم و با کنار نهادن بت‌ها، پرستشگاه‌ها را خالی (تهی از خدا) یافتیم.

هرآنچه که پنداشتم به کردارم آشکار گشت



چه گوهری در وهم داشتم که کردارم چنین گشت؟

پندار واپس‌رو دیروزم، نمود بی‌هوده کردار روزم

چه پندارم امروز که پیش‌بر گردد کردار فردا روزم؟

ما آدمیان در گذشته و حال، اغلب از کوشش کردن در راه‌های کشف علوم و کسب امکانات، گریزان بوده و شانه خالی کردیم و همیشه در این راه، تنبلی نموده‌ایم و این تنبلی، (تحت هوسات جسمانی بودن) در گذشته و حال ما را به بت‌گری و درون ذهنیات مهمل، غرق گردانیده بطوریکه مردمان بجای راهی شدن در راه‌های کشف علوم و آشکارسازی رازهای نهفته، به تخیلات متوسل شده و خود را با ذهنیات مشغول گردانیده‌اند. همین‌طور که ما شاهد هستیم، انسان کنونی نیز از حقایق می‌گریزد و پرستشگاه‌ها برای تسلی گرفتن، در زمین می‌سازد.

ما مردمان که در گیتی پرواز می‌کنیم، زبان می‌گشاییم و از حجم کهکشان‌ها سخن می‌رانیم با اینحال برای انگیزه دادن به زندگی خود در زمین، به ذهنیات پرداخته و پرستشگاه (خدا) می‌سازیم. ما آدمیان پس از هزاران سال بت‌گری و عروسک‌پرستی‌ها، دست به کار شدیم و این خدای به اصطلاح آفریدگار عالم هستی را در اذهان ساختیم و بوسیله این خدای **عدم**، خود را درون ذهنیات خانمانسوزتری غرق گردانیدیم. (برای اطلاع بیشتر در مورد عدم بودن این خدا، رجوع شود به کتاب کائنات)

از میان جانداران زمین انسان مغزی استثنا را در سر می‌دارد و استفاده از مغز استثنا را تمامی انسان‌ها قادر می‌باشند ولی استفاده و یا بهره‌گیری صحیح (مثبت) از مغز را همگی انسانها موفق نمی‌باشند، این گفته: ناتوانی در بهره‌گیری صحیح از مغز استثنا، دلایل مختلفی دارد از جمله کوتاهی عمر جسم، ناکامی نفس و حل گشتن در محیط‌های پست می‌باشد، بدین‌سبب که افراد به وسیله بهره‌گیری صحیح از مغز استثنا، برای خود محیط ایده‌آل می‌سازند ولی افرادی که بهره‌گیری صحیح از مغز را قادر نمی‌گردند آنان در محیط‌های پست (غیرانسانی) حل می‌شوند و مانند دیگر جانداران زمین که به طور غریزی زیست دارند، مطیع بر محیط زیست خود می‌گردند. به عنوان مثال:

افرادی تحت خواسته‌های جسم قرار گرفته و به مواد مخدر معتاد می‌شوند،

اینچنین افراد، از مغز استثنا به طریق منفی، بهره‌گیری می‌کنند به طوری که یک محیط، ویژه معتادین را برای خودشان بوجود می‌آورند که هر فرد غیرمعتاد که در آن محیط گذران داشته باشد، طبیعتاً در محیط حل و به جمع معتادین ملحق می‌گردد، ولی اگر یک فردی که بهره‌گیری صحیح از مغز خود را موفق می‌گردد، در محیط معتادان زندگی کند در این صورت فرد غیرمعتاد، نه این که معتاد نمی‌شود بلکه او با بهره‌گیری مثبت از مغز استثنا، محیط معتادین را به یک محیط سالم و ایده‌آل مبدل می‌سازد و یا این که خود را از آن محیط خارج می‌گرداند لذا، انسان برای زیست خود، یا محیط می‌سازد و یا اینکه در محیط زیست خویش حل می‌گردد.

از آغاز زندگی در زمین تا کنون، تعدادی از انسانها با استفاده از امکانات محیط زیست، به بهره‌گیری از مغز خویش، موفق گشته و موفق می‌گردند و اکثریت از مغز خود به طور مثبت، بهره‌گیری کرده و دانش و علوم خودشان را از طریق انتقال، به افراد جامعه تقدیم می‌دارند ولی تعداد اندکی از افراد هستند که از مغز استثنا، به طرق منفی، بهره‌گیری می‌کنند به طوری که این عده، از ناآگاهی و یا کم‌دانشی اطرافیان، سوءاستفاده کرده و خود را ماورای انسان، منتخب، فرستاده (پیغمبر) و بعضی حتی خود را خدا نیز معرفی می‌کنند و سپس مانند حیوانات وحشی، به ساختن محیط ایده‌آل خود می‌پردازند. به عنوان مثال: در زمان‌های دیرین که خردخردی (تهی بودن خزاین علوم) در بین انسانها بیداد می‌کرد، افرادی بت ساختند و به وسیله فریبکاری و دژخیم‌گری، بت‌ها را به عنوان خدا، به اطرافیان تحمیل نمودند و این افراد مستبد، دروغ‌پرداز و فریبکار به وسیله تحمیل بت همچو خدا، برای خودشان بهترین غذا، مسکن، ابهت و بزرگواری را مهیا گردانیدند، اینچنین افراد خودرأی و خودکامه که مانند حیوانات زیاد غذاخوردن، بسیار نزدیکی کردن و احترام گرفتن از اطرافیان را به انسانیت ترجیح داده و می‌هند، بزرگترین مانع در راه ترقی انسان می‌باشند. همانگونه که در طول تاریخ شاهد بوده‌ایم، افرادی که هوسات جسمانی را بر انسانیت ترجیح می‌دهند، به وسیله افراشتن بت‌ها، انسانیت را فدای هوس‌ها نمودند و جنگ‌های بسیار طولانی و خانمانسوزی را بین مردمان افروختند.

ما آدمیان که در هر زمان خردمندی و تمدن را ادعا میکنیم، پس از هزاران سال بت‌پرستی، وارد یک دوره‌ای جدید شدیم که من این دوره را **عدم‌پرستی** نام می‌گذارم. این دوره که انسانهای پر امکانات، پر علوم و به کائنات پرواز کرده را در خود می‌لولاند، به گفته خردمندان معاصر امثال فلاسفه، دکتر و دانشمندان یکتاپرستی می‌باشد. به نظر من، اگر دوره کنونی را یکتاپرستی گویند در این صورت باید که موجودی(انسان) عاقل و عادل در این دوره، وجود نداشته باشد، همانگونه که واقف هستید، امروزه بیش از دوره بت‌پرستی، پرستشگاه‌های گوناگون و ضد یکدیگر وجود دارند.

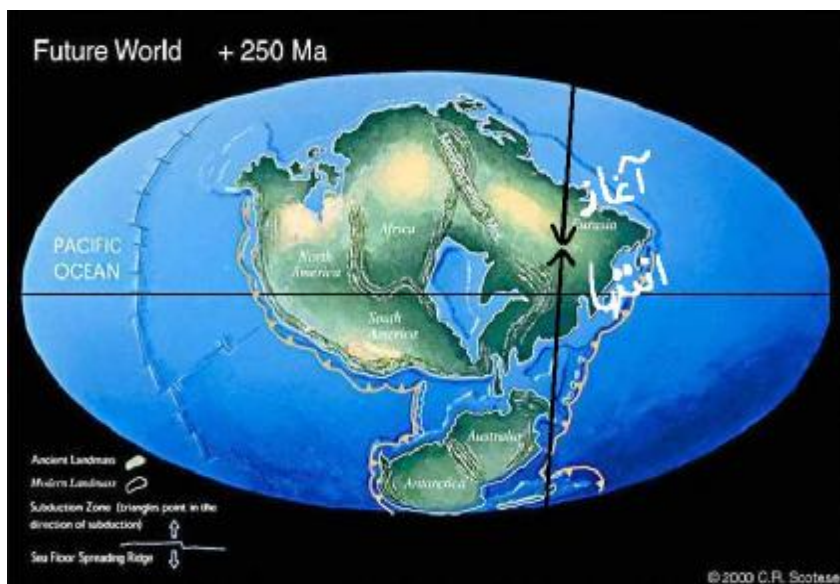
اگر ما تاریخ گذشته را مرور و عملکرده‌هایمان را در خاطر زنده گردانیم در این صورت می‌بینیم که پس از طرد بت‌ها، یک خدایی آفریدیم و او را جانشین بر بت‌های بی‌شمار قرار دادیم و سپس از کنار این یک خدا، هزاران فرستاده و منتخب و یا پیغمبر به وجود آوردیم به طوری که حکایت می‌شود، تا کنون یکصد و بیست و چهارهزار پیغمبر از طرف این خدای عدم، ثبت گردیده‌اند. ما مردم خدایی تأیید کنیم و او را نجاتبخش خود، قرار بدهیم در اینصورت باید که همه پیغمبران او و میلیون‌ها جانشین بر پیغمبران امثال اصحاب‌الرأی‌ها، روحانیون، امامان و... را نیز پذیرا گردیم.

ای مردمان که بدون در نظر گرفتن لحظه‌های گرانقدر، روز را به شب و شب را به روز می‌رسانید، اندکی در هدر گردانیدن لحظه‌ها بوسیله بازی، چالشگری، مستی یا نشئگی‌ها، درنگ کنید و سپس در مورد حیات بی‌مات و این‌خدای عدم، تفحص کنید.

در این فرصت برای آشکار نمودن رازهای کره زمین و ناچیز بودنش، سوالی را برای انسان روز مطرح می‌کنیم: آیا کسی یافت می‌شود که طول عمر انسان را بگوید و یا این که برآوردش را قادر گردد؟ من به عنوان یک انسان کم‌دانش، هیچگونه اطلاعی را در مورد طول عمر انسان نمی‌دارم ولی تخمین طول عمر دیگرجانداران زمین را قادر می‌باشم. جانداران زمین به استثنا انسان، همگی زیستشان غریزی می‌باشد بنابر این، طول عمر دیگرجانداران زمین، وابسته به

طول عمر زمین می‌باشد از این رو، با پایان یافتن عمر زمین، عمر جاندارانش نیز بی‌پایان خواهد رسید، زمین نیز زیستش غریزی می‌باشد و عمرش به عمر خورشید وابسته است و تخمین طول عمر خورشید تقریباً دو میلیارد سال می‌گردد. من یک کارگر ساده هستم با اینحال، کره زمین برای من مانند یک توپ یا یک تپله کوچک می‌باشد به طوری که انتها همه راه‌های زمین را به درستی، می‌دانم من اغلب در اباحت و گفتگوها، این گفته: انتها راه‌های کره زمین را می‌دانم، مطرح می‌کنم و اگر کسی انتها راهی را از من سوال کند، در جواب چنین می‌گویم: کره زمین برای انسان روز، رمز و رازی را نمی‌دارد و شما نیز جزو انسان روز می‌باشید از این رو، انتها راه‌های زمین را خود می‌دانید، فقط به دانش و علوم انسان روز آگاهی ندارید لذا، در مورد علوم روز کنجکاوی کنید و به کشفیات خودتان (انسان روز) آگاهی یابید.

من با این اندیشه که ممکن است افرادی از میان خوانندگان این جزوه نیز به علوم خویش آگاهی نداشته باشند و این گفته: دانستن انتها راه‌های زمین را شوخی بیندارند از این رو، مختصراً از بی‌رمز و راز بودن راه‌های زمین می‌گویم،



(در سمت راست این عکس با فلش، آغاز و انتها راهی علامت گذاری شده)

انتها راه‌های زمین، اینچنین تشریح می‌گردد: توپ کوچکی را همراه بگیرد و انتها همه راه‌های زمین را ادعا کنید و سپس هر جا که هستید، نقشه آنجا را بر روی توپ رسم کنید و از نقطه‌ای که راه شروع می‌شود (که در عکس بالا تشریح شده) خط بکشید و خط‌گشی را در اطراف توپ ادامه بدهید تا اینکه به نقطه شروع متصل گردد با این روش، یافتن انتها تمامی راه‌های زمین سهل و آسان می‌گردد لذا، انتهای هر یک راه زمین، نقطه آغازی آن راه می‌باشد. کره زمین که در دید چشمان ما آدمیان بسیار عظیم جلوه می‌کند این زمین، درون کائنات مانند نقطه‌ای در یک صفحه چند هزار میلیارد متر مربعی می‌باشد.

از زمان طرد بت‌ها و جانشین نمودن این خدای عدم، هزاران سال می‌گذرد و در طی این مدت، ما مردمان دقیقاً مانند گذشته، به ساختن پرستشگاه‌ها برای پرستیدن و تسلی گرفتن، مشغول بوده و هستیم. همانگونه که در بالا گفتیم، ما یک خدایی را جانشین بر بت‌ها آفریدیم و از کنار این یک‌خدا، هزاران پیغمبر و میلیون‌ها جانشین بر پیغمبران او آورده و می‌آوریم. برای تشریح پندار و کردار انسان روز، و این که دوره حاضر یکتاپرستی می‌باشد، سعی من بر این است که همه عنوان‌های پرستشگاه‌ها را معرفی کرده و به این وسیله، عدم-پرستی انسان فراخ‌اندیش را برملا گردانم و منحنی انس را گوشزد کنم. برای معرفی پرستشگاه‌ها، نخست چندی از عنوان‌های تیره‌ها (ادیان و جدا شده از ادیان، مذاهب) را می‌آوریم و سپس به تشریح آیین‌های تیره‌ها می‌پردازیم. این نکته را برای توضیح دو واژه دین و مذهب می‌گوییم: انسان پس از غلبه بر دیگرجانداران زمین، همیشه با خویشتن (همنوع) در ستیز و کشمکش بوده و هست به طوری که در هر زمان جنگ بین ادیان وجود دارد و یا این که جنگ‌ها بین مذاهب (شاخه‌های جدا شده از دین) واقع می‌گردند لذا، اگر جنگ بین ادیان واقع گردد در این صورت مذاهب اختلافات درون دینی را به‌طور موقت، کنار نهاده و در برابر دشمن در یک خط صف‌آرایی می‌کنند و با پایان یافتن جنگ بین ادیان، مذاهب بوسیله در پیش کشیدن اختلافات درون دینی، جنگ‌های داخلی را آغاز می‌گردانند.

در اینجا چند عنوان را می‌آوریم که هریک ده‌ها عناوین گشته‌اند: **هندوگرایی**

یهودیت، مسیحیت، اسلام، کمونیسم و...

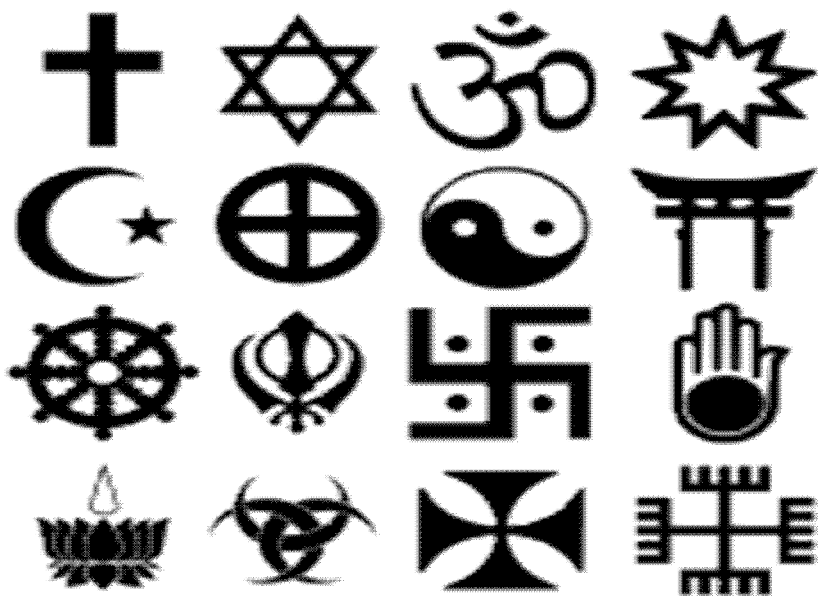
هر یک از نام‌های فوق، معرف آیین مختص زندگی می‌باشد. به نظر من، برای رسیدن به تفاهم، پیش از هرچیز، باید که وجود تیره‌ها را پذیرا شد و سپس تک تک آیین، آداب و یا رسوم را بر یکدیگر معرفی کرد و پس از تقارن بین آنها، مجالس عمومی را برای اباحت و تبادل نظرات، تشکیل داد. در این فرصت، به شرح تیره‌های موجود روز می‌پردازیم و به علت بی‌شمار بودن، چندی از آنها را به اسم می‌گوییم.

بودایی، جین (Jaina) ارتدوکس، کاتولیک، پروتستان، ارامنه، مورمون، اکنکار، (Eckenkar) یارسان، (اهل حق) سیک، (Sikh) القاعده، سنی، شیعه، وهابیت، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی، یزیدیه، احمدیه، بهائیت، مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم و...

من یک ورق دفتر که هر دو صفحه‌اش مملو از عناوین تیره‌های یکتاپرستی می‌باشد را به روی میز تحریر گذاشتم و با یادآوری تیره‌های بت‌پرستی، آن‌ها به مقایسه می‌کشم ولی تفاوتی را بین عناوین بت‌های تفرقه‌افکن و این عناوین نفرت‌انگیز یکتاپرستی، نمی‌یابم.

بنظر من، برای برچیدن اختلافات مابین، و گشودن راه‌های تفاهم، باید که ما راجع به تک‌تک این ادیان، مذاهب یا تیره‌های موجود، بیشتر و بیشتر بنویسیم تا این که همه مردم به وجود این ضدیت و نفرت ورزیدن‌های خانمانسوز، مطلع گردند. همانگونه که قبلاً گفته شد، هر یک اسم معرف یک دسته، گروه یا قوم است که دارای عقاید و قوانین ویژه خود، می‌باشد و اعتقادات هر اسم، بیانگر پندار و کردار اعضا و یا مردمان آن می‌باشد به عنوان مثال: نام **ایزدینگار** یا **بی‌خدایی (Atheism)** اعضای این تیره، به وجود خدا اعتقاد ندارند و خدا را ساخته و پرداخته ذهن انسان می‌دانند. برای تشریح این مسئله بسیار بفرنج (پندار و کردار انسان) امثال فراوانی را باید آورد تا این که توان به شرح و توضیح آن پرداخت. مثالی دیگر اسم **خداانگاری** یا **دئیسم (Deism)** معتقدان به این عنوان، چنین اعتقاد دارند که خدا عالم‌هستی را آفریده ولی او در سیر کنونی عالم دخالتی را ندارد لذا، اعضا یا مردمان این تیره، منکر پیغمبران، معجزات و

از این قبیل چیزهای فراطبیعی می‌باشند. در مورد فرضیه یا نظریه تیره دئیسم، این سوال برای من مطرح می‌شود: چه منبع یا منابع معرف خدای دئیسم می‌باشند؟ اگر خودستایی نگردد، من خود را یکی از خدانشناسترتین انسان در کره زمین، می‌دانم و این مطلب را به اطمینان علوم ثبت شده می‌گویم: خدایی که ما مردم کنونی، به او معتقد هستیم و او را می‌پرستیم، او ساخته ذهن انسان و وجود خارجی ندارد زیرا که منشأ این خدا، کتب قدیمی امثال اوستا، تورات، انجیل، قرآن و... می‌باشد (برای اطلاع بیشتر در مورد این خدا، رجوع شود به کتاب کائنات) در پایین چندی از علامات، نمادها، درفش‌ها، رایت‌ها یا نشان‌ها را می‌آوریم که پس از دوره بت‌پرستی به وجود آمده‌اند.



(نشان یا علامات دوره یکتاپرستی)

برای پرداختن به شرح دین و آیین‌های موجود، نخست باید که واژه دین و آیین را به روشنی آوریم که خواننده با دیدن این واژه‌ها، درون ذهنیات غرق نگردد. دین و آیین دو واژه فارسی می‌باشند که هر دو یک معنی را می‌رسانند از جمله

کیش، قانون، رسم، روش، ادب، کردار و سامان. اکثر مردمان امروزه با شنیدن واژه دین، ناخودآگاه خدا و بهشت و یا جهنم را از نظر می‌گذرانند، این را بتکرار می‌گوییم: دین همان آیین است و آیین همان قانون است که مردمان در صورت باهمزیستی، قوانین را برای محیط خود توسط نیک‌اندیشان‌شان، وضع میکنند، عبارت دیگر قانون قاعده‌ای است که مقامات ذیصلاح وضع می‌کنند. همانطور که قبلاً گفتیم، انسان به وسیله قوه پندار و گمان، برای خود اهداف به وجود می‌آورد و برای رسیدن به اهداف، پیش از هرچیز محیط می‌سازد و آیین را در محیط خود مقرر می‌گرداند لذا، ماتریالیسم امثال سوسیالیسم، کمونیسم، مارکسیسم، (کارل مارکس) لنینیسم، مائوئیسم (مائو تسه تونگ) و... نیز دین می‌باشند بدین سبب که انسان به تنهایی هرگز به اهداف نمی‌رسد از این رو، اجتماعی زندگی می‌کند و برای جوامع ادیان (قوانین) را می‌سازد بنابراین، واژه **دین** با واژه **خدا** هیچگونه پیوستگی را نمی‌دارد.

در دنیای امروزه، محیطها با انجمن‌های گوناگون وجود دارند و در محیطهایی که آزادی عقیده وجود دارد، برای حفظ آزادی بیان در جامعه، عقاید هر فرد و یا گروه محترم (قابل قبول) شمرده می‌شود و هر گروه قادر است که آزادانه عقاید خود را بیان و تبلیغ کند، این نکته را به زبان ساده می‌گوییم: موسی به دین خود و عیسی به دین خود، یعنی این که هرکس می‌تواند دین و آیین مختص به خود را دارا باشد. اکثریت مردم امروزه، مطلب بالا را کاملاً درست و آن را بر هر محیط ضروری می‌دانند. بنظر من، این گفته: موسی به دین خود و عیسی به دین خود، بزرگترین اشتباه و در عمل، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر پیکر جامعه می‌باشد بدین سبب که افرادی درون دسته‌ها، از ایده و عقاید خود، بت و خدا می‌سازند و به این وسیله، شکاف‌های عمیقی را در جامعه افکنده و مانع از اتحاد مردم می‌شوند بطوریکه تیره‌ها تأسیس می‌گردند و پس از تبلیغ و ترویج عقاید، میلیون‌ها را در عضو گرفته و با رسیدن به قدرت، به یکدیگر تاخته و به کشتار و تاراج یکدیگر می‌پردازند بنابر این، در قوانین محیطها (کشورها) آزادی ادیان یا مذاهب، جایز نمی‌باشد و هرکس، هر گروه یا هر تیره باید که خدا، دین یا آیین خود را با دیگران در میان بگذارند و پس از اباحت و تبادل نظرات، یک دین

(کتاب قوانین) که مفیدتر و مورد قبول اکثریت می‌باشد را برای محیطها مقرر بگردانند. در این فرصت، به آشکار گردانیدن شکافهای عمیق در جامعه کنونی می‌پردازم و در حد توان، دین‌ها یا آیین‌های موجود را معرفی می‌کنم. این نکته را نیز گفته باشم: **منبع اطلاعات من برای معرفی تیره‌ها، اکثراً سایت-های آزاد اینترنت می‌باشد بنابراین، ممکن است که محتویات مقالات زیر، غیرقابل اعتماد و ناصحیح باشند.** مقصود ما از معرفی تیره‌ها، آشکار گردانیدن شکافها بین مردمان این مرز و بوم، (زمین) است از این رو، اگر معرفی تیره‌ها به‌طور مختصر و یا پر عیب می‌باشند این کاستی و نقصان در مقالات زیر را، به حساب نویسنده بگذارید چونکه امکانات و اطلاعات اینجانب، بسیار محدود می‌باشد!

نیره یا آیین یزیدیه (دین خدایی)



(ملک طاووس)

تاریخ پیدایش یزیدیان تقریباً دوهزار سال است. این دین پیش از ظهور اسلام، در مناطق کردنشین وجود داشته و پیروانش، توسط **شیخ عدی بن مسافر اموی** که به **شیخ عدی** مشهور است مسلمان شده‌اند.

چندی از اعتقادات: یزیدیان نیز مانند بسیاری از پیروان ادیان باستانی، بر این باورند که جهان هستی از چهار عنصر اصلی: آب، خاک، باد و آتش ترکیب یافته است. طبق گفته خداوند (به‌باور ادیان سامی) انسان از گل (آمیخته آب و خاک) آفریده شده در حالی که فرشتگان همگی از آتش خلق گشته‌اند و به اعتقاد آنها، آتش بر گل ارجحیت دارد از این رو، وقتی خدا از همه فرشتگان بارگاهش می‌خواهد که در مقابل انسان که از گل ساخته شده، تعظیم کنند، فرشته ملک طاووس (شیطان) از این دستور ایزدی سرپیچی می‌کند و از همان زمان سر به شورش می‌گذارد شورشی که تا روز رستاخیز ادامه خواهد داشت و یزیدیان این شورش شیطان را شورشی برحق می‌دانند از این رو، شیطان را لعن نمی‌کنند و معتقدند که در آخرالزمان، شیطان مشمول لطف و بخشش خداوند خواهد شد!

تیره یا آیین آمیش (Amish)

بنیانگذار **یاکوب آمان** (Jakob Ammann) تاریخ پیدایش حدودن سده هفده میلادی. چکیده افکار و رفتار آمیش‌ها:

آمیش یک تیره مسیحی است که اکثریت در ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کنند. آمیش‌ها نیز به چندین گروه تقسیم شده‌اند که گروه کهن‌روش، کلیسا ندارند و مراسم مذهبی خودشان را هرچهارده روز یکبار در خانه‌هایشان برگزار می‌کنند.

آمیش‌ها از تکنولوژی جدید امثال ماشین‌آلات کشاورزی، برق، تلفن و اتومبیل استفاده نمی‌کنند و آنان به ارتش نمی‌پیوندند، از مزایای اجتماعی مانند بیمه بهره‌مند نمی‌باشند و هیچگونه کمک مالی را از دولت نمی‌گیرند در حالی که مانند سایر شهروندان، مالیات پرداخت می‌کنند.

اکثر آمیش‌ها به کار کشاورزی اشتغال دارند و با هم‌کیشان ازدواج می‌کنند و مراسم ازدواج‌شان بسیار ساده برگزار می‌گردد به طوری که حلقه ازدواج نیز دریافت نمی‌کنند چون که در آیین آمیش، جواهرات ممنوع می‌باشد از این رو، مردان مجرد، صورت را اصلاح می‌کنند و مردان متأهل، ریش‌بلند می‌دارند ولی سبیل‌شان را می‌تراشند. زنان آمیش نیز با توجه به وضعیت زناشویی خود، سرپوش‌های سیاه یا سفید را به سر می‌بندند!



(وسیله نقلیه آمیش‌ها)

تیره یا آیین مزدیسنا (مزدایرست)

بنیانگذار آشو زرتشت (سپنتمان) آشو بمعنی نیک‌مرد و سپنتمان نام خاندان پیغمبری که از طرف **اهورامزدا** پیام‌آور است. قدمت و دیرینگی **مزدیسنا** به حدی است که اطلاعات من در مورد این آیین، بسیار ناچیز می‌باشد. چندی از اعتقادات: یکتاپرستی. پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک.

در آیین زرتشتی خدای نیک‌سرشت، **اهورامزدا** نام دارد، اهورا بمعنی «جهان آفرین» و مزدا بمعنی «بزرگ دانا» کتاب مقدس زرتشتیان **اوستا** نام دارد، از بخش‌های گوناگون اوستا بخشی بنام گاهان، (سرودها) که گفته‌های شخص زرتشت است.

نشان زرتشتیان **فروهر** بمعنی «پیش‌برنده» است و سمبول زرتشتیان آتش است چون که در ایران باستان، آتش را بسیار محترم می‌داشتند و به همین دلیل، زرتشتیان را آتش‌پرست نیز می‌گویند!



(آتش سمبول زرتشتی)



(نماد دین زرتشت «فروهر» در تخت جمشید)

تیره یا آیین مورمون (Mormon)



(ساختمان مرکزی مورمون‌ها در سالت‌لیک‌سیتی)

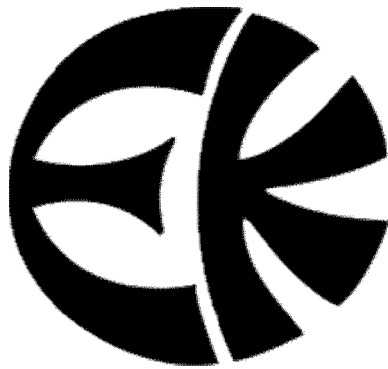
بنیانگذار **ژوزف اسمیت**، تاریخ پیدایش تقریباً دوپست سال است. اعتقادات: مورمون‌ها تیره‌ای از مسیحیت هستند که خودشان را پیروان راستین **عیسی مسیح** می‌گویند، مورمون‌ها معتقد به تثلیث هستند و تثلیث را چنین تفسیر می‌کنند: پدر، «خدا» پسر «مسیح» و روح‌القدس «روان مقدس و یا جبرائیل» سه خدا هستند که در حقیقت متفاوتند، پدر دارای گوشت و استخوان است که زمانی انسان بوده و سپس به خدایی رسیده است بنابراین، هر انسانی توانایی خدا شدن را دارا می‌باشد. مورمون‌ها معتقدند که خدای پدر نیز دارای پدری بوده و به طور جسمانی از مادرش متولد شده. اعتقاد به خدای پدر ازلی و پسرش عیسی مسیح و روح‌القدس. اعتقاد به این که انسان‌ها به سبب گناهان خودشان، مجازات خواهند شد نه به سبب خطای حضرت آدم. از طریق کفاره عیسی مسیح، همه بشریت می‌توانند با اطاعت از قوانین و مقررات انجیل، نجات یابند. مورمون‌ها عبادت‌گاه خود را «**کلیسای عیسی مسیح قدیسان آخرالزمان**» می‌خوانند.

در تعالیم مورمون، چندهمسری جایز می‌باشد بطوری که حکایت است، ژوزف اسمیت اولین پیغمبر این تیره، در زمان حیات بیش از چهل همسر می‌داشته!



(نمایی از یک مرکز گردهم‌آیی مورمون‌ها)

تیره یا آیین اکنکار (Eckankar)



(نماد اکنکار)

بنیانگذار پال **تونیچل**. اکنکار مسلک قدیمی است که حدود پنجاه سال از علنی شدنش می‌گذرد. چندی از اعتقادات اکنکار: روح ابدی و هویت حقیقی فرد است.

روح در سفری برای شناخت خود و شناخت خدا می‌باشد.

ماهانا استاد در قید حیات، رهبر معنوی اکنکار است.

تجربه و آزادی معنوی در این زندگی، برای همه مسیر است.

پیروان این مسلک معتقدند که اکنکار دانش باستانی سفر روح است،

مفوله‌ای در باره انعکاس آگاهی درونی است که از میان وضعیت‌های تحتانی

به وضعیت‌های شعفناک و نشاط آور الهی، سفر می‌کند، این عمل، از طریق

دسته‌ای از تمرینات معنوی انجام می‌گیرد که پیروان این آیین، از آن آگاهند.

اکنکار بر ارزش تجربیات معنوی به عنوان طبیعی‌ترین راه بازگشت بسوی خدا

تأکید می‌کند، این را به شما می‌آموزد که چگونه برای افزایش آگاهی و لذت

بردن از آزادی معنوی، به درون خود بنگرید.

توسط آموزش‌ها و تمرینات معنوی اکنکار، خواهید توانست یک زندگی شاد،

پرثمر و متعادل داشته باشید و همچنین به اکتشافات جهانهای معنوی خداوند

بپردازید.

آموزش‌های اکنکار بر دو ویژگی روح مقدس، (نور و صوت) تأکید دارد که توسط

این آموزش‌ها، خواهیم توانست با نور و صوت خداوند ارتباط برقرار کنیم و آنها را ببینیم و بشنویم. با بهره‌مند شدن از آموزش‌های اکنکار و تمرینات معنوی آن، خواهیم توانست حضور روح مقدس را در زندگیمان تشخیص داده و می-آموزیم که ما روح هستیم، بارقه‌ای از خداوند که برای کسب تجربیات معنوی، به این دنیا فرستادن شده‌ایم.

در آیین اکنکار، مصرف دخانیات(سیگار) و مشروبات الکلی ممنوع می‌باشد. این آیین از لحاظ دریافت شهریه، برای من تازگی دارد چونکه اکنکار از اعضای خود حق عضویت می‌ستاند بطوری که هر یک از اعضا سالیانه مبلغی تقریباً یکصد دلار آمریکایی را به عنوان حق اشتراک یا شهریه باید پرداخت کند!

نیره یا آیین شاهدان یهوه (Jehovah's Witnesses)

بنیانگذار چالرز تازی (Charlse Taze Russell) تاریخ پیدایش حدودن سده هجده میلادی. چکیده اعتقادات: شاهدان یهوه معتقدند که تنها آیین واقعی دنیا را دارا هستند.

نوشته‌های کتاب انجیل را وحی از طرف خدا می‌دانند.

عیسی پسر خدا و آمرزنده انسان‌ها می‌باشد.

پس از روز قیامت آنهایی که به آیین یهوه معتقد هستند، در بهشت به زندگی جاودانه خواهند پرداخت.

شیطان یک شخص ظالم و کناه‌کار از میان فرشتگان خداوند است که از حق انتخاب خویش، سوءاستفاده کرد و بر علیه خدا شورش نمود.

حدود شش هزار سال پیش، خدا آدم و حوا را همچو انسان کامل و بی‌عیب، آفرید و به آنان ابلاغ کرد که در زمین مسکون شوند و کامل و بی‌عیب بودن را اجابت کنند.

شیطان موفق شد که موقتاً انسان را به بی‌راه کشیده و آنان را به سرپیچی از دستور خداوند وادار گرداند لذا، آدم و حوا از بی‌عیبی، خارج شدند و گناه و مرگ را برای آیندگان خود به ارث گذاشتند!



(برج نگهبان شاهدان یهوه در نیویورک)

تیره یا آیین جین (Jaina) بمعنی پیروزی



(نشان آیین جین)

بنیانگذار **مهاویرا** (Maha Vira) تاریخ پیدایش تقریباً سه هزار سال. اعتقادات: فراهم کردن مسیری به سمت پاکسازی روحانی و رستگاری، این پاکسازی، از طریق زندگی بر پایه سنت **اهمیسا** «خودداری از آزار هرگونه جاندار» قابل دستیابی است.

واژه جین به معنی فتح کردن است، اشاره به جنگی درونی برعلیه نفسانیات، شهوات و حواس بدنی که به اعتقاد راهبان آیین جین، آنان را به دانستن همه چیز و پاکسازی روح یا رستگاری می‌رساند.

مهاویرا «قهرمان بزرگ» بیست و چهارمین پیشوا است که در سده شش قبل از میلاد در هندوستان متولد شد، او در سی سالگی تارک دنیا شد و پس از ریاضت‌های طولانی، به اندیشه‌های دینی خود دست‌یافت و پس از گستردن آیین خود، در سال ۵۲۶ پیش از میلادی، کالبد تهی کرد و به **نیروانا** پیوست. برای اطلاع بیشتر در مورد نیروانا، رجوع شود به آیین بودایی که در این دفتر نیز آمده است!

تیره یا آیین احمدیه

بنیانگذار **میرزا غلام احمد** تاریخ پیدایش تقریباً یکصد و پنجاه سال. اعتقادات: توحید، نماز، روزه، زکات، حج و... معتقدان به آیین احمدیه، **میرزا غلام احمد** را «**مسیح و مهدی موعود**» می‌دانند.



(میرزا غلام احمد)

در کتاب «پیام احمدیه» فرموده میرزا بشیرالدین محمود احمد، در مورد پیغمبر اسلام چنین آمده است: نزد احمدیان، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب پیغمبر خدا بوده و آخرین شریعت بر ایشان نازل شده، تعلیمات آن حضرت برای هر- انسانی واجب‌الاجرا است و هر انسانی که حجت بر او تمام شود با این حال، به آن حضرت ایمان نیاورد، مستحق عذاب الاهی خواهد بود. هرکس که اسم آن حضرت به گوشش برسد و بر او صداقت آن حضرت مدلل شود، مکلف است که به آن حضرت ایمان آورد اگر نه، حق ندارد که چشم داشت نجات، داشته

باشد و حصول پاکیزگی حقیقی، بسته به پیروی از آن حضرت می‌باشد.
پس از فوت میرزا غلام احمد، احمدیه به دو دسته کاملاً متضاد تقسیم شدند
که یکدسته **حرکت احمدیه لاهور** و یک دسته **جماعت مسلمین احمدیه**
نامیده می‌شوند.
حرکت احمدیه لاهور: به زعم طرفداران حرکت احمدیه لاهور، میرزا غلام احمد
یک شخصیت اصلاح‌طلب و آگاه می‌باشد و محمد آخرین پیغمبر با کتاب و بی-
کتاب خدا است.
جماعت مسلمین احمدیه: طرفداران خلیفه‌گری که محمد را آخرین پیغمبر با
کتاب خدا و میرزا غلام احمد (مسیح و مهدی موعود) را پیغمبر بدون کتاب خدا
می‌دانند!

تیره یا آیین سیک (Sikh) بمعنی شاگرد



(نشان آیین سیک)

بنیانگذار **گورو نانک** تاریخ پیدایش حدودن دهه پانزده میلادی. چکیده نظریات: وسیله قرب به حق، (خدا) را در کمک نمودن به دیگرجانداران و آزار نرساندن به آنها می‌دانند. معتقدند که در حال سلوک، باید از مشروبات الکلی و دخانیات پرهیز نمود.

مرکز سیک‌ها ایالت پنجاب است، پرستشگاه‌های سیک از لحاظ معماری، به سبک معماری اسلامی ساخته شده. نیایشگاه زرین مقدس‌ترین پرستشگاه سیک‌ها است که در امریتسار واقع می‌باشد.



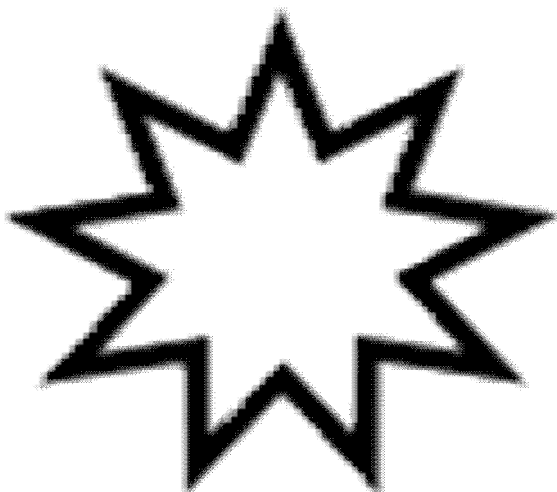
(معبد طلا)

پنجمین رهبر سیک‌ها که **گورو ارجن** نامیده می‌شود، معبدی از طلا در شهر **امریتسار** هندوستان بنا کرد و کتابی به نام گرت صاحب، (GranthSahib) را جمع‌آوری کرد که مهمترین کتاب مقدس آیین سیک است.

از تعالیم گورو نانک: **تنها معبدی که مهم است، درون ما است.**

پیروان آیین سیک، موی‌های صورت را نمی‌تراشند، عمامه به سر می‌گذارند و شمشیر حمل می‌کنند. من شنیده‌ام که سیک‌ها در مواقع سفرهای هوایی با مشکل مواجه می‌شوند چونکه حمل شمشیر در هواپیما ممنوع می‌باشد. بنظر من سیک‌ها بخاطر نقش بودن سه شمشیر در نمادشان، شمشیر حمل می‌کنند!

نیره یا آیین بهائی



(ستاره نه ضلع، نشان بهائیت)

بنیانگذار **میرزا حسین علی نوری** مشهور به **بهاءالله**. تاریخ پیدایش حدود یکصد و پنجاه سال. چندی از اعتقادات: پیروان آیین بهائی معتقدند که بهاءالله (بنیانگذار) جدیدترین پیغمبر خدا در سلسله پیغمبران پیشین همچون ابراهیم، موسی، بودا، زرتشت، مسیح(عیسی) و محمد است. خدا یگانه، جاوید و خالق همه هستی است. خدا به طور مستقیم در دسترس نیست ولی از طریق وحی، با پیامبران ارتباط برقرار می‌کند که در این آیین، پیغمبر تجلی خداوندی است. تجدید دین، از اصول آیین بهائیت است. خداوند غیرقابل ادراک، غیرقابل دسترس، منبع تمام وحی، ابدی، عالم‌کل، هر -کجا حاضر و قدیر است.

روح باقیست و هدف از زندگی، پرورش استعدادات روح است. حیات اصلی، حیات روح است و جسم تنها واسطه و ابزاری برای ترقی روح است. روح از جسم جد است و پس از مرگ، در عوالم روحانی به ترقی‌اش ادامه می‌دهد، روح و جسم همانند ارتباط آئینه با نور است، نوری که در آئینه مشهود است

از خود آینه نیست بلکه انعکاس نوری است که از منبع دیگر ناشی می‌شود از این رو، وقتی آینه می‌شکند، نور همچنان برقرار است.

وحدت اساس ادیان است و تفاوت بین ادیان فقط در احکام و فروع است و دلیل آن نیز رشد و تکامل و بلوغ بشر در طول زمان است و در هر زمان بنا به رشد فکری و عقلی بشر که رشدی نامحدود است، تعالیم و احکام الهی نیز متفاوت خواهد شد.

مراتب: عالم وجود نامتناهی است ولی مراتب وجود، متناهی هستند. مراتب عبارت‌اند از:

۱. عالم خلق و یا مرتبه عبودیت، این مرتبه، مختص بندگان خدا می‌باشد و نامتناهی است، یعنی هر موجودی در آن می‌تواند بر کمالات خود بیافزاید، ولی هیچگاه به مرتبه نبوت نمی‌رسد و از مرتبه عبودیت خود تجاوز نمی‌کند مثلاً: **پتروس** هیچگاه **مسیح** نمی‌گردد.

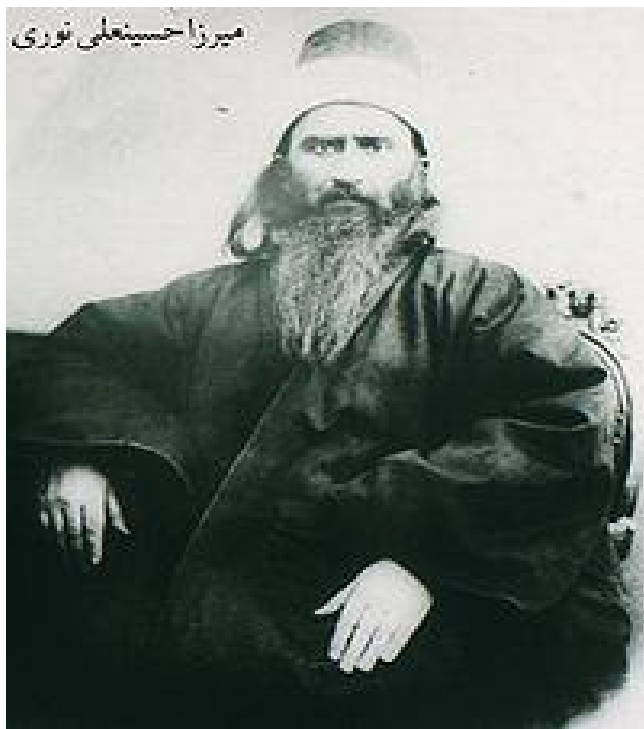
۲. عالم امر یا مرتبه نبوت، این مرتبه، ویژه پیغمبران است و واسطه‌ای میان عالم خلق (عبودیت) و عالم حق (ربوبیت) است و فیوضات عالم حق را به عالم خلق منتقل می‌کند. بعنوان مثال: مانند آینه‌ای که شعاع آفتاب را منعکس می‌سازد.

۳. عالم حق یا مرتبه ربوبیت «خدایی» مرتبه حق از عهده تصور بشر خارج است و همان خداوند متعال است، این مرتبه مقدس و منزّه است و هیچ صعود یا تنزولی در آن نیست و تنها راه ارتباط آن با این جهان، عالم امر یعنی عالم پیغمبران است.

تعالیم آیین بهائی در سینزده سرفصل معرفی گردیده که چندی از آنها را در پایین می‌آوریم:

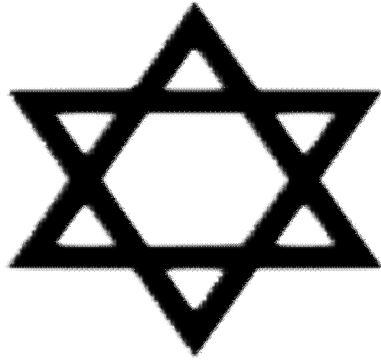
۱. **وحدت عالم انسانی.**
۲. **تجری حقیقت.**
۳. **وحدت زبان و خط برای عالمیان.**
۴. **ترک تعصبات جاهلیه.**
۵. **تساوی حقوق بین زن و مرد.**

۶. دین باید سبب الفت و محبت باشد.
 ۷. جهان بشری محتاج نفعات روح القدس است.
 ۸. دین باید مطابق علم و عقل باشد.
 ۹. صلح عمومی.
- نماز خواندن بر هر بهائی بالغ واجب است. در آیین بهائی نوشیدن مشروبات الکلی، منع شده و استفاده از مواد مخدر امثال تریاک و غیره حرام «ممنوع» می‌باشد!



(بهاء الله بنیانگذار بهائیت)

تیره یا آیین یهودیت



(نشان یهودیت)

بنیانگذار **موسی** تاریخ پیدایش حدودن سه هزار سال. فشرده اعتقادات: خدا همه چیز را خلق نموده و همچنان همه چیز را اداره می‌کند. کلام تمامی انبیای بنی‌اسرائیل درست است. **موسی** والاترین پیغمبری که بوده و خواهد بود. کتاب تورات تغییر نخواهد کرد و تورات دیگری هم نخواهد آمد. خدا افکار و اعمال همه را می‌داند. خدا مطیعین دستوراتش را پاداش و مخالفینش را عذاب خواهد داد. ماشیح(مسیح) خواهد آمد، ماشیح کسی است که ظهور خواهد کرد و او نجات دهنده یهودیان خواهد بود. موسی ده فرمان و تورات را از کوه سینا با خود پایین آورد و به غیر از پنج سفر موجود تورات، محتوای دیگری هم دارد که آن را میشنا یا تورات شفاهی هم می‌نامند که در آن توضیح می‌دهد، چگونه می‌توان قوانین پنج سفر(کتاب) را انجام داد.

ده فرمان

۱. به خدا اعتقاد داشته باشید.
۲. جز او کسی یا چیزی را پرستش نکنید، تصویری یا پیکری را به عنوان خدا نسازید، به آن ارادت نورزید و آن را تعظیم نکنید.

۳. نام خدا را بی‌هوده به‌زبان نیاورید.
۴. شب‌ات نگهدارید، یعنی در روز هفتم استراحت کنید.
۵. به والدین خود احترام بگذارید.
۶. قتل نکنید.
۷. زنا نکنید.
۸. دزدی نکنید.
۹. شهادت دروغ ندهید.
۱۰. به مال دیگران حسد نورزید.

از قوانین هفتگانه نوح

گوشت حیوان زنده، میته و خون‌دار را نخورید.



(نمایی از دیوار ندبه در اورشلیم)

یهودیان **موسی** را بزرگترین پیغام‌آور خدا می‌دانند و مندرجات کتاب تورات را کلمات مطلق خدا می‌گویند و کتاب تورات یهودیان را مردمانی مقدس، منتخب و والاتر از دیگر مردمان قرار می‌دهد برای نمونه: این آیه از کتاب تورات را به تکرار می‌آوریم. (کتاب تورات سوره تثنیه/۱۴ آیه ۲۱)

حیوانی که به مرگ طبیعی مرده است را نخورید، آن را به غریبی که در میان شما باشد بدهید تا بخورد و یا آن را به بیگانگان (غیریهودی) بفروشید ولی خودتان آن را نخورید چون که شما نزد خداوند خدایانان مقدس هستید!

پس از دوره تقریباً هزار سال پیامبران کتاب تورات، پیغمبران دیگری نیز از طرف این خدا، آمده‌اند ولی هیچیک از آنان یهودیان را منتخب و یا مقدس قرار ندادند لذا، یهودیان هیچیک از پیامبران پس از دوره تورات را به پیغمبری نمی‌پذیرند. در عصر حاضر، آدولف هیتلر بخاطر والامقام قرار دادن قشری بر قشور، لعن و نفرین می‌گردد. اگر افکار هیتلر بد، تیره‌پرست (Racist) و ضد انسان بود از این دیدگاه، (تیره‌پرستی) خدای کتاب تورات، روی هیتلر را سفید کرده است. برای اطلاع بیشتر راجع به تیره‌پرستی این خدا، رجوع شود به کتاب کائنات!

تیره یا آیین بودایی

بنیانگذار **سیدارتا گوتاما**، تاریخ پیدایش حدودن سه هزار سال. چکیده آموزه بودا به شرح زیر است:

انسان پس از مرگ در پیکر دیگری باز زاییده می‌شود، این باززایی بارها تکرار می‌گردد، این را چرخه هستی یا زاد و مرگ می‌نامیم. زایش رنج است، پیری رنج است، بیماری رنج است، غم، اندوه، ماتم و ناامیدی رنج است، پیوند با آنچه که دلخواه نیست رنج است، دوری از آنچه که دلخواه است رنج است، دل‌بستن رنج است و هدف باید بریدن از این رنج و چرخه وجود باشد.

درک چهار حقیقت اصل، هسته اصلی آموزه بودا را تشکیل می‌دهد که این حقایق، عبارت‌اند از:

۱. به رسمیت شناختن وجود رنج
 ۲. دلیل رنجش، تمایلات نفسانی است
 ۳. رهایی از رنج‌ها دست یافتنی است
 ۴. راهی برای رسیدن به جایگاه بی‌رنجی وجود دارد
- این راه، **راه اصیل هشتگانه** نام دارد و عوامل سازنده آن این هشت اصل، هستند.

۱. گفتار نیک
۲. کردار نیک
۳. معاش نیک
۴. کوشش درست
۵. توجه درست
۶. تمرکز درست
۷. جهان‌بینی درست
۸. اندیشه درست

انسان بیمار است و بودا راه درمان این بیماری را درک آن چهار حقیقت میدانند. کار حقیقت نخست از چهار حقیقت اصل، تشخیص این بیماری بعنوان بیماری رنج در انسان است. حقیقت دوم، خواسته‌های نفسانی را باعث و بانی این

بیماری، باز می‌شناسد. حقیقت سوم، شرایط را سنجیده و بهبودپذیری آن را اعلام می‌دارد. حقیقت چهارم، تجویز دارو برای دست‌یابی به سلامتی است، درک این حقایق و اصول، به تمرکز و مراقبه نیاز دارد و این درک باعث احساس مهرورزی نسبت به همه موجودات (جانداران) می‌گردد.

نیروانا

نیروانا هدف اصلی آیین بودا است. نیروانا مرحله پایانی سلوک آیین بودا، در راه رسیدن به اشراق کامل و آگاهی و آرامش مطلق است. نیروانا حالتی است که در آن انسان از رنج، جهل، شهوات، خشم، خواهش، تمنا و وابستگی‌ها کاملاً تهی شده و به فرزانگی کامل دست یافته است!



(تندیس بودا در جاوه اندونزی)

نیره یا آیین هندوی



هندوگرایی قدیمی‌ترین آیین است که امروزه نیز وجود دارد بنابر این، اطلاعات من در مورد این آیین، بسیار اندک می‌باشد. هندو از لحاظ پیرو، سومین آیین است که در حال حاضر، حدود نه صد میلیون پیرو می‌دارد. چندی از اعتقادات: **باززایی** «زاییده شدن پس از مرگ» امکان رهایی از باززایی توسط رستگاری. **کارما** (هرچه بکاری همان درو کنی)

دارما (نظم ذاتی و درونی اشیا و پدیده‌ها)

برهمن یا برهمن، (اسم مذکر، روحانی و اسم خنثی، حقیقت مطلق یا خدا) یک روح واحد جهانی به نام برهمن وجود دارد، هر موجود زنده، یک روح ذاتی (آتمان) و خدایی دارد که با برهمن یکی است، از آنجا که موجودات زنده این را درک نمی‌کنند و فریب این تصاویر ناپایدار جهان ظاهری را می‌خورند، روح‌های ذاتی افراد، در دام بدن‌ها گیر افتاده و نمی‌تواند به برهمن بپیوندد، زمانی که فرد این یگانگی ارواح را کاملاً درک کرد، آتمان می‌تواند از چرخه زایش‌دوباره و قانون کارما، بگریزد و به برهمن جاویدان بپیوندد.

از مراسم هندوگرایی:

اکثر هندوها تندیس یا تصویری از الوهیت را در خانه دارند و هرروزه گل و بخور مقابل تندیس یا تصویر قرار می‌دهند، به زبان ساده گفتن: یک دعای روزانه. آیین‌های بودایی، جین و سیک پدید آمده از آیین هندو می‌باشند. پیروان هندوگرایی کتاب وداها را نازل شده از طرف خدا می‌دانند و سرودهای کتاب وداها در نمازهای هندو خوانده می‌شود.

سواستیکا (SWASTIKA) نشان قدیمی که در آیین هندوی بعنوان نشان بخت
و اقبال و یا خورشید، استفاده می‌گردد!



(نشان بخت و اقبال یا خورشید)

آیین کمونیسم

کمونیسم هدفدار جامعه‌ای است که تمامی قشرهای اجتماع سهمی برابر در سود همگانی دارند.

کمونیسم آیین اشتراکی که هدف آن الغای مالکیت شخصی و از بین بردن اصول سرمایه‌داری، می‌باشد. کمونیسم نظام و مکتب اجتماعی که مخالف رژیم سرمایه‌داری است. این آیین، بر مالکیت اجتماعی وسایل و ابزار تولید، همکاری و کمک متقابل رنجبران، استوار است. نخستین مرحله کمونیسم، جامعه سوسیالیسم است که زمینه اقتصادی، صنعتی، اجتماعی و اخلاقی ورود به مرحله کمونیسم را آماده می‌سازد.

کمونیسم دوران قدیم به شکل آرزو می‌بود و در دوران پیشرفت و صنعت به شکل علمی درآمد. **کارل مارکس و فریدریک انگلز** دو بنیانگذار نخستین سوسیالیسم و کمونیسم علمی هستند و **ولادیمیر لنین** تکامل دهنده آن در شرایط دوران امپریالیسم می‌باشد.

سه رکن اساسی کمونیسم عبارت‌اند از: **۱** فلسفه ماتریالیسم **۲** اقتصاد **۳** جامعه‌شناسی. (مارکس در کتاب سرمایه، کمونیسم را «فرمانروایی حقیقی آزادی» نامید)

شعار اساسی جامعه کمونیستی «**از هرکس به اندازه استعدادش و به هرکس به اندازه احتیاجش**» می‌اشد.

اعتقاد کمونیست بر این است که نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم تغییر پیدا می‌کند و در مرحله اول جای آن را سوسیالیسم می‌گیرد و در مرحله بعدی کمونیسم می‌گردد. همگانی شدن کار و تمرکز، و مالکیت مشترک وسایل و ابزار تولید، پایه‌های مادی و ضروری برقراری سوسیالیسم می‌باشد و از لحاظ اداره دولتی، دیکتاتوری پرولتاریا را در این مرحله، ضروری و اجباری می‌داند. در مرحله کمونیسم، همه‌گونه تفاوت و امتیازات طبقاتی افراد از یکدیگر، از جمله امتیاز در دانش، امتیاز بین شهرها و ده‌ها و یا دهقانان و کارگران و روشنفکران جامعه سوسیالیستی هم از بین می‌رود. به نظر من، جامعه مطلوب انسان، یک جامعه‌ای است مردم‌سالار، بی‌طبقه و با برابری کامل و اینچنین جامعه در

حال حاضر، فقط با آیین کمونیسم حاصل می‌گردد. ایجاد جامعه بی‌طبقه، با مردمی آزاد و برابر و در نتیجه «پایان از خود بیگانگی انسان» به نظر من، این از خود بیگانگی، همان فارغ شدن انسان از افکار تهیه معاش (غذای جسم) و حرص و آز است و در آن مرحله، انسان برای راهی شدن در راه‌های جدید که درون کائنات قرار دارند، آماده می‌باشد.

اینکه گفته می‌شود: «جامعه بی‌طبقه توحیدی» واژه توحید خود، طبقه بوجود می‌آورد بطوریکه برای اداره جامعه یک خدا ساخته می‌شود و از کنار این یک خدا، پیغمبران و اصحاب و روحانی و خانه‌ها چون کنیسه، کلیسا، مساجد و... بیرون آورده می‌شود و روحانیون درون خانه‌های خدا، بر بالای منابر نشسته و در فراترین طبقه جامعه قرار می‌گیرند.

در دنیای کنونی صدها میلیون انسان درون خانه‌های خدا، بوسیله فریبکاری، به امرار معاش مشغول می‌باشند به طوری که این روحانیون خدا شغل، بدون زحمت کشیدن برای تولید مایحتاج زندگی خود و خانواده، (اکثریت خانواده‌های روحانیون پرجمعیت می‌باشند) به وسیله سخن پراکنی و شرح وعده‌های پوچ این خدا، دست‌رنج زحمتکشانشان را می‌روبایند و این مبلغان اداره این خدا، به وسیله بی‌هوده زیستن (یعنی در کار و تولید شرکت نکردن) جوامع انسانی را به سوی بن‌بست سوق می‌دهند لذا، در هر جامعه‌ای که خدا وجود دارد هرگز در آن مردم سالاری و برابری حاصل نمی‌گردد!

تیره یا آیین مارکسیسم

بنیانگذار **کارل مارکس** تاریخ پیدایش حدودن یکصد سال، **فردریک انگلز** نیز از شکل دهندگان مهم به اندیشه مارکسیسم بوده است. چکیده اعتقادات: ماتریالیسم دیالکتیک.

اتحاد کارگران جهان.

فروپاشی حتمی سرمایه‌داری و فرارسیدن به سوسیالیسم. واژگونی نظام سرمایه‌داری از طریق انقلاب کارگری و لغو مالکیت خصوصی و کارمزدی و ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه با مردمی آزاد و برابر و در نتیجه، پایان از خودبیگانگی انسان (که در جهان سرمایه‌داری ناگزیر می‌باشد) است. انقلاب پرولتاریا (کارگری) در رشته‌ای از کشورهای پیشرفته روی می‌دهد و جنبه بین-المللی دارد و انقلاب در یک کشور یگانه، یا به آسانی سرکوب می‌گردد و یا اینکه به انحراف می‌رود.

تضاد طبقاتی و جنگجویی انقلابی، در نهایت به پیروزی پرولتاریا (طبقه کارگر) و تشکیل جامعه‌ای می‌انجامد که در آن مالکیت خصوصی برچیده شده و ابزار-های تولید و اموال به جامعه تعلق دارد.

دیالکتیک فلسفه **هگل**:

انتزاعی که برای وقایع تاریخی و رویدادهای تصمیم‌گیری در تاریخ که در آن دو نیروی متضاد (نسبی) در برابر هم قرار می‌گیرند.

ولادیمیر لنین

برتری طبقه کارگر و حقانیت تاریخی آن:

طبقه کارگر حق دارد برای انجام رسالت تاریخی خود، به سلطه طبقات دیگر پایان دهد و سیادت مستقل خود را که همان دیکتاتوری پرولتاریا است مستقر سازد. افزار کارگران برای رسیدن به این‌هدف، حزب طبقه کارگر است که آگاه-ترین عناصر طبقه کارگر در آن گرد آمده و متشکل شده‌اند!

تیره یا آیین مائوئیسم

مائوئیسم و یا مارکسیسم- لنینیسم- مائو. بنیانگذار **مائو تسه تونگ**، تاریخ پیدایش حدودن شصت سال. چکیده اعتقادات: مائوئیسم به نقش برجسته دهقانان و روستاییان در انقلاب کارگری و بر اهمیت فرهنگ به عنوان عنصری که می‌توان بر اقتصاد سوسیالیستی تأثیر گذارد، تأکید می‌کند.

مائو جامعه روستایی را به عنوان اصلی‌ترین نیروی انقلابی شناخت و گفت: می‌توان توسط پرولتاریا و پیشتازانش، حزب کمونیست چین رهبری شود. مائوئیسم شامل یک نظریه نظامی اساسی (ضروری) است و به طور واضح، ایدئولوژی سیاسی‌اش را با استراتژی نظامی پیوند می‌دهد. سازماندهی نیروی مردمی، نظامی و اقتصادی برای دفاع از منطقه انقلابی در مقابل تهدیدات خارجی ضروری است.

چندی از نظریات شخصی من در مورد مائوئیسم و کشور چین:

در دنیای کنونی مائوئیسم بیش از یک میلیارد پیرو دارد که اکثر در کشور چین گذران دارند و در دنیای کنونی این کشور چین است که در راه تکامل انسان، قدم گذارد است. کشور چین برای رسیدن به جامعه بی‌طبقه کمونیستی در راه است و در این راه، موانع وجود دارند که باید از آنها عبور کرد.

من از سیستم اداری کنونی کشور چین، اطلاع دقیقی را در دست ندارم ولی دورادور، می‌بینم که سیل شرکت‌های خارجی برای سرمایه‌گذاری در چین، سرازیر است و شرکت‌ها از نیروی کار کشور چین، سود برده و مراکز اشتغال را برای مردم چین به وجود می‌آورند. اینکه کمونیسم مخالف سرمایه‌داریست، آری این صحیح است ولی برای رسیدن و یا ایجاد جامعه کمونیستی، باید که شرایط و امکانات روز را در نظر گرفت و در این راه، موانع را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد.

به نظر من، اگر کشور چین سرمایه‌گذاری خارجی را آزاد نمی‌گذاشت در این صورت مراکز اشتغال مردم مهیا نمی‌گشت، اگر در کشور چین کنونی استثمار وجود دارد این بهره‌کشی انسان از انسان، در کشور چین، پایدار نخواهد ماند چون که هدف کشور چین، جامعه کمونیستی می‌باشد لذا، شیوه کنونی که

درونش سرمایه‌داری وجود دارد، این شیوه، تغییر می‌کند و اثرات منفی آن که با سرمایه‌داری، وارد کشور می‌شود از جمله اختلاس، رشک‌ورزیدن و... از بین می‌رود.

بنظر من آزادی سرمایه‌گذاری خارجی برای ایجاد مراکز اشتغال، اثرات مثبتش بر جامعه بیش از اثرات منفی‌اش، می‌باشد ولی اگر آزادی **خدا** در جامعه به وجود آید در این صورت جامعه از هم گسیخته می‌گردد زیرا این خدای کنونی که از طرف کتب ادیان معرفی می‌گردد، او هیچگونه اثر مثبتی را برای جامعه نمی‌دارد و فقط اثر منفی از خود باقی می‌گذارد از جمله انسان را ناآگاه نگه می‌دارد و انسان ناآگاه، آینده خود و فرزندان را به خدای بی‌وجود، واگذار کرده و از برنامه‌ریزی و کوشش کردن برای ساختن جامعه ایده‌آل، روی می‌گرداند و سپس به دعا و سجده کردن به درگاه این خدا، متوسل می‌شود.

کشور چین که بیش از یک میلیارد انسان را در خود می‌دارد، اگر این خدا، وارد چین گردد در اینصورت هزاران مراکز دعا و سجده در این کشور بوجود می‌آید و میلیون‌ها انسان درون خانه‌های گوناگون این خدا، به ریشه‌خور کردن امکانات می‌پردازند و بوسیله رو به زوال کشاندن جوامع، زمینه را برای ظهور پیغمبران جدید، آماده می‌سازند!



مانو (Mao Zedong)

با مرور تاریخ گذشته می‌توان به این نتیجه رسید که اکثر ادیان زاده یکدیگرند و از یکدیگر نشأت می‌گیرند. به عنوان مثال:

دین موسی از دین زرتشت (مزدیسنا) نشأت گرفته است به طوری که در دین موسی نیز همانند دین زرتشت، آتش بر عناصر دیگر امثال خاک و غیره برتری دارد. همانگونه که مطلع هستید، در دین موسی شیطان از جنس آتش آفریده می‌شود در حالی که انسان از گل، (آمیخته آب و خاک) و این سبب سرپیچی شیطان از امر آفریدگار خود، می‌گردد (این مطلب را بزبان ساده می‌گوییم: یک تصویر از امر نقاش خود، سرپیچی می‌کند) و همینطور خدای موسی به شکل آتش بر او ظاهر می‌گشته. (کتاب تورات خروج/۳ آیه ۲)

ناگهان فرشته خداوند همچون شعله آتش از میان بوته‌ها بر او ظاهر شد، موسی دید که بوته‌ای شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد.

(تورات خروج/۱۹ آیه ۱۷ تا ۱۹)

آنگاه موسی آنها را برای ملاقات با خدا، از اردوگاه بیرون برد، همه در پای کوه ایستادند، تمام کوه سینا از دود پوشیده شد، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد، از کوه دود برخاست و مانند دود کوره، در هوا بالا رفت و تمام کوه لرزید.

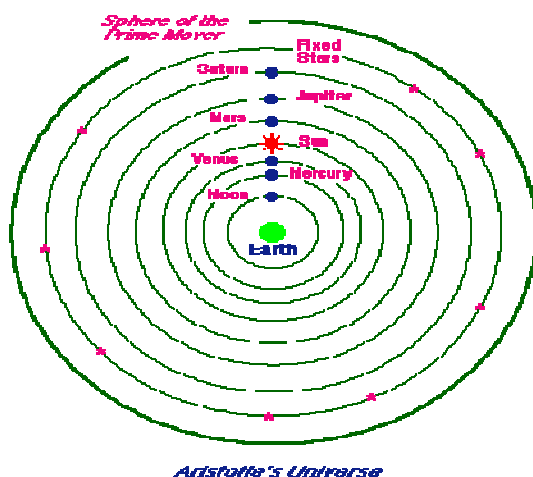
در مورد گفته‌های به اصطلاح از طرف خدا، این را عرض کنم که حدودن تمامی این گفته‌ها را راجع به پیدایش مرور کرده و این گفته‌ها را با علوم جدید تطبیق کرده‌ام که توضیحاتی را در جزوه **کائنات و حصار** اظهار داشته‌ام ولی نکته‌ای را فراموش کرده‌ام که اینجا فرصت را غنیمت شمرده و آنرا به حضور می‌رسانم این خدا، در تمامی گفته‌هایش بویژه در کتب تورات، انجیل و قرآن خورشید را با ماه (ماه زمین) مقایسه و تطبیق کرده و هرکجا که راجع به خورشید مطلبی را گفته، ماه را نیز دربر گرفته است.

اگر بخواهیم همه این گفته‌ها را در اینجا بازگو کنیم بنظر من، این یک کار بی‌هوده خواهد گشت لذا، هر فرد که مایل باشد می‌توان کتب از طرف این خدا را مرور کرده و واقف گردد که این خدا، در تمامی گفته‌هایش، ماه را با خورشید تطبیق و تقریباً برابر می‌گرداند در حالیکه بین مردمان فاضل امروزه، خورشید و

ماه با یکدیگر به هیچ‌وجه مقایسه نمی‌گردند. همانگونه که از علوم انسان روز آشکار است، ماه در برابر خورشید حتی یک دانه نیز نمی‌باشد تا چه رسد که با خورشید مقایسه گردد.

این که در زمان‌های دیرین، ماه با خورشید مقایسه می‌گشته، علتش این که در آن دوران ماه و خورشید دو سیاره می‌بودند که در اطراف زمین (جرم اصلی در عالم هستی آنزمان‌ها) گردش می‌کردند. همانگونه که در فرضیه فیلسوف شهیر **ارسطو**، زمین در مرکز قرار دارد و ماه اولین و خورشید چهارمین سیاره می‌باشند و همانگونه که مشاهده می‌کنید، پس از خورشید، ماه نورانی‌ترین مفعول در آسمان زمین است، ولی این نوری که از ماه به زمین می‌تابد، نوری است که از خورشید منعکس می‌گردد لذا، ماه آن شیء نورافشان نیست که پیغمبران با نگاه کردن به آسمان، ماه را یک شیء پرتوافکن تصور کرده و آن را با خورشید به مقایسه می‌آوردند.

هرآنچه که پیغمبران در مورد خورشید و ماه فرموده‌اند و فرمایشات خودشان را از طرف خدا مدعی شده‌اند، تماماً گفته‌های فیلسوف قرون باستان **ارسطو** می‌باشد. برای توجیه مطلب فوق، تصویر زیر را به تکرار می‌آوریم



Aristotle's Universe

تصویری از کائنات زمین مرکزی، که فیلسوف نامی ارسطو در دوهزار و سیصد سال پیش از این، رسم کرده است.

پس از معرفی تعدادی از تیره‌ها و آیین‌ها، به تشریح دو آیین بزرگ **مسیحیت** و **اسلام** می‌پردازیم، اینکه در مورد این دو آیین بیشتر کنجکاوی می‌کنیم، به این دلیل است که اکثریت مردمان امروزه، از این دو آیین پیروی می‌کنند. پیش از پرداختن به تشریح این دو آیین، نکاتی را راجع به گفتار و کردار انسان کنونی بیان می‌داریم:

ما آدمیان برای گذران عمر و بقا، آیین‌ها را مقرر می‌گردانیم و مطابق آیین‌های مقرر شده، زندگی می‌کنیم و هر یک آیین، بیانگر اندیشه و عملکردهای ما می‌باشد بطوری که پندارهای گوناگون، آیین‌های گوناگون را به وجود می‌آورند و آیین‌های گوناگون، کردارهای گوناگون را آشکار می‌گردانند. به‌عنوان مثال: در زمان‌های نچندان قدیم که قانون سوزاندن جادوگران رواج داشت، مردمان آن- زمان‌ها چنین می‌پنداشتند که انسان سحر و جادو کردن را قادر می‌باشد و به وسیله تصویب قانون سوزاندن، با جادوگران مقابله (جادوگر به معنی فریبکاری است که در قدیم قدرت ماورایی محسوب می‌شد) می‌کردند بنابر این، هر یک قانون که در محیط‌های زندگی به تصویب می‌رسد، بیانگر اندیشه و افکار مردم آن محیط‌ها می‌باشد. مثالی ملموس در مورد آیین‌ها:

کره زمین یک منزلی است بسیار کوچک که ما مردمان به وسیله ضدپنداری، یعنی با به اجرا گذاشتن قوانین ناسازگار، این منزل کوچک را به هزاران قسم کوچکتر، تقسیم کرده‌ایم که امروزه این قسمت‌ها، کشور نامید می‌شوند و در هرکشور آیین‌های بسیار دگرگون و ناسازگاری رواج دارند که مردم کشورها از آیین یکدیگر می‌گریزند. مثال: در یک محیط، (کشور) مردم را بخاطر تن‌فروشی (فحشا) با سنگسار کردن، به دار آویختن و... مجازات می‌کنند در حالی که تن-فروشی، یک شغل برای امرار معاش در محیطی دیگر می‌باشد. در یک محیط آبیجو(مشروبات الکلی) نوشان را با صد ضربه تازیانه، تنبیه یا مجازات می‌کنند در حالیکه میلیون‌ها از افراد دیگر محیط‌ها به وسیله ساخت، تبلیغ، فروش و... آبیجو، امرار معاش می‌کنند. من از عزیزان استدعا می‌کنم که آیین‌های مختلف و ضد روز، را مرور و تک تک آن‌ها را از نظر بگذرانند و به این وسیله، دریابند که در این منزل کوچک، (کره زمین) چندین آیین دیگرگون و ضد وجود دارند.

تیره یا آیین اسلام (بمعنی تسلیم یا پذیرفتن)

بنیانگذار محمد بن عبدالله تاریخ پیدایش حدودن سده شش میلادی. چکیده اعتقادات:

اصول «توحید، نبوت و معاد» فروع «نماز، روزه، زکات، حج و جهاد» برای گرویدن به آیین اسلام ذکر شهادتین، یعنی بزبان آوردن دو جمله «لا اله الا الله و محمد رسول الله» کافی می‌باشد، در آیین شیعه جمله «علی ولی الله» نیز گفته می‌شود.



(کعبه یا مسجدالحرام در مکه)

معتقدین به آیین اسلام محمد بن عبدالله را پیغمبر و گفته‌هایش را وحی از طرف خدا می‌دانند بنابر این، مسلمین مطابق فرمایشات پیغمبر خود، قوانین را برای محیط‌های زندگی، مقرر می‌گردانند. به عنوان مثال: مسلمانان مشروبات الکلی را نمی‌نوشند، بدین‌سبب که محمد در وضع آیین

اسلام، هرنوشیدنی الکل دار «مسکرات» را حرام اعلام کرده است. گفته‌ای از کتاب قرآن راجع به ممنوعیت مشروبات الکلی: (قرآن سوره بقره آیه ۲۱۸)
ای پیغمبر، از تو در مورد حکم شراب و قمار سوال می‌کنند، بگو: در این دو کار، گناه بسیار بزرگی است!

به نظر من این قانون، (منع نوشیدن الکل) یکی از مثبت‌ترین آیین‌ها بر جامعه انسانی گفته خواهد شد زیرا که مشروبات الکلی بیشترین صدمه را بر جسم انسان وارد می‌سازند و بیشترین خسارات را بر پیکر جامعه وارد می‌گردانند. انسان بوسیله نوشیدن مشروبات الکلی، از حالات عادی (انسانی) خارج شده و به یک موجود مهاجم و متجاوز، مبدل می‌گردد با اینحال، اکثر انسان‌های روز، این حالات مستی یا غیر انسانی را نیکوترین لحظه‌های حیات خویش دانسته و این لحظه‌های مستی را انگیزه زندگی خودشان در زمین، قرار می‌دهند. اینکه انسان کنونی نوشیدن مشروبات الکلی را انگیزه زندگی‌اش قرار می‌دهد، دلایل مختلفی دارد از جمله، جایز بودن تبلیغ و فروش مشروبات الکلی در اکثر محیط‌ها، و اینکه امکانات کره زمین تحت اختیار گروه‌هایی قرار دارد که در آیین این گروه‌ها، مشروبات الکلی منع یا حرام نمی‌باشد. بحث مشروبات الکلی را در توضیح آیین مسیحیت که پس از گفتن آیین اسلام می‌باشد، ادامه خواهیم داد. در آیین اسلام قانون چندم‌سری، (یعنی چندین زنان برای یک مرد) رواج دارد که این قانون، یکی از منفی‌ترین قانون‌ها بر جامعه انسانی گفته خواهد شد چون که این قانون، بیشترین مشکلات را در رابطه بین زن و مرد، به وجود می‌آورد. در دوره پیش از اسلام، هرزه‌گری در محیط‌های زندگی، بیداد می‌کرد و با برقراری آیین یا دین اسلام، قوانین جدید برای جوامع مقرر گشتند و برای پیشگیری از هرزه‌گری، قانون چندم‌سری وضع گردید. برای تشریح این مطلب آیاتی را از کتاب قرآن می‌آوریم.

(کتاب قرآن سوره النساء آیه‌ها ۲۲ تا ۲۷)

زن پدر را نباید به نکاح درآورد بعد از نزول این حکم، الا آنچه از پیش (در زمان جاهلیت) کرده‌اید که خدا از آن درگذشت زیرا این کاریست زشت و مبعوض خدا و عملی بس قبیح است.

حرام شد برای شما ازدواج با مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادران رضاعی (شیر داده) و خواهران رضاعی و مادر زن و دختران زن که در دامن شما تربیت شده‌اند اگر با زن مباشرت کرده باشید و اگر دخول با زن نکرده باشید که ازدواج کنید و نیز حرام شد زن فرزندان صلبی و نیز حرام شد جمع میان دو خواهر مگر آنچه پیش از نزول این حکم کرده‌اند که خدا از آن درگذشت زیرا خداوند در حق بندگان بخشنده و مهربان است.

نکاح زنان محصنه نیز برای شما حرام شد مگر آن زنان که متصرف و مالک شده‌اید بر شما است که پیرو کتاب خدا باشید و هرزنی غیر آن که ذکر شد، شما را حلال است که به مال خود به طریق زناشویی، بگیری نه آن که زنا کنید پس چنان که شما از آن‌ها بهره‌مند شوید آن مهر معین که مزد آن‌هاست به آنان بپردازید و باکی نیست بر شما که بعد از تعیین مهر هم به چیزی باهم تراضی کنید البته خدا دانا و به حقایق امور آگاه است.

هرکس را وسعت و توانایی آن باشد که زنان پارسای با ایمان گیرد پس کنیزان مؤمنه که مالک آن شدید، به زنی اختیار کنید خدا آگاه‌تر است به مراتب ایمان شما که شما اهل ایمان همه بعضی از جنس بعضی دیگر و در رتبه یکسانید پس با کنیزکان مؤمنه با اذن مالکش ازدواج کنید و مهر آنها بدان چه معین شده بدهید کنیزکانی که عقیق باشند نه زناکار و نه رفیق دوست، پس چون شوهر کردند چنانچه عمل زشتی از آنها سرزند بر آنها نصف عذاب زنان پارسای آزاد است این حکم در باره کسی است که بترسد مبادا به رنج افتد و اگر صبر کنید برای شما بهتر است و خدا بخشنده و مهربان است.

خدا می‌خواهد راه سعادت را برای شما بیان کند و شما را با آداب آنان که پیش از شما بودند رهبر گردد و بر شما بخشاید و خدا دانا و به حقایق امور آگاه است.

خدا می‌خواهد بر شما بازگشت به رحمت و مغفرت فرماید، و مردم

هوسناک پیرو شهوات، می‌خواهند که شما مسلمین از راه حق و از رحمت الاهی بسیار دور و منحرف گردید. خدا می‌خواهد کار بر شما آسان کند که انسان ضعیف‌خلق، است!

همانگونه که از آیه‌های کتاب قرآن اتخاذ می‌گردد، در دوره پیش از قرآن، (دوران جاهلیت) قوانین خانواده از هم پاشیده بود و یا این که اساساً وجود نداشت و مردمان آن دوره، بدون آیین انسانی زندگی می‌کردند و این بی‌قانونی، سبب شده بود که جوامع انسانی در اوج هرزه‌گی می‌بود و دین اسلام برای زدودن هرزه‌گی از جوامع، قانون چندهمسری را وضع کرد پس از این، هرکس در حد توانایی‌اش زنان متعددی را به همسری می‌گرفت و دختران آنزمان، در سنین پایین با افتخار، به خانه‌های شوهر راهی می‌شدند، این که با افتخار گفتیم، علتش این که در دوره پیش از اسلام، هرکس که فرزند دختر می‌داشت برای گریز از هرزه‌گی، دختر بچه را زنده‌بگور می‌کرد و با آمدن آیین اسلام مردمان از زنده‌بگور کردن دختر بچه‌ها روی گردانیدند و هر خانواده با اشتیاق فراوان منتظر خواستگار برای دخترانشان می‌بودند.

در دوره ظهور اسلام و پیش از آن، مردسالاری بر جوامع حکم‌فرما بود و زنان آن دوره، از هیچگونه حق و حقوق اجتماعی برخوردار نمی‌بودند بطوری که تعداد بالایی از افراد زن آن دوره، درون حرمسراها مردان بسر می‌بردند و یا این که به هرزه‌گری (تن‌فروشی) اشتغال داشتند.

افرادی از میان مردمان امروزه، بدون مرور تاریخ و وضعیت اجتماعی گذشته، بر پیغمبر اسلام خرده‌گیری می‌کنند که او دختر کم‌سن را به همسری گرفت در حالیکه با نگاه به تاریخ گذشته، می‌بینیم که ازدواج دختران جوان برای جوامع آنزمان بسیار مفید می‌بوده.

در جوامع کنونی قوانینی وجود دارند بسیار دگرگون و ضد یکدیگر بطوری که در یک جامع، زنان به شغل تن‌فروشی (پلید و کثیف‌ترین شغل) اشتغال دارند که این شغل، از دوران سلطه‌گری مردان بر زنان، (یعنی مردان نادان و جاهل) رواج می‌داشته، و در یک جامع چندهمسری وجود دارد که این قانون، در یک مقطع از زمان برای پیشگیری از هرزه‌گری زنان، رواج می‌داشته.

در دنیای کنونی، قانون چندهمسری اکثراً در جوامع اسلامی رواج دارد و قانون هرزه‌گری در دیگر جوامع رواج می‌دارد. مسلمانان توجه داشته باشند که در آیین انسانی قانون چندهمسری وجود ندارد و اینچنین قوانین، مختص حیوانات می‌باشد بطوریکه یک حیوان نر بوسیله زدن و یا کشتن دیگر نرینه، چندین مادینه را تحت اختیار خود می‌گیرد و این قانون، جبراً در سرشت حیوانات می‌باشد. انسان خصال بی‌شماری را داراست و خصلت دیگر جانداران را نیز به خصالش می‌افزاید، انسان به وسیله بهره‌گیری از زبان، (سخن گفتن) واژه می‌سازد و بوسیله واژه، خود را بر لحظه‌های محیط زندگی، معرفی می‌کند. بعنوان مثال: انسان روز، از واژه تمدن بهره می‌گیرد و خودش را موجودی خردمند، باشعور و آراسته معرفی می‌کند با این حال، در آیین خود، از آیین حیواناتی سود می‌برد که این حیوانات، به طور جبری گذران دارند. در سرشت و آیین جبری حیوانات، هیچگونه ترحم و تعلل وجود ندارد لذا، گذران حیوانات جبری، لحظه به لحظه و بدون برنامه‌ریزی می‌باشد، ولی کردار یا رفتارهای انسان توأم با تعلل است، به عنوان مثال: مسلمانان کنونی که چندهمسری را جایز می‌دانند، آنان این عملکرد غیر انسانی را به عملکرد هزار و چهار صد سال قدیمی پیغمبر خود، توجیه (علت‌تراشی) می‌کنند.

این سوال را برای افرادی مطرح می‌کنیم که چندهمسری را جایز می‌دانند: آیا روزگاری را که آیین مردسالاری به آیین زنسالاری تبدیل شود و چندهمسری به چندشوهری مبدل گردد را در نظر گرفته‌اید؟

مردان شهوت‌پرست که تمامی افکار و امکانات را به هوسات اختصاص داده و در پی زنان متعدد می‌باشند، به این نکته توجه داشته باشند که با ادامه چند-همسری، طبیعتاً روزی فرامی‌رسد که زنان قدرت گرفته و آیین چندشوهری را وضع می‌گردانند. به نظر من، اگر مسلمانان جهان این قانون چندهمسری را فسخ کنند و آن را از آیین روز حذف گردانند و بیش از یک همسر در یک زمان را حرام (منع) بدارند در این صورت مسلمانان کل زمین را تسخیر و امکاناتش را در اختیار خواهند داشت به این دلیل که اکثر افراد غیرمسلمان، مشروبات الکلی را می‌نوشند و نوشیدن الکل، جسم انسان را مبتلا به امراض می‌گرداند لذا،

در درازمدت، افراد غیرمسلمان بوسیله نوشیدن الکل، از سلامت جسمشان کاسته می‌شود و مسلمانان تندرست‌تر می‌گردند. انسان کنونی آن موجود گرسنه قدیم نیست که بیشترین فعالیتش را برای امرار معاش (سیری شکم) صرف می‌نمود، انسان امروزه، تقریباً شکمش سیر می‌باشد و او برای امرار معاشش تلاش چندانی را نمی‌دارد لذا، اگر انسان روز، خودش را به مضراتی چون مشروبات الکلی و مواد مخدر آلوده نگرداند، در اینصورت مدتی نمی‌گذرد که انسان فارغ از امراض و رنجش‌های جسمانی شده و سپس به اندیشه و تفکرات کمال‌درجه انسانی، می‌پردازد. هر انسانی که از اندیشیدن به معاش رها گردد، او به تفکرات مثبتی چون آینده‌نگری و برنامه‌ریزی یا امثال، می‌پردازد ولی این در شرایطی است که محیط زندگی انسان بی‌گزند باشد یعنی این که مضرات امثال مشروبات الکلی، مواد مخدر و از این قبیل، رواج و در دسترس نباشد در غیر این، انسان پس از رها گشتن از تفکرات معاش، برای کشتن لحظه‌های خالی، (زمان پس از سری شکم) به مصرف کردن مضرات می‌پردازد و خودش را انباز جاندارانی می‌گرداند که به طور غریزی زیست دارند بنابر این، باید که محیط‌های زیست انسان حداقل عاری از مضرات اصلی چون مشروبات الکلی و مواد مخدر گردد.

زمانی که انسان از نهاد انسانی‌اش دور می‌گردد و به مضرات معتاد می‌شود، دقیقاً مانند حیوانی می‌شود که پایش در تله افتاده باشد و افرادی برای رها ساختن پایش از تله، به او نزدیک گردند همانگونه که آگاه هستید، برای کمک-رسانی به حیوانات، نباید به آنها نزدیک شد چون که حیوان قوه ادراک ندارد و منجیان را ضارب می‌گردد. مناسب این مطلب، رفتادی از گذشته خود را بیان می‌کنم:

حدودن هجده ساله بودم که سیگار می‌کشیدم و در آنزمانها کشیدن سیگار در هرکجا آزاد می‌بود به طوری که درون اتوبوس‌های مسافربری و سینماهای در بسته و در بعضی بدون هواکش، اکثر افراد سیگار دود می‌کردند و هیچگونه ملاحظه حتی ملاحظه بچه شیری را هم نمی‌نمودند. من خود در قدیم سیگار به لب داشتم و دختر شیری عمویم را در بقل گرفتم و آتش سیگارم به صورت

او اصابت کرد که هنوز نشان آن سوختگی آتش سیگار را در صورتش می‌دارد، البته آتش سیگار آسیب زیادی را نمی‌رساند بلکه این دود سیگار است که مضر بر هرچیزی می‌باشد، حدودن اواخر دهه هفتاد میلادی بود که در اماکن عمومی مانند اتوبوس، سینما و... تابلوی استعمال دخانیات ممنوع، افراشته شد. اوایل ممنوعیت سیگار در اماکن عمومی، بسیاری از افراد سیگاری، از جمله خود من، با ممنوعیتش مخالفت کرده و قانون منع سیگار را نقض می‌کردیم، پس از گذشت زمان و جا افتادن قانون منع دخانیات، من و بسیاری از دیگر افراد سیگاری، آموختیم که این قانون، برای تمامی انسان‌ها و کل جامعه بسیار مثبت و مفید می‌باشد. گاهی اوقات من آنزمان‌ها را در خاطر زنده کرده و آن دود سیگارهای مختلف که در سالن‌های سینما می‌پچید را به افراد برنا تعریف می‌کنم و سپس نظر آنان را راجع به آزادی سیگار در سینماهای امروزه سوال می‌کنم و اکثر افراد پس از شنیدن سوال من بجای جواب‌گفتن، نیشخند می‌زنند.

در این دهر علم و صنعت که مردمانش تمدن را ادعا می‌کنند، اگر قانون منع مشروبات الکلی وضع گردد در اینصورت بسیاری از مردم کنونی که تمدن بشر را ادعا می‌کنند، مانند حیوانی که پایش در تله گیر افتاده باشد، منجیان (وضع کنندگان آیین انسانی) را ضارب می‌شوند و برعلیه ممنوعیت مضرات شوریده و در راه برچیدن قانون منع مضرات، حتا جان خود را نیز فدایی می‌دهند چونکه بسیاری از مردمان امروزه بدون نوشیدن مشروبات الکلی و سرمستی، انگیزه دیگری را برای زندگی کردن نمی‌دارند.

آیین اسلام، قوانین بسیار مثبتی به غیر از منع مشروبات الکلی را داراست از جمله تهذیب جسم(روزه داشتن) انسان موجودی است که زندگی‌اش پرمعنی و پرهدف می‌باشد از این رو، تهذیب جسم برای انسانی که در راه رسیدن به اهدافش می‌باشد، بسیار مفید و ثمربخش می‌گردد. (بنظر من، برای تهذیب جسم، یک روز در هرماه و یا دوازده روز در هرسال روزه گرفتن کافی می‌باشد چون که یک ماه روزه ممتد بر جسم آسیب می‌رساند) ناگفته نماند که هرچه دین یا آیین‌ها نوپردازتر می‌شوند همانقدر نیز قوانین مثبت و مفیدتر می‌گردند.

در حال حاضر، بیشتر ثروت یا امکانات زمین، تحت کنترل آیین مسیحیت است و این به دلیل پیشرفت خارق‌العاده انسان در سده‌های اخیر می‌باشد که این پیشرفت‌ها، در مناطقی آغاز به روییدن نمود که آیین مسیحیت در این مناطق رایج می‌بود. بنظر من، اگر زمان و زندگی انسان، به روال کنونی و بدون تغییر اساسی پیش‌برود در اینصورت آیین یا دین اسلام در تمامی محیط‌های زندگی کره زمین، رایج خواهد شد و اسلام بیشترین امکانات زمین را تحت نام خود خواهد داشت، بدین‌سبب که اسلام از امکانات زمین به طور مثبت و بهتر از مسیحیت بهره‌برداری می‌کند، به عنوان مثال: بیش از چند دهه نمی‌شود که انسان تقریباً دستش به‌دهنش می‌رسد و این پرواری نسبی، سبب شده که انسان به کشف علوم و کسب امکانات قابل ملاحظه‌ای موفق گردد و نیز این پرواری، وسیله شده که انسان اشیا و مواد بسیار مضر بر محیط زندگی خود را نیز بسازد که اگر قوانین درست‌تر از این قوانین کنونی، رایج می‌بود در این صورت امکانات زمین بجای اینکه در راه ساخت اشیا و مواد مضر مصرف گردند، در راه‌های درستی همچون غنی‌سازی علوم انسانی، آشکار سازی رازهای نهفته و از این قبیل، مصرف می‌گشت. اگر انسان فراهم‌آوردن این پرواری را بر محیط‌های زندگی، قادر نمی‌شد و دستش به‌دهنش نمی‌رسید و (این نکته را نیز گفته باشیم که انسان روز، تقریباً شکمش سیر گشته ولی چشمانش هنوز به سیری حتی نزدیک نشده به طوری که هراس از گرسنگی، انسان را واداشته که او بدتر از موربانه، هزارن برابر جسم غذا پنهان کند) مانند قدیم‌ها امرار معاش، تمامی افکارش را در اشغال می‌داشت در این صورت هرگز این شیشه‌های چشم‌فریب مشروبات‌الکلی، این پاکت‌های رنگ‌آمیزی شده سیگار و این سرگرمی‌ها که همگی مطلقاً مهمل می‌باشند، وجود نمی‌داشت.

افرادی از میان مردم امروزه، که تمدن بشر را ادعا و سیگار و مشروبات‌الکلی را نیز مصرف می‌کنند، اگر از آنان سوال شود، چرا سیگار دود می‌کنید؟ و یا اینکه، چرا مشروبات‌الکل‌دار را می‌نوشید؟ در جواب خواهند گفت: جسم من، به خود من تعلق دارد و من می‌خواهم که جسم خودم را به وسیله نوشیدن مشروبات‌الکلی و دودکردن سیگار نابود گردانم، و بعضی چنین نیز می‌گویند:

جسم یا بدن من است و به شما هیچ ربطی ندارد. ما آدمیان بطور اجتماعی و پیوسته گذران می‌داریم یعنی اینکه ما انسان‌ها برای ساختن محیط زیست، دست به دست هم می‌دهیم و برای ادامه بقا، زاد و ولد می‌کنیم لذا، جسم هر شخص فقط به خود تعلق ندارد بلکه هر تن یا جسم، به خود و به آیندگان و کل جامعه تعلق دارد.

ای انسان که بدون هیچگونه تفکر به آینده و آیندگان، جسم خود را مست یا نشئه می‌گردانید، آگاه شوید که با این عمل، زندگی چند پشت خود(آیندگان) را توأم با امراض، رنجش و بسیار تلخ می‌گردانید، افرادی که حالات هوشمندی یا عادی انسان را به حالات مستی، نشئگی و یا بی‌هوشی ترجیح می‌دهند و این حالات غیر انسانی را خوش‌زیستی نام می‌زنند، گوش به زنگ باشند که سزای سهل‌انگاری و کج‌اندیشی‌های خود را دریافت خواهند کرد. مثال‌یست قدیمی که چنین می‌گوید:

یک لحظه هوس‌رانی و یک عمر پشیمانی

در دنیای کنونی انسان‌هایی (زن) یافت می‌شوند که در دوران بارداری (حامله) مشروبات الکلی‌دار را می‌نوشند، سیگار می‌کشند و بعضی حتی مواد مخدر نیز مصرف می‌کنند و این انسان‌های هوس‌پیشه، با اعمال نسنجیده و ناشایسته خود، بهشت آینده انسان (مقصود از واژه بهشت، محیط ایده‌آل زیست انسان است) را به مزبله‌ای پر درد و رنج، میدل می‌گردانند.

اینکه آیین یا قوانین روز، بر محیط‌های زندگی آینده تأثیر فراوان می‌گذارند، یک حقیقت محض و انکارناپذیر است، همین‌طور که ما شاهد هستیم، افرادی که امروزه مبتلا به **هيو** (Hiv) و یا **ایدز** (Aids) می‌باشند، اگر فرزندی را به دنیا آورند در این‌صورت فرزند، بی‌خبر از آینده هولناک و رنجش‌بار خویش، چشم به جهان می‌گشاید و به این وسیله، امراض هولناک و دردمندی‌های امروزه، به محیط‌های آینده منتقل می‌گردند.

ای انسان، اگر تو با خویشتن(همنوع) به تفاهم برسید در این‌صورت به وسیله وضع قوانین مثبت و سنجیده و آینده‌نگر، تمامی رنجش و تلخی‌های زندگی را می‌زدایید و تمامی مشکلات جامعه انسانی را برمی‌چینید و سپس زندگی

ایده‌آل و جاودانی انسان را مهیا می‌سازید، با توجه به این، باید که ما آیین یا قوانین موجود روز را با دقت تمام مورد مطالعه و سنجش قرار داده و در تصحیح آن‌ها کوشا باشیم. اینکه من آیین یا قوانین موجود اسلام را مثبت و مفیدتر از آیین مسیحیت معرفی می‌کنم در این مورد، کنجکاوی کنیم و سپس با تفحص تک‌تک آیین کنونی را مطالعه و قوانین منفی و ناسازگار را حذف کرده و قوانین مثبت را به مباحثه آوریم و پس از تبادل نظرات یک آیین را به کل جوامع انسانی ارائه بدهیم. مطلبی راجع به تصحیح قوانین:

در آیین اسلام قانون طهارت یا استنجا به سبک بسیار قدیمی، رایج است به طوری که مسلمین پس از دفع مدفوع، با آب سرد و با تماس دست، مدفوع را از ماتحت می‌شویند و این عمل، سبب انگل در جسم بعضی از افراد می‌گردد بدین سبب که پس از تماس دست با مدفوع، باید دست را با آب داغ و صابون، شست در غیر این، باعث انگل می‌شود. من پزشک یا دکتر نیستم، ولی به تجربه آموخته‌ام، همانگونه که آگاهید، در اکثر محیط‌های (توالت) امروزه، آب داغ و صابون یافت نمی‌شود. برای تشریح این مطلب، باید نکته‌ای را عرض کنم که گفتنش برایم آسان نمی‌باشد:

یکروز برای دیدار با برادر خود به کارخانه جوراب‌بافی او وارد شدم، میان روز بود و برق کارخانه دچار اشکال شده و یک الکتریک مرد، مشغول تعمیر کردن بود، تعمیرکار از نردبان کوچکی بالا رفته بود و کنتر برق را تعمیر می‌کرد، در حین کار من مشاهده کردم که تعمیرکار، پای راستش را به شدت تکان می‌دهد و سپس مشاهده کردم که یک شیء از دمپای شلوارش به زمین افتاد و او بلافاصله از نردبان پایین و با سرعت، از کاخانه خارج شد. پس رفتن تعمیرکار، ما مشاهده کردیم که یک انگل بسیار بزرگ در کف کارخانه مشغول چنبیدن است. از این قبیل گفته، بسیار یافت می‌شود که بانایاش قانون طهارت است لذا، قانون طهارت اسلام نادرست است و باید که تصحیح گردد، مسلمانان امروزه در هر- نقطه از جهان باشند، باید که توالت مختص به خودشان را در آن مکان داشته باشند در حالیکه توالتهای مسلمین از لحاظ بهداشت، بسیار فروتر از توالت-های مسیحیت می‌باشند با این حال، مسلمین توالت غیر بهداشتی را ترجیح

می‌دهند چون که آیین کهنه شده اسلام چنین توالی را تأکید کرده است و به همین دلیل، مسلمانان آیین قدیمی استنجا را به بهداشت و سلامتی، مقدم می‌شمارند. مطلب دیگر راجع به قوانین اسلام:

در آیین اسلام خوردن گوشت خوک حرام(ممنوع) می‌باشد در حالیکه امروزه، گوشت خوک نسبت به گوشت گاو و (اینکه واژه امروزه را گفتیم، به این دلیل است که انسان کنونی نیز از گوشت حیوانات تغذیه می‌کند بنظر من، زمانی خواهد رسید که انسان خوردن گوشت حیوانات را بر خود کاری زشت و ننگ‌آور خواهد دانست)گوسفند و شتر سالم‌تر و خوردنش کم‌خطرتر است بدین سبب که گوشت خوک کم‌خون‌تر از گوشت حیوانات فوق‌الذکر، می‌باشد. گفته‌ای از کتاب قرآن در مورد ممنوعیت خوردن گوشت خوک:

(قرآن سوره الانعام آیه ۱۴۴)

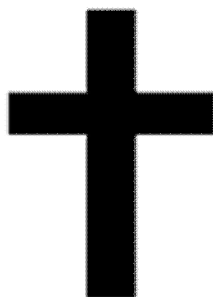
بگو پیغمبر، در احکامی که به من وحی شده من چیزی را که برای خوردندگان طعام، حرام باشد، نمی‌بام جز آن که میتنه یا خون‌ریخته یا گوشت خوک که پلید است و یا حیوانی که بدون ذکر خدا و از روی فسق، ذبح کنند و در همین‌ها که حرام گشته نیز هرگاه کسی به خوردن آنها مضطر گردد در صورتی که از روی ستم و از راه تعدی و تجاوز از فرمان خدا نباشد و به قدر ضرورت صرف کند باز خدا خواهد بخشید!

برای این که مرور آیین‌ها کسل کنند نگردد، در اینجا یک لطیفه‌ای را راجع به آیین می‌گوییم: پسر یک خانواده که در دهکده‌ای دور افتاده زندگی می‌کردند، به شهری کوچ کرده و در آنجا به کار اشتغال و عمارت را در شهر سپری می‌کند. سالهایی می‌گذرد و مادر سالمند پسر از دنیا می‌رود و پسر از درگذشت مادر باخبر و برای مراسم خاک‌سپاری، به قبرستان دهکده رفته و مشاهده می‌کند که درون قبر مادرش را سرگین تازه گاو می‌ریزند، پسر از ریختن پهن به داخل قبر مادر، ممانعت کرده و از اطرافیان دلیل این کار را سوال می‌کند، و اطرافیان در جواب به او چنین می‌گویند: آخوند دهکده فرموده و سالهاست که ما این عمل را انجام می‌دهیم. در این حین، آخوند دهکده سرمی‌رسد و پسر

دلیل ریختن پهن به قبر را از او سوال می‌کند و آخوند در جواب چنین می‌گوید:
این دستور رساله مجتهد است.

پسر که خود مقلد و رساله‌خوان بود، چنین می‌گوید: امکان ندارد که در رساله چنین دستوری نوشته شده باشد و سوال می‌کند که، کجای رساله نوشته شده؟ آن را به من نشان دهید. آخوند رساله‌ای را که همراه خود داشت، ورق زد و آن نوشته را به پسر نشان داد و می‌گوید: بیا خودت این دستور را بخوان و پسر شروع به خواندن کرد که در رساله چنین نوشته شده بود: **قبر میت باید پهن تر** (وسیع، گشاده) **باشد** که آخوند دهکده آنرا **قبر میت باید پهن تر** (سرگین تازه) **باشد** می‌خوانده.

تیره یا آیین مسیحیت



(صلیب نماد آیین مسیحیت)

بنیانگذار عیسی ناصری «مشهور به مسیح» تاریخ پیدایش حدودن دو هزار سال. چکیده اعتقادات: تثلیث از اعتقادات بنیادی مسیحیت است که خدای یگانه در سه شخص، خدای پدر و خدای پسر (عیسی مسیح) و خدای روح-القدس (جان پاک) می‌باشند و این سه، همذات هستند ولی از هم متمایز می‌باشند. معتقدین به آیین مسیحیت و اسلام عیسی ناصری را فرزند خدای کتب تورات، انجیل و قرآن، می‌دانند با اینحال، مردمان این دو تیره، همیشه با یکدیگر در چالش بوده و هستند. این که مسلمین عیسی را فرزند خدای کتب می‌دانند، به باور و پذیرش هیچیک از مردمان این دو تیره، نمی‌رود از این رو، آیه‌هایی را از کتاب قرآن می‌آوریم که این آیات، فرزند خدا بودن عسی را تأیید می‌کنند. مقصود از گفتن آیات قرآن، این است که شاید بتوانیم به این وسیله، درب‌های تفاهم را به روی مردمان این دو تیره، بگشاییم.

(کتاب قرآن سوره مریم آیه‌ها ۱۵ تا ۳۰)

و ای رسول ما، یاد کن در کتاب خود احوال مریم را آنروزی که از اهل خانه خویش کنار گرفته به مکانی به مشرق روی آورد و آنگاه که از همه خویشانش به کنج تنهایی محتجب و پنهان گردید، ما روح خود را بر او مجسم ساختیم.

مریم گفت: من از تو پناه به خدای رحمان می‌برم که تو پرهیزکاری کنی، او گفت: من فرستاده خدای تو هستم، آمده‌ام تا به امر او تو را

فرزندی عطا کنم بسیار پاکیزه و پاکسیرت. مریم گفت: از کجا مرا فرزندی (پسری) تواند بود در حالی که دست بشری به من نرسیده و من کار ناشایسته‌ای نکرده‌ام. او گفت: این چنین کار البته خواهد شد و بسیار بر من آسان است، و ما این پسر را آیت و رحمت واسع خود برای خلق می‌گردانیم و فضای الهی بر این کار رفته است، پس مریم به آن پسر بار برداشت و به جایی دور، خلوت گزید. آنگاه که او را درد زاییدن فرارسید، زیر شاخه درخت خرما می‌رفت و از شدت حزن و اندوه با خود می‌گفت: ای کاش من از این پیش مرده بودم و از صفحه عالم به کلی نامم فراموش شده بود، (طفل) از زیر آن درخت او را ندا کرد که غمگین مباش که خدای تو از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کرد. ای مریم شاخه درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فروریزد. پس تناول کن و آب بیاشام و چشم خود به عیسی روشن دار، هرکس از جنس بشر را که بینی به او بگو که من برای خداوند نذر روزه سکوت، کرده‌ام و با هیچ کس امروز هرگز سخن نخواهم گفت. آنگاه که قوم مریم به جانب او آمدند که از این مکانش همراه ببرند، گفتند: ای مریم عجب کاری منکر و شگفت‌آوری کردی، ای مریم خواهران تو را نه پدری ناصاله بود و نه مادری بدکار. مریم با اشاره، حواله به طفل کرد. آن‌ها گفتند: ما چگونه با طفل گهواره‌ای سخن گوئیم. آن طفل گفت: همانا من بنده خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرموده و مرا هرکجا باشم برای جهانیان مایه برکت و رحمت گردانیده و تا زنده‌ام به عبادت نماز زکات سفارش کرد.

در آیات فوق، خدا به روشنی توضیح داده و تشریح می‌کند که نطفه عیسی از طرف او، به وسیله فرستاده‌اش (فرشته) در زهدان مریم قرار داده شد، حال آنکه در آیات دیگر قرآن آمده است که خدا فرزندی ندارد و یا اینکه تثلیث یعنی خدا سه نیست، با توجه به آیان فوق، هرگز نتوان فرزندی عیسی را تکذیب و یا منکر شد. در مورد باردار شدن مریم توسط فرشته، این خدا، در کتاب قرآن

آیه ۴۷ از سوره عمران چنین می‌فرماید:

مریم عرض کرد: پروردگارا مرا چگونه فرزندی تواند بود و حال آن که با من مردی نزدیک نشده. او گفت: چنین است کار خدا بی‌نیاز از هر گونه سببی است، هرچه بخواهد می‌آفریند چون مشیت او به خلقت چیزی قرار گیرد، به محض این که بگوید موجود باش، همان لحظه موجود شود.

خدا در این آیه از قرآن چگونگی باردار شدن مریم را بیان کرده و می‌گوید که او گفت: موجود بشو و موجود شد، با توجه به این، کتاب قرآن به فرزند عیسی از طرف این خدا، تأکید کرده و در این مورد هیچ‌گونه شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد. آیین یا قوانین مسیحیت بسیار متغیر می‌باشند بدین سبب که پیغمبر مسیحیان خود قوانین چندانی را وضع نکرد و اکثر قوانین مسیحیت پس از پیغمبرشان وضع گردیده‌اند بنابر این، مسیحیان مقید قوانین قدیمی نمی‌باشند. مثالی در مورد دگرگون بودن قوانین مسیحیت: از طرف کلیسای، (کاتولیک) بکارگیری کاپوت (kondom) برای پیشگیری از امراض و یا بارداری ناخودآگاه، ممنوع می‌گردد در حالیکه از سوی کلیسای دیگر، استخدام کشیش و روحانی‌های همجنس‌باز جایز می‌گردد.

در آیین مسیحیت نوشیدن مشروبات الکلی مجاز می‌باشند که اخیراً شروط رانندگی نکردن و از این قبیل را برایش گذاشته‌اند، اینکه مسیحیان مشروبات الکلی را مینوشند بدین سبب است که پیغمبرشان عیسی خود نیز مشروبات الکلی‌دار و مست کنند را می‌نوشید بطوریکه نخستین معجزه پیغمبر مسیحیان تبدیل آب آشامیدنی به شراب ناب (یعنی صاف و با درجه الکلی بالا) می‌باشد. من پیش از این، در کتاب حصار راجع به مشروبات الکلی و این که چرا انسان الکلی را می‌نوشد، تا حدودی گفته و اینجا نیز توضیحاتی را بعرض می‌رسانم: انسان با بره‌مند شدن از مغزی استثنا و بهره‌وری از این مغز، بر دیگر جانداران زمین چیره گشت و تمامی جانداران و امکانات زمین را مسخر خویش گردانید. تمامی جانداران زمین به استثناء انسان، به طور غریزی، زندگی می‌کنند ولی انسان برخلاف قانون طبیعت، زندگی می‌کند بطوریکه اگر در یک محیط قحطی

پیش آید در اینصورت جاندارانی که به طریق غریزی در آن محیط زیست دارند، همگی در محیط دفن می‌گردند اما انسان که از مغزی استثنا، بهره‌مند است او نه این که در محیط دفن نمی‌گردد بلکه محیط ایده‌آل خود را مهیا می‌گرداند زیرا که انسان قوه اراک و انتخاب دارد و زیستش غریزی نمی‌باشد. انسان پس از دوره‌های بسیار طولانی که تحت سلطه حیوانات وحشی و تسلیم حوادث طبیعی نیز می‌بود، با بهره‌گیری از مغز استثنا، حرکت خود را به سوی انسانی زیستن، آغاز نمود و بر حیوانات و حوادث طبیعی چیره گشت ولی پس از این پیروزی، به حرکت خود برای رسیدن به ایده‌آل‌ها، ادامه نداد و این درجا زدن در محیط زیست، انسان را واداشت که او به حرکات منفی چون ساخت مشروبات الکلی و مواد مخدر دست یازد و نوشیدن مشروبات و مصرف کردن مواد مخدر را جایگزین تفکر و حرکات انسانی بگرداند.

انسان راستین (خردمند) در تمامی طول عمرش در حرکت می‌باشد و او در راه‌های غریب و ناهموار برای رسیدن به ایده‌آل و تکامل خود، گام می‌نهد ولی انسان غیر اصیل (ناآگاه) در حرکت نمی‌باشد بدین سبب که او خودش را به موهومات متوسل کرده و ایده‌آل‌ها را درون رؤیاهای مهمل، مشاهده می‌کند با توجه به مطلب فوق، انسان کنونی، برای گریز از حقایق و تبدیل رؤیاهای واقعیات، خودش را با نوشیدن الکل مست و با مصرف کردن مواد مخدر، نشئه می‌کند. یک انسان راستین و هوشیار (یعنی فارغ از حالات مستی و نشئگی) کنجکاو کرده و در عمق تفکرات انسانی، برای آینده خود برنامه‌ریزی می‌کند و همینطور یک انسان بی‌هوش (یعنی مست یا نشئه) او در عمق مستی و نشئگی‌ها، با خود چنین می‌گوید: بی‌خیال باش و بگذار عشق و حال‌مان را بکنیم که دنیا دو روزه، خدا دندان را داده نانش را هم می‌دهد بنا بر این، خودت را با تفکرات مشکل و ناسازگار، مشغول مگردان، خداوند بر همه چیز توانا و بر همه امور آگاه است، و بی‌خیال باش که عمرات با عشق و حال سپری گردد. در آغاز دوره ماشینی‌شدن محیط‌های زیست انسان، قانون منع نوشیدن الکل در مواقع رانندگی، وجود نداشت و مردمان مست از مشروبات الکلی، پشت فرمان نشسته و به رانندگی می‌پرداختند و به این وسیله، جان خود و دیگران

را به مخاطر می‌افکندند، پس از صدمات بسیار که حاصل مستی رانندگان بود، قانون ممنوعیت نوشیدن الکل را در مواقع رانندگی، وضع نمودند. امروزه برای پیشگیری از مستی رانندگان، مأموران سر راه‌ها کمین می‌کنند و از رانندگان مشکوک امتحان می‌گیرند که آیا راننده مشروب نوشیده و یا نوشیده. یکی از روش‌های امتحان گرفتن از رانندگان، چنین است که یک خط ممتد و مستقیم را در راه می‌کشند و راننده باید با تعادل کامل و با قدم‌های استوار، این خط-کشی را طی کند در غیر این، توسط مأموران توقیف می‌گردد. همانگونه که آگاه هستید، مشروبات الکلی چنان انسان را از حالات عادی خارج می‌سازند که انسان حتا راه رفتن را قادر نمی‌گردد لذا، مشروبات الکلی برای انسان صد درصد، مضر و آسیب‌رسان هستند با اینحال، اکثر کشورهای کنونی مشروبات الکلی را تولید و در دسترس مردم قرار می‌دهند.

من با خود مشورت کرده و به خویش چنین می‌گویم: اگر زیان و آسیب‌رسانی مشروبات الکلی را از طریق اعتقادات (دین و مذهب) مردم، بیان کنیم در این صورت مردمان از نوشیدنش پرهیز خواهند کرد و سپس این سوال را برای خود مطرح می‌کنم: پیغمبر این مردم (عیسی) که با استفاده از قدرت متافیزیکی، (معجزه) آب آشامیدنی را به شراب الکلی و مست‌کنند تبدیل می‌کند و خود نیز شراب مست‌کنند را می‌نوشد، چگونه توان معتقدین به آیین مسیحیت را از نوشیدن الکل، برحذر داشت؟ آیه‌های زیرین بیانگر نخستین معجزه پیغمبر آیین مسیحیت می‌باشند.

(کتاب انجیل سوره یوحنا/ ۲ آیه‌ها ۱ تا ۱۱)

معجزه در عروسی: دو روز بعد، مادر عیسی در یک جشن عروسی در دهکده (قانا) در جلیل، مهمان بود. عیسی و شاگردان او نیز به عروسی دعوت شده بودند.

هنگام جشن، شراب تمام شد. مادر عیسی با نگرانی پیش او آمد و گفت: شرابشان تمام شده. عیسی فرمود: از من، چه می‌خواهید؟ هنوز وقت آن نیست که معجزه‌ای را انجام بدهم. با این حال، مادر عیسی به خدمتکاران گفت: هر دستوری را به شما می‌دهد، اطاعت

کنید. در آنجا شش خمره سنگی بود که فقط در مراسم مذهبی از آن -ها استفاده می‌شد و هرکدام گنجایش حدودن صد لیتر آب را داشت عیسی به خدمتکاران فرمود: این خمره‌ها را پر از آب کنید. وقتی پر کردند، فرمود: حالا کمی از آن را بردارید و نزد گرداننده مجلس ببرید. وقتی گرداننده مجلس آن آب را که شراب شده بود چشید، داماد را صدا زد و گفت: چه شراب خوبی، مثل این که شما با دیگران خیلی فرق دارید، چونکه معمولاً در جشن‌ها اول با شراب خوب‌تر از مهمانها پذیرایی می‌کنند و بعد که همه سرشان گرم «مست» شد، شراب ارزان‌تر را می‌آورند ولی شما شراب خوب را برای آخر نگه داشته‌اید، او نمی‌دانست که شراب از کجا آمده ولی خدمتکاران می‌دانستند. این معجزه عیسی که در دهکده قنای جلیل واقع شد، اولین نشانه قدرت دگرگون کننده او بود و شاگردان ایمان آوردند که او واقعاً همان مسیح است!

یک مثال قدیمی است که چنین می‌گوید:

هرچیز که بگردد، نمکش می‌زنند، وای به روزی که بگردد نمک.

یک پیغمبری که آب را به شراب مست‌کننده، تبدیل می‌گرداند با توجه به این، پس وای بحال پیروان این پیغمبر. همانگونه که آگاهید انسان با نوشیدن شراب الکلی به یک موجود وحشی و بسیار مهاجم مبدل می‌گردد با اینحال، پیغمبر این خدا، آب را به شراب مست‌کنند تبدیل می‌سازد که مردم آن را بنوشند و از حالات انسانی خارج و مست و هار گردند.

در دنیای امروزه، افرادی که مشروبات الکلی می‌نوشند و یا مواد مخدر مصرف می‌کنند، خودشان را متمدن‌تر از دیگران معرفی می‌کنند در حالیکه این افراد با مست و یا نشئه شدن، در خلاف جهت تمدن انسان، حرکت می‌کنند. هرگز یک انسان خردمند و هوشمند، خود را مست یا نشئه نمی‌گرداند. بسیاری از دانش‌آموزان و دانشجویان امروزی مشروبات الکلی را می‌نوشند و بعضی مواد مخدر نیز مصرف می‌کنند. اکنون که من این دفتر را می‌نویسم، در یک کشور اروپایی زندگی می‌کنم که آدام و رسوم مسیحیت (همچو فرهنگ غربی) در آن

رایج است و در این کشور، رسم است که دانش‌آموزان پس از اتمام دروس و گرفتن دیپلم، چند روز از ماه مه میلادی را به اصطلاح خود، جشن می‌گیرند به طوریکه با کمال بی‌نظمی، اتومبیل‌های مخصوص گروه را در خیابانها می‌رانند، درون اتومبیل‌ها مشروب می‌نوشند و بعضی، مواد مخدر نیز مصرف می‌کنند و عربده‌کشان راه‌ها را طی می‌کنند. من مشاهده کرده‌ام که دانش‌آموزان درون اتومبیل‌های مخصوص آنچنان مست یا نشئه، از حالات عادی خارج بودند که از شیشه‌های اتومبیل بیرون خزیده و قوطی یا شیشه‌های مشروب را با دست در هوا تکان می‌دادند.

این مردمان که خرد و تمدن را ادعا می‌کنند، دانش‌آموزان (فرهنگ آموختگان) آنان پس از آموختن علوم، (دروس) در اماکن عمومی ظاهر می‌شوند و با اعمال بی‌نظمی و مستی و یا نشئگی خود، به دیگران نشان می‌دهند که در طول دانش‌آموزی چه‌ها آموخته‌اند.

در دنیای کنونی، افرادی که جوان و یا میان‌سال هستند، برای هویدا گردانیدن پیشرفت و تمدن خود، در ملأعام همدیگر را در آغوش گرفته و دقیقه‌ها لب را بر لب می‌گذارند. برای تشریح این موضوع، نخست رفتار یا عملکرد حیوانات و انسان کنونی را مرور میکنیم و سپس این عملکردها را، به مقایسه می‌آوریم. حیوانات زمین به طور غریزی زیست دارند لذا، رفتار یا عملکردهای حیوانات بر طبق قانون طبیعت می‌باشد. مثال: اگر حیوانی در حال غذا خوردن، رفع حاجت طلبد در این صورت او در حین خوردن غذا، رفع حاجت می‌کند همینطور در مورد مقاربت، (نزدیکی کردن) حیوانات زمین در هر لحظه‌ای که شهوانی گردند و در هر کجا که باشند، همانجا بر روی یکدیگر پریده و مقاربت می‌کنند ولی انسان برخلاف حیوانات، بر طبق آیین روز، عمل یا رفتار می‌کند یعنی اینکه انسان در حین میل غذا، رفع حاجت و در ملأعام مقاربت نمی‌کند. این موجودات که خود را انسان می‌نامند و در ملأعام با یکدیگر نزدیکی میکنند، آگاه شوند که با این عمل (شهوت‌رانی در ملأعام) خودشان را با حیوانات انباز می‌گردانند. همانگونه که آگاهید، انسان به وسیله در آغوش گرفتن و لب بر لب جنس مخالف نهادن، شهوانی می‌گردد و اگر چند دقیقه این عمل را به تکرار آورد در این صورت ارضا

نیز می‌گردد. مناسب مطلب فوق، سوالی را برای افرادی مطرح می‌کنیم که تمدن انسان را ادعا و با یکدیگر در ملأعام شهوترانی می‌کنند:

اگر انسان نیز همانند حیوانات، در اماکن عمومی و در حالیکه اطرافیان شاهد هستند، شهوتی گردد و یا این که شهوترانی کند در اینصورت، چه تفاوتی را بین انسان و حیوان خواهیم یافت؟!

من فکر می‌کنم تا این حد که تیره و آیین‌ها را معرفی کردیم کافی می‌باشد، حالا زمینه فراهم آمدن یک آیین همگانی را مساعد می‌گردانیم. این نکته را فراموش نکنیم که در جهان کنونی دانشمندان و پژوهشگران توانمندی حضور دارند که این خردمندان، در مورد همه کاستی‌ها و ریشه نابسامانی‌ها بسیار می‌گویند و می‌نویسند ولی متأسفانه، فرمایشات آنان به وسیله این خدای عدم، خنثی می‌گردد بطوریکه مردمان پس شنیدن گفته‌های دانشمندان که مشکلات و مصایب آینده را گوشزد می‌کنند، به خدای خود که این خدا، وجود خارجی ندارد، متکی گشته و حل همه مشکلات را به او می‌سپارند لذا، این خدای عدم، بزرگترین مانع در راه پیشروی انسان می‌باشد بدین سبب که این خدای کذب، بهشت برین را برای آینده انسان ساخته و پرداخته است.

در دنیای کنونی قوانین مجازات وجود دارند به عنوان مثال: اگر فردی پول (مال) فرد دیگری را برآید در این صورت او دزد خطاب و مجازات می‌گردد ولی یک فرد که میلیاردها از پول روز جامعه را درون صندوق‌های آهنین پنهان می‌دارد و به این وسیله، میلیون‌ها انسان را گرسنه می‌گرداند، او دزد و جنایتکار که نامیده نمی‌شود هیچ بلکه یک انسان شریف و بلندمرتبه نیز گفته می‌شود بنابر این، در جوامع انسانی باید قوانینی مقرر گردند که کل جامعه را در پوشش گرفته، انسان‌ها را رو به تفاهم حرکت بدهند و مانع از دژخویی و دژخیمگری بعضی افراد گردند همانگونه که آگاهید، در جوامع کنونی دست افراد برای دژخیمگری بسیار باز و راه‌های دژخیمگری بسیار هموار می‌باشند به طوری که افرادی به وسیله رسیدن به رتبه، (قدرت) از نهاد انسانی خارج و مانند حیوانات وحشی، دژخیمگری می‌کنند. برای نمونه:

رئیس جمهور سابق ایالات متحده آمریکا **جورج بوش** (George Walker Bush)

او با رسیدن به رتبه، صدها هزار انسان، زن و فرزند و پیر و جوان را به خاک و



(این تصویر یک نمودار از دژخیمگری‌های بی‌شمار جورج بوش است)
خون کشید و بسیاری از انسان‌ها را در زیر شکنجه‌های غیر انسانی، به قتل رسانیده و میلیون‌ها انسان را از خانه و کاشانه‌هایشان آواره گردانید و سپس بدون هیچگونه گزندی را دریافت کردن، رتبه را به دیگری سپرد (این که هزاران سرباز آمریکایی فقط در کشور عراق بهلاکت رسیدند این گزندی بود که توسط رهبری درنده به مردم کشور آمریکا وارد گشت نه به خود درنده که جورج بوش باشد) افرادی چون آدولف هیتلر، جورج بوش و... افرادی هستند انگشت‌شمار که در سطح بسیار وسیع، دژخیمگری می‌کنند و اکثر مردمان زمین با عملکرد آنان مواجه و یا مطلع می‌گردند و افراد بی‌شماری وجود دارند که همان اعمال **هیتلر و بوش** را در سطوح پایین‌تر به انجام می‌رسانند افرادی غاصب همچو میلیونر، میلیاردر و از این قبیل، این چنین افراد تقریباً در تمامی کشورها یافت می‌شوند که خون مردمان تحت سلطه را مانند زالو، می‌مکند.

ما آدمیان یک هستیم و همگی به یک سرنوشت دچار خواهیم شد و ما خود سرنوشت خودمان را می‌سازیم که این، قوه ادراک و انتخاب و یا اختیار نامیده می‌شود و انسان را از دیگر جانداران زمین متمایز می‌گرداند. جوامع انسانی با توجه به گرایش‌های افراد هدایت می‌شوند از این رو، جامعه به اشخاص درستکار و عاطفه‌گستر نیازمند می‌گردد زیرا که اجرای حق و برابری، توسط اشخاص عاطفه‌گستر و درستکار، انجام می‌پذیرد بنابراین، باید قوانینی در جامعه وضع گردند که مانع از دژخویی بعضی افراد شده و در جهت افراد صالح و درستکار باشند، قوانینی که دربر گیرنده تمامی رفتار و عملکردهای انسان روز باشند که مهمترین عملکرد انسان روز، چگونه به مصرف رساندن امکانات کره زمین می‌باشد. همانگونه که مطلع و شاهد هستید، اکثر کشورهای کنونی امکانات خود، (زمین) را به دستگاه‌های مخرب و بسیار ویرانگر مبدل می‌سازند. بعنوان مثال:

انسان روز بیشترین امکانات زمین را به اسلحه، دیوارهای ضدیت و از این قبیل تبدیل کرده و مضمحل می‌گرداند. انسان روز آنچنان از ماهیت انسانی خویش، دور گشته که او قسمتی از امکانات زمین را به بمب و هواپیماهای بمب‌افکن تبدیل می‌سازد و سپس قسمت‌های باقی مانده از امکانات زمین را بوسیله بمب‌باران کردن، ویران می‌گرداند. انسان کنونی بمب می‌سازد و در یک لحظه چندین شهر و صدها هزار هم‌نوع را به نابودی می‌کشاند، ولی این انسان که ساخت بمب بسیار مخرب را قادر گشته، او پیشگیری از حوادث طبیعی امثال سیل، طوفان، زلزله و حتی پیشگیری از آتش‌سوزی را نیز قادر نمی‌گردد به طوری که سیل و طوفان می‌آید و صدها هزار انسان را هلاک می‌کند یا زلزله می‌شود و ده‌ها هزار انسان را زیر آوار دفن می‌کند و یا این که جنگل‌ها در اثر آتش‌سوزی، با خاک یکسان می‌شوند و انسان روز با شیلنگ آتش‌نشانی، به مقابله با آتش می‌پردازد و اخیراً با هلی‌کوپتر نیز چند لیتر آب را به روی آتش می‌ریزد چون که انسان کنونی آن انسان اصیل که پرهیزکار و درستکار است، نمی‌باشد. امروزه هواپیماهای مسافری ساخته می‌شوند بدون اینکه حفاظت مسافران در نظر گرفته شود به طوری که در یک سانحه هوایی، صدها انسان

بہلاکت می‌رسند که اگر انسان اصیل سرشت می‌بود در اینصورت هواپیمایی می‌ساخت که هرصندلی‌اش مجهز به چترنجات جداگانه باشد و در مواقع وقوع سانحه هوایی هیچگونه آسیبی به مسافران نرسد، انسان در صورت انسانی زیستن، برای مقابله با سیل رودخانه‌های وسیع می‌سازد، انسان اصیل برای مقابله با طوفان و گردباد پناهگاه ستبر می‌سازد، انسان اصیل برای مقابله با زلزله خانه‌های متحرک (همچون لیوان روی داشبرد یک اتومبیل که در صورت تحرک، آب یا قهوه‌اش بیرون نمی‌ریزد) می‌سازد، انسان اصیل برای مقابله با آتش‌سوزی آتش‌نشانی هوایی می‌سازد و انسان اصیل برای مقابله با امراض دارو می‌سازد. ما موجودات که خود را انسان خطاب می‌کنیم، آگاه شویم که از انسانی زیستن، میلیاردها کیلومتر دور می‌باشیم.

اکنون حدود سه ده می‌گذرد که ویروس **ایدز** (AIDS) شیوع پیدا کرده و پس گذشت سی سال و هلاک شدن میلیون‌ها انسان هنوز هیچ پادزهری برایش ساخته نشده به طوری که انسان روز و ویروس **ایدز**، توأمین متولد می‌شوند و هرروز که می‌گذرد به تعداد انسانهای **ایدزتوأم** افزوده می‌گردد و اگر روزگار به‌طریق کنونی پیش برود، روزی می‌رسد که تعداد ویروس **ایدز** و یا **اچ‌آی‌وی** (HIV) با تعداد انسان برابر می‌شود. به نظر من، نخستین و مهمترین حرکت برای مقابله با **ایدز** پیشگیری از زایمان ویروس توأمان می‌باشد. از ویروس **ایدز** که بگذریم، ویروس‌های دیگری وجود دارند که سالانه میلیون‌ها انسان را در سنین مختلف به هلاکت می‌رسانند، یک نمونه بارز، سرطان است که انواع مختلفی دارد و سالانه میلیون‌ها انسان را هلاک می‌گرداند. به‌عنوان مثال: بر طبق گزارش انجمن بهداشت آمریکا در سال ۲۰۰۷ حدودن هفت و نیم میلیون انسان بر اثر سرطان جان باخته‌اند. سرطان نیز مورثی است ولی در سطحی پایین‌تر از **ایدز** با اینحال، هیچگونه اهمتامی به ارثی بودنش نمی‌شود بطوری که مبتلایان به سرطان، بدون در نظر گرفتن آینده، فرزندان را به دنیا می‌آورند که بعضی حتا به سن سی سالگی نیز نمی‌رسد بنابر این، باید قانون ویژه‌ای برای والدین و فرزند، وضع گردد که آینده‌نگر باشد و از متولد شدن فرزند مبتلا به بیماری، پیشگیری نماید. برای نمونه: پیش از نهادن نطفه، وضعیت روحی

و جسمی والدین مورد بررسی قرار بگیرد و به این وسیله، از شیوع و انتقال امراض به آینده پیشگیری گردد!

پس از مرور و معرفی چندی از آیین‌های موجود که در بالا گفته شد در اینجا از میان آیین‌های معرفی شده، یک آیین را به وجود آورده و آنرا به جوامع انسانی پیشنهاد می‌کنیم.

از میان آیین‌ها، قانون مالکیت مشترک را از آیین ماتریالیسم می‌آوریم که این قانون، در جوامع انسانی از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد زیرا که مالکیت خصوصی انسان را از نهاد اصلیش خارج کرده و او را به حسادت کردن، نفرت-ورزیدن و جنگیدن با خویشتن(همنوع) برمی‌انگیزد. به عنوان مثال: هرجامع که با مالکیت خصوصی اداره می‌شود، بورژواها هر یک برای خود محیط(منطقه‌ای برای فرمانروایی) ساخته‌اند و بر زبردستانشان(کارگران) حکومت می‌کنند و این سرمایه‌داران خودکامه، هرچیز را به پول ترجیح می‌دهند، به مردم محتاج هیچ اعتنایی نمی‌کنند و برای اندوختن ثروت بیشتر، حتا اعضای بدن فقیران را نیز با قیمت ناچیز از تن بیرون آورده و سپس آنرا به قیمت هزاران برابر به سرمایه‌داران بیمار، می‌فروشند به طوری که سرمایه‌داران با پول‌های غصب کرده، بیمارستان می‌سازند و در آن به کندن اعضای بدن فقیران می‌پردازند، از این نوع بیمارستان‌ها که اعضای بدن فقیران را بیرون می‌کشند، در همه جوامع که تحت سلطه بورژواها اداره می‌شوند، وجود دارد.

انسان برای گذشتن از این رودخانه،(کره زمین) به وحدت کلام و اتحاد واقعی نیازمند می‌باشد و مالکیت خصوصی، مانع از اتحاد انسان می‌شود. مالکیت خصوصی استثمار به وجود می‌آورد و استثمار در یک محیط لیبرالیسمی(آزادی مالکیت شخصی) به استثمار مبدل می‌گردد زیرا که لیبرالیسم حد و مرزی را برای استثمار نمی‌گذارد و استثمارگران به محیط‌های(کشور) دیگر نفوذ کرده و استثمار را بوجود می‌آورند. اگر در یک محیطی که ماتریالیسم حاکم است، استثمار وجود داشته باشد، با گذشت زمان و آگاهی طبقه کارگر این استثمار در محیط حل و حذف می‌گردد، بدین سبب که پایه‌های محیط ماتریالیسم به اتحاد و هم‌سطح بودن استوار می‌باشد.

هرکشوری که تحت سلطه بورژواها گردانده می‌شود، ظاهراً همه چیز به نفع احسن، پیش می‌رود چون که بورژواهای خودکامه، کل وسایل ارتباط جمعی از جمله رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها را تحت اختیارشان می‌دارند و ظاهر معرکه را کلاً به نفع خود، نمایان می‌گردانند در حالیکه باطن قضایا، مردمانی را نشان می‌دهد که برای امرارمعاش و ادامه بقا، بیش از دوازده ساعت کار طاقت‌فرسا انجام می‌دهند و بسیاری از افراد جامعه درون زندان‌ها عمرشان سپری می‌گردد. این بورژواها توجه داشته باشند که زندگی بطریق کنونی (ستم و چپاول کردن) یک زندگی حیوانی می‌باشد نه انسانی که آنان به خود بالیده و خود را والاتر از دیگران می‌پندارند. ما مردمان که از نهاد اصیل انسانی، دور گشته‌ایم و مانند جانداران غریزی زیست، مشغول کشتن و چاپیدن یکدیگر می‌باشیم، توجه داشته باشیم که ما دارای خرد و قوه ادراک (اختیار و انتخاب) هستیم و این خرد، ما را از دیگر جانداران متمایز می‌گرداند. همانگونه که آگاهید، حیوانات زمین تحت قانون طبیعت و بطور غریزی، زندگی می‌کنند و همگی زندگیشان در زمین آغاز و در زمین ختم می‌گردد ولی انسان زندگی‌اش در زمین خاتمه نمی‌یابد بلکه در زمین آغاز و در کائنات ادامه می‌یابد. ما موجودات که خود را انسان می‌نامیم، توجه داشته باشیم که از قوه ادراک خود سوءاستفاده می‌کنیم به طوری که ما زندگی روی زمین را انتخاب کرده‌ایم و قوه ادراک را در راه سلطه‌جویی بر یکدیگر بکار گرفته و درست مانند دیگر جانداران زمین، بر خویش (همنوع) برتری می‌خواهیم.

بنظر من، قانون لیبرال مالکیت خصوصی، اصلی‌ترین بانی سوق دادن انسان بسوی غیر انسانی زیستن، می‌باشد چونکه این قانون، دست انسان را برای استثمار باز می‌گذارد و انسان بوسیله تحت سلطه قرار دادن هم‌نوع، به انزوا کشیده شده و همه افکار را به استثمار اختصاص می‌دهد بعنوان مثال: اخیراً بورژواهای بعضی از کشورها به استثمار همشهریان خود، اکتفا نکرده و مردم دیگر کشورها را استعمار می‌کنند که این روش، اخیراً پس از ماشینی شدن جامعه به وجود آمده بطوریکه بورژواها مردم دیگر کشورها را زیر سلطه کشیده و انسانها را در سطحی فروتر از حیوانات، قرار می‌دهند زیرا که این بهره‌کشی،

در دوردست انجام می‌پذیرد و کسی از بردگی و وضعیت ناهنجار استعمار شدگان، مطلع نمی‌شود لذا، آزادی مالکیت خصوصی جایی را در جوامع انسانی نمی‌دارد و در هرجامع که مالکیت خصوصی وجود دارد در آن، هرگز مساوات و آزادی برقرار نخواهد گشت و با ادامه مالکیت خصوصی، هرروز که می‌گذرد به تعداد مستمندان، بیماران روحی، دزدان، قاتلان و زندان‌ها در جامعه، افزوده خواهد شد بنابر این، باید که مالکیت خصوصی برچیده و منع گردد و به گفته مارکسیسم: «ابزار تولید به جامعه متعلق می‌باشد» این نکته را توجه داشته باشیم که ابزار تولید فقط به ماشین‌آلات منحصر نمی‌شود بلکه زمینهای دایر، آبها، خاکها، معادن، ماهی‌گیری، گله‌داری، مرغ‌داری، ماشین‌آلات کشاورزی و کارخانه‌جات، مدارس و بیمارستانها را نیز شامل می‌شود و همگی به کشورهای تعلق دارند و تک تک کشورها در یک سازمان ملل متحد واقعی، چگونه بمصرف رساندن امکانات زمین و چه‌نوع چیزها تولید کردن را با یکدیگر در میان می‌گذارند و پس از توافق و تفاهم کامل، به تولید می‌پردازند.

بنظر من، این قوانین هستند که زمینه را برای خود مساعد می‌گردانند از این رو، هر قانونی که در جامعه وضع و اجرا می‌گردد، برای خود محیطی به وجود می‌آورد، همینطور که قوانین کنونی، محیطهایی را به وجود آورده‌اند و به کل جامعه زیان می‌رسانند. برای نمونه: قانون مجازات قاتلین که این قانون، چنین می‌گوید: فرد قاتل باید اعدام (قصاص) شود و یا این که تا ابد (پایان عمر) در زندان حبس گردد. همینطور که ملاحظه می‌کنید، در هر دو مورد محتوای قانون از نیروی انسانی می‌کاهد بطوری که فرد قاتل با کشتن فردی، از نیروی کلی انسان می‌کاهد و قانون نیز نخست با کشتن قاتل از نیروی انسانی می‌کاهد و سپس با زندانی کردن قاتل بیشتر از نوع اول، از نیروی انسانی می‌کاهد به این دلیل که برای حبس نمودن باید زندان ساخته شود و افرادی برای حفاظت کردن و یا امور دیگر استخدام گردند بنابر این، قانون در نوع دوم بیشترین زیان را به نیروی انسانی وارد می‌گرداند همانگونه که آگاهید اخیراً در اکثر کشورها مجازات اعدام لغو شده و حبس ابد جانشین اعدام گشته که قانون حبس ابد به وسیله زندانی کردن یک فرد، چندین افراد را برای حفاظت و... در پی خود

می‌کشاند و زیان جبران ناپذیری را به نیروی انسانی وارد می‌سازد. همین‌طور فردی دزدی می‌کند و قانونی او را حد می‌زند، قانونی دست او را قطع می‌کند و این دو قانون، از نیروی انسانی می‌کاهند و یا قانونی او را به زندان محکوم و با زندانی کردن، هزاران برابر بیشتر از حد زدن و قطع دست، به جامعه زیان می‌رساند. ما مردم امروزه، باید این نکته را توجه داشته باشیم که افراد خلاف-کار امثال قاتل، دزد و... نیستند که به نیروی انسان و جامعه زیان می‌رسانند بلکه این قوانین ناسازگار هستند که بسیار زیان‌آور می‌باشند بنا بر این، باید که قوانین ناسازگار از جامعه حذف گردند و قوانین جدید و انسانی‌تر جایگزین بگردند از این رو، ما قوانین جدیدی را در این دفتر درج می‌کنیم و برای اباحت و تبادل نظرات، در میان می‌گذاریم، باشد که آیندگان در مورد قوانین این دفتر، تأمل و کنجکاوی کنند و برای تصویب آنها به بحث و تبادل نظر بپردازند و پس از تکمیل نمودن، آنها در جامعه رایج گردانند.

قوانین کیفر دادن مجرمین

قانون کیفر دادن قاتلین: اگر یک فرد (زن یا مرد) مرتکب به قتل شود و فرد دیگری را از زندگی ساقط گرداند در اینصورت فرد مجرم(قاتل) باید که به مقدار طول عمر مقتول، یک و نیم نوبت کار بکند، یعنی اینکه اگر ساعات کار هشت ساعت در روز باشد، قاتل باید چهار ساعت بیشتر و در هرروز، دوازده ساعت کار بکند. در این قانون، دستمزد و یا حقوق چهار ساعت اضافه کار قاتل، به بازماندگان مقتول تعلق می‌گیرد و اگر مقتول بی‌کس باشد در این صورت مزد اضافه کار قاتل به کاسه جامعه(دولت) واریز می‌گردد.

تبصره: اگر فرد مقتول در حین قتل، پنجاه سال داشته باشد، فرد قاتل باید که هفده سال، یک و نیم نوبت کار بکند و اگر مقتول بازنشسته باشد در اینصورت قاتل باید پنج سال، یک و نیم نوبت کار بکند ولی اگر فرد قاتل در حین قتل، زیر سی سال باشد باید که او ده سال، یک و نیم نوبت کار بکند و این از بیست و پنج سال شروع و در سی سال خاتمه می‌یابد بطوریکه اگر قاتل بیست و نه سال باشد، او باید شش سال و اگر بیست و هشت سال باشد او باید هفت سال، چهار ساعت اضافه کار بکند و همینطور و بیست و هفت سال و بیست و شش سال و بیست و پنج سال.

ادله و توضیحات قانون فوق: ما آدمیان هم‌هدف و هم‌سرنوشت می‌باشیم و ما به وسیله زاد و ولد کردن، به تعداد و نیروی خودمان می‌افزاییم و همگی در یک صف و با همبستگی و نیرو و کمک یکدیگر، به سوی اهداف پیش می‌رویم از این رو، وقتی یک فرد کشته می‌شود، از نیروی کل انسان کاسته می‌شود لذا، فردی که مرتکب به قتل می‌شود او از نیروی کل جامعه، می‌کاهد و باید که به حد توانایی‌اش که در بالا حداقل آن را گفتیم، جای خالی مقتول را پر و جبران بگرداند. اگر بنا باشد که فردی دیگری را ساقط گرداند و قانون نیز او را ساقط بگرداند در اینصورت نیرویی برای انسان باقی نمی‌ماند، همینطور که امروز شاهد آن هستیم تک تک قوانین موجود، بر ضد انسان و از نیروی انسان می‌کاهند و اگر به همین روال پیش برود و قوانین جدید و انسانی‌تر جایگزین

قوانین روز نگردد در اینصورت انسان مرتجع و انباز دیگرجانداران خواهد گشت!

قانون کیفر دادن سارقین: اگر فردی دست به سرقت بزند و اموال دیگران را سرقت نماید در این صورت فرد سارق باید که به مقدار بهای اموال سرقت شده، یک و نیم نوبت کار بکند. به عنوان مثال: اگر بهای اموال سرقت شده به بهای یک میلیون پول باشد، باید که یک میلیون به تعداد روز تقسیم گردد، مثلاً فرض می‌گیریم که بهای یکروز کار به بهای هزار پول باشد در این صورت سارق باید که پانصد روز، یک و نیم نوبت کار بکند. ما در اینجا یک میلیون را به دوهزار تقسیم کردیم چونکه یک و نیم نوبت کار بسیار مشگل‌تر از یک نوبت کار است و چهار ساعت اضافه‌کار با هشت ساعت کار روزمره برابر می‌گردد ولی دست مزد، تغییری نمی‌کند و برای هشت ساعت کار هزار پول (ریال، تومان و...) و برای چهار ساعت کار پانصد پول می‌باشد. در این قانون، دستمزد یا حقوق کار روزمره و اضافه کار سارق کلاً به خودش تعلق می‌گیرد و او باید نخست اموال سرقت کرده را به صاحبانش بازگرداند و یا از دست‌مزدش بپردازد و سپس از دست‌مزد خود، بهره‌مند گردد.

برای تشریح قانون فوق، باید که نکاتی را در مورد کارداری انسان مطرح کنیم: انسان موجودی است که برای خود اهداف به وجود می‌آورد و برای رسیدن به اهداف، برنامه‌ریزی کرده و سپس به کار و تلاش فراوان می‌پردازد بنابراین، هرگز یک انسان اصیل، بی‌کار (بی‌هوده زیست) نمی‌گردد. این که در جوامع کنونی انسان بی‌کار وجود دارد این بی‌کاری را، جدایی انسان از نهاد اصلیش باعث می‌شود بدین سبب که در دنیای کنونی اکثریت انسانها نه هدفی دارند و نه برنامه‌ای را برای آینده خود می‌دارند از این رو، انسان روز بسیار بی‌کار می‌باشد. اینکه تعدادی از مردمان امروزه، ساعاتی را به کار اشتغال دارند این عمل انسان، نه برای رسیدن به هدف است بلکه برای امرارمعاش و ادامه بقا می‌باشد که این عمل را دیگرجانداران زمین نیز برای ادامه حیات، انجام می‌دهند و این بی‌هدفی است که انسان را بی‌کار می‌نماید زیرا که انسان کنونی تمامی آینده، سرنوشت، رسیدن به اهداف همه و همه را بخدای خودساخته می‌سپارد و درون رؤیاهای نمناک، آینده خود را بسیار درخشان (چون بهشتی که خود در ذهن آفریده) به تصویر می‌کشد. ما مردم روز، باید این نکته را توجه

داشته باشیم که انسان بی‌کار، یعنی موجود بی‌هوده که عمر کوتاهش را در زمین سپری می‌کند، درست مانند دیگر جانداران، که بطور غریزی زیست دارند و هیچگونه اختیار و یا انتخابی را از خودشان نمی‌دارند!

قانو کیفر دادن متجاوزین: (هتک حرمت) اگر یک مرد به یک دوشیزه یا زن مجرد، (بی‌همسر) تجاوز کند و زن حامله گشته و فرزند را متولد کند در این صورت مرد متجاوز نخست باید که به مدت یکسال، یک و نیم نوبت کار بکند و دست‌مزد چهار ساعت اضافه کار روزمره خود را بعنوان غرامت، به زن هتاکی شده بپردازد و سپس کل مخارج زندگی فرزند را تا سن شانزده سالگی تأمین نماید.

اگر مردی به حرمت زنی متأهل (شوهردار) تجاوز کند در این صورت مرد متجاوز باید به مدت دو سال، یک و نیم نوبت کار بکند و دست‌مزد چهار ساعت اضافه کار خود را به عنوان غرامت، به زن و شوهر هتاکی شده، بپردازد و اگر تجاوز به عصمت، منجر به طلاق زن از شوهرش گردد در این صورت مرد متجاوز پس از دو سال اضافه کار و پرداخت غرامت به زن و شوهر، باید که مخارج زندگی زن هتاکی شده را در مدت تنهایی (بی‌همسری) و بی‌کاری، تأمین نماید و اگر زن پس از هتک ناموس، حامله و فرزند را متولد کند، مرد متجاوز باید که مخارج فرزند را نیز تا سن شانزده سالگی تأمین نماید.

اگر یک زن شوهردار در پی هوسات جسمانی، شده و به شوهرش بی‌وفایی و خیانت کند و هوس‌بازی او منجر به جدایی و طلاق گردد در اینصورت زن خطا-کار باید که به مدت یکسال، یک و نیم نوبت کار بکند و دست‌مزد چهار ساعت اضافه‌کار خود را بعنوان غرامت، به شوهر قبلی‌اش بپردازد بدین‌سبب که او با عمل ناشایسته خود نظام زندگی شوهرش را بی‌سامان کرده و باید که تقاص پس داده و برای به‌سامان گردانیدن زندگی شوهرش، به اضافه کاری بپردازد. اگر زن خطاکار پیش از هوس‌بازی (عمل زنا) فرزندی داشته باشد در اینصورت سرپرستی فرزندان، به پدر بچه‌ها واگذار می‌شود زیرا که مادر بچه‌ها با توجه به خطاهایش، در زندگی بی‌نظم است و تربیت فرزندان را قادر نمی‌باشد. در این قانون، (کیفر دادن متجاوزین) کسی که مورد هتک ناموس قرار می‌گیرد او به آوردن شاهد و یا شاهدان، نیازمند نمی‌باشد بلکه او به آوردن مدرک **دی.ان.ای**. دئوکسی‌ریبو نوکلئیک اسید (D N A) برای اثبات عمل تجاوز، نیازمند می‌باشد!

قانون کیفر دادن لواطکاران: اگر یک مرد با پسری عمل شنیع لواط را انجام بدهد و فرد هتاک‌ی شده کمتر از هجده سال باشد در اینصورت مرد هتاک باید که به مدت شش ماه یک و نیم نوبت کار بکند و دست‌مزد چهار ساعت اضافه کار روزمره خود را بعنوان غرامت، به فرد هتاک‌ی شده بپردازد و اگر فرد هتاک‌ی شده کمتر از شانزده سال باشد در این صورت مرد هتاک باید که به مدت یک سال، یک و نیم نوبت کار بکند و دست‌مزد چهار ساعت اضافه کار خود را به فرد هتاک‌ی شده بپردازد.

اگر یک مرد سه مرتبه در دادگاه به عمل ناپسند لواط با افراد کمتر از شانزده سال محکوم گردد و از اعمال شنیع خود، عبرت نگرفته و برای چهارمین بار در دادگاه به عمل ضدانسانی لواط محکوم گردد در اینصورت مرد لواطکار که برای چهارمین بار در دادگاه محکوم می‌گردد، او باید خنثی‌(اخته) گردد. این که یک مرد هتاک پس از چهار مرتبه محکوم شدن به عمل قبیح لواط با افراد کمتر از شانزده سال، خنثی می‌گردد، علتش این است که عمل لواط با افراد کمتر از شانزده سال، یک عمل بسیار شنیع و در جامعه انسانی غیرقابل تحمل می‌باشد از این رو، افرادی که از نهاد انسانی خود خارج و مانند بعضی حیوانات، عمل قبیح لواط را انجام می‌دهند، باید که برای مصون گردانیدن افراد جامعه آنان را خنثی گردانید. در این قانون نیز مانند قانون متجاوزین، کسی که مورد هتک حرمت قرار می‌گیرد او به آوردن مدرک دی.ان.ای. برای اثبات عمل شنیع لواط، نیازمند می‌باشد.

در مورد کیفر دادن مجرمین: کیفرهای تعیین شده، به هیچ‌وجه قابل خرید یا بخشش نمی‌باشند و باید که تک تک افراد به جزای عمل خود برسند.

راجع به همجنس‌بازی (هموسکسوالیسم) مردانی که از نهاد انسانی خارج و با یکدیگر مقاربت می‌کنند این عمل غیر انسانی آنان، کیفری را نمی‌دارد زیرا که آنان بالغ هستند و مقاربت غیر انسانی را بر خودشان شایسته می‌دانند. امید است که تک تک افراد جامعه، انسانی باشند به سامان، و اعمال غیر انسانی و ناشایسته امثال همجنس‌بازی و از قبیل را، بر خود شایسته ندارند!

قانون منع مشروبات الکلی: برای ممنوع نمودن مشروبات الکلی، نخست باید زمینه‌سازی کرد و پس از مساعد شدن زمینه، آنرا در جوامع ممنوع اعلام کرد چونکه در دنیای کنونی صدها میلیون انسان از طریق تولید، تبلیغ و فروش مشروبات الکلی امرار معاش می‌کنند بدین‌سبب باید بوسیله برنامه‌ریزی‌های بلندمدت، زمینه ممنوعیت مشروبات الکلی را فراهم آورد و سپس آن را در کل جهان (کره زمین) ممنوع گردانید.

در حال حاضر، مشروبات الکلی در یک نقطه از زمین به طور کاملاً آزاد، بفروش می‌رسد و مانند آب آشامیدنی، نوشیده می‌شود و همزمان در یک نقطه دیگر از زمین، افراد انسان را به جرم نوشیدن مشروبات الکلی، حد(تازیانه) می‌زنند با توجه به این، هر یک قانون که وضع می‌گردد باید دربرگیرنده تمامی جوامع انسانی باشد که کارگشا و مؤثر واقع گردد در غیراین، قوانین در سطح بیرونی یک محیط، کارساز و مؤثر جلوگر می‌شوند ولی در باطن بسیار بی‌هوده می‌باشند بدین‌سبب که انسان‌ها از یک مکان به دیگر اماکن سفر کرده و به این وسیله، قوانین را بی‌هوده می‌گردانند.

به نظر من، برای فراهم آوردن زمینه ممنوعیت مشروبات الکلی، این کافی و درست نیست که بگوییم: حرام است و به دلیل حرام بودن، نباید آن را نوشید در مورد این کار بسیار عظیم و پر اهمیت، باید که دکترها و متخصصین جامعه با یکدیگر تبادل نظر داشته باشند و سپس زیان‌های مشروبات الکلی را بطور مفصل در رادیو، تلویزیون و پرده سینماها توضیح داده و نشان بدهند تا این که زمینه ممنوعیتش فراهم گردد، البته اگر متخصص و یا دکتری یافت بشود که خودش مشروبات الکلی را ننوشد چون که اکثر متخصصین و دکترهای جامعه کنونی، الکل را می‌نوشند.

اگر انسان به واقعیت زندگی‌اش در زمین، آگاه گردد و در راه هدف اصلی خود که به کمال و تکامل رسیدن است، قدم بگذارد در این‌صورت هرگز انسانی خود را با نوشیدن الکل، مست نمی‌گرداند. این که انسان کنونی خودش را مست می‌گرداند علتش این که او موجودی بی‌کار و بی‌هوده گشته است، زیرا که انسان کنونی برای رسیدن به ایده‌آلش، کوشش و تلاشی را نمی‌دارد و خود

را درون رؤیاهای مهمل غرق کرده و به وسیله خدای خودساخته، به کمال و تکاملش می‌رسد از این رو، انسان روز، زمان بی‌کاری و بی‌هوده‌گی خود را به وسیله مست شدن، سپری می‌گرداند!

قانون منع مواد مخدر: در دنیای کنونی میلیون‌ها انسان با عنوان مأموران مبارزه با مواد مخدر، در خدمت دول جهان، فعالیت می‌کنند و این مأموران، در البسه مختلف همچون پلیس شهری، پلیس مرزی و... با توزیع کنندگان مواد مخدر، مبارزه کرده و فروشندگان مواد را بازداشت و به بازداشتگاه‌های کشور منتقل می‌کنند ولی متأسفانه، فعالیت این مأموران، بسیار بی‌ثمر و بی‌هوده می‌باشد چونکه مأموران مبارزه با مواد مخدر کنونی، با سطح بیرونی و شاخه و برگ مواد مخدر مبارزه می‌کنند نه با ریشه آن. به عنوان مثال:

ماده مخدر **شیره، تریاک، شیره‌سوخته، هروئین و مرفین** همگی از گل خشخاش استخراج می‌گردد که مأموران امروزه در پی بازداشت توزیع کنندگان مواد فوق، می‌باشند نه کسانی که گل خشخاش را کشت و تولید می‌کنند. همین‌طور ماده **حشیش و گراس** از درخت یا گیاه شاه‌دانه استخراج می‌گردد که مأموران در پی دستگیری افراد توزیع کننده حشیش و گراس می‌باشند نه افرادی که گیاه شاه‌دانه را کشت و تولید می‌کنند و همین‌طور ماده **کوکائین و کراک** از درخت یا گیاه کوکا استخراج می‌گردد که مأموران روز در پی بازداشت توزیع کنندگان کوکائین و کراک می‌باشند نه کسانی که درخت کوکا را کشت و تولید می‌کنند بنابر این، فعالیت مأموران روز، نه اینکه فقط بی‌هوده می‌گردد بلکه فعالیت آنان به نفع توزیع کنندگان و فروشندگان مواد مخدر نیز می‌باشد بدین‌سبب که مأموران به وسیله بازداشت کردن تعدادی از توزیع کنندگان، به قیمت مواد مخدر می‌افزایند.

سران دول جهان کنونی، یا کودن هستند و یا این که خودشان در تولید و توزیع مواد مخدر شرکت می‌دارند زیرا که هرگز با ریشه مواد مخدر برخورد یا مبارزه نمی‌شود. بنظر من، اگر دول جهان برای ریشه‌کن نمودن مواد مخدر، یک گام کوچکی را بردارند در این‌صورت یک‌ساله ریشه همه مواد مخدر را می‌خشکانند و تمام محیط‌های زندگی انسان را از شر این افیون خانمانسوز، پاک و پاکیزه می‌گردانند ولی متأسفانه، دولت درستکاری در میان دول جهان کنونی، یافت نمی‌شود که اگر یک دولت آگاه، پرهیزکار و درستکار بوجود آید آنگاه زمینه آگاه شدن دیگر دول جهان فراهم خواهد گشت در غیر این، مانند دول کنونی که

یکی از یکی کذاب‌تر می‌باشند و کلیه نیروی انسانی و امکانات کشور (زمین)
را در راه‌های بی‌هوده چون ظاهرسازی، خودنمایی و رقابت با یکدیگر، مصرف
کرده و مضمحل می‌گردانند!

پس از گفتن چندی از قوانین پیشنهادی که در بالا درج شد، به بحث اصلی که بت پرستی می باشد، بازمی گردیم. همانگونه که در بالا تشریح شد، انسان از بدو اندیشه و تفکر، همیشه در بت سازی و بت پرستی بوده و هست این دوره که ما در آن گذران می داریم، دوره یکتا پرستی نامیده می شود در حالیکه ده ها خدایان گوناگون در دوره کنونی وجود دارند. بنظر من، خدایان کنونی در مجموع همان بت های قدیم هستند که اجسام (اشکال) به اسامی (مردگان) مبدل گشته اند. ما مردم که یکتا پرست نامیده می شویم، اگر خدایان روز را با خدایان زمان های دیرین، (بت ها) به مقایسه آوریم در این صورت خدایان دیرین، ارجمندتر از خدایان کنونی، خواهند گشت به این دلیل که خدایان قدیم (بت ها) دست- ساخته و از جنس سنگ سخت، چوب سخت، آهن، طلا و... ظاهر و باطن، پاک و تمیز می بودند در حالی که خدایان کنونی، انسان هایی هستند توالی نشین، (ماتحت گهی) هوس باز، مست، نشئه، دغل کار و دروغ پرداز.

همانگونه که آگاهید، پس از دوره بت پرستی، خدایان ما به وسیله انسان هایی که خود را پیغمبر می نامیده اند ساخته شد و برای پرستش، به جوامع معرفی شده اند بعنوان مثال: **موسی** (پیغمبر تورات) او نخست خود را پیغمبر معرفی می کند و سپس پیغامها را از طرف خدای خود، برای اطرافیان دیکته می نماید. ما مردمان کنونی که کهکشانشان را به دیده خود آورده ایم، اگر گفته های خدای موسی را راجع به پیدایش زمین، خورشید، ماه و ستاره گان مرور کنیم در این صورت واقف می شویم تمامی این پیغامها که موسی آنها را از طرف خداوند فرموده، کلاً گفته های خود موسی می باشند و هرگز خدایی در گفته های او دخالت نداشته. برای نمونه: موسی در کتاب خود تورات، راجع به پیدایش اظهار نظر کرده و چنین می فرماید:

آسمان و زمین (یعنی عالم هستی) در مدت شش رور ساخته شده و خورشید، ماه و ستاره گان همگی در روز چهارم ساخته شده اند (رجوع شود به کتاب تورات پیدایش، آفرینش) این گفته موسی، در زمان خود، بی عیب و حتی مطلق نیز می بوده ولی امروز که علوم اندکی کشف گردیده با استناد به علوم جدید، گفته های موسی در مورد پیدایش که در کتاب تورات آمده اند،

بسیار مضحک و دروغ مطلق می‌باشند. من در کتاب کائنات توضیحاتی را در مورد فرموده موسی آورده‌ام، اینجا نیز نکاتی را به عرض می‌رسانم: همانگونه که آگاهید، بدون وجود خورشید، زمین در این نقطه و مداری که هست، قرار نمی‌گیرد و بدون وجود خورشید، به هیچ‌وجه زندگی در زمین حاصل نمی‌گردد. بنا بر این، کتاب تورات که می‌گوید: خورشید در روز چهارم و پس از ایجاد حیات در زمین، ساخته شده با توجه به این، مندرجات کتاب تورات گفته‌های شخص موسی می‌باشند که او بوسیله دروغ‌پردازی، گفته‌های خود را پیغامها از طرف خدا به مردم ناآگاه آنزمان دیکته کرده است.

عیسا ناصری فرمود: من پسر و پیغمبر خدا هستم. خدای عیسی نیز همان خدایی است که موسی او را بعنوان خدای خود، معرفی کرده است بنا بر این، ادعای عیسی به پیغمبری، یک دروغ محض می‌باشد و مندرجات کتاب انجیل کلاً گفته‌های عیسی و اصحاب او می‌باشند.

محمد بن عبدالله فرمود: من پیغمبر خدا هستم. خدای محمد نیز همان خدا است که موسی معرفی کرده. محمد نیز در کتاب قرآن مانند موسی در کتاب تورات، راجع به پیدایش زمین، آسمان، خورشید و ماه اظهار نظر کرده و گفته- های خود را پیامها از طرف خدا معرفی کرده است. در سوره‌های مختلف کتاب قرآن، بسیار در مورد پیدایش گفته شده که من در کتاب کائنات قسمت‌هایی را درج کرده‌ام، اینجا نیز آیه‌ای را می‌آورم: در کتاب قرآن سوره الطلاق آیه ۱۲، محمد خدای خویش را چنین معرفی می‌کند:

خدا آن کسی است که هفت آسمان را آفرید و مانند آن آسمان‌ها، زمین خلق فرمود و امر نافر خود را در بین هفت آسمان و زمین، نازل کند تا بدانید که خدا بر هر چیزی توانا و با حاطه علمی، بر همه امور آگاه است.

فیلسوفان و ستاره‌شناسان قرون باستان، عالم هستی را چنین رسم کرده بودند که زمین در مرکز کائنات قرار داشت و هفت سیاره بترتیب ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری و کیوان در اطراف زمین می‌گردیدند. حکایت است حدود پنج سده پیش از این، حضرت **گالیله** می‌فرماید که تعداد سیارات

بیش از هفت می‌باشند، مردم ناآگاه آن زمان که هفت بودن تعداد سیارات را گفته خدا می‌دانستند، با گفته گالیله به شدت مخالفت کرده در جواب به او چنین می‌گویند: شما به این نکته توجه ندارید که کله انسان هفت سوراخ دو چشم، دو بینی، دو گوش و یک دهان دارد و خداوند تعداد سیارات را به تعداد سوراخ‌های کله انسان، خلق کرده است، گالیله که در رصدخانه و در نزدیکی تلسکوپ (دوربین نجومی) ایستاده بود، خطاب به نزدیکان می‌گوید: بیایید و با چشمان خودتان مشاهده کنید.

بنظر من، اینکه مسلمانان کنونی، آسمان و زمین را هفت طبقه یا هفت عدد می‌دانند، دلیلش همین هفت بودن سوراخ‌های کله انسان است در غیر این، هفت آسمان و هفت زمین، هیچگونه معنی و مفهومی را نمی‌دارد. من این موضوع، (هفت سیارات و هفت سوراخ در کله انسان) را با یکی از آشنایان که او بهائی می‌باشد، در میان گذاشتم و او فرمود که ما بهائیان به این موضوع، بیش از دیگران توجه نشان می‌دهیم و به تعداد سوراخ‌های جسم یک انسان که نه ۹ عدد می‌باشند، دین خودمان (بهائیت) را با ستاره‌ای نه ضلع، معرفی می‌کنیم. از این خدایان کهنه که کم‌خرد و یا بهتر بگوییم: هیچ‌خرد می‌باشند، می‌گذریم و نکاتی را در مورد خدایان نو که اکثر مست یا نشئه می‌باشند به عرض می‌رسانیم.

برای انسان روز، ثروت و شهرت سرحد درجه کمال انسانی می‌باشد و مردم امروزه برای دست‌یابی به ثروت و رسیدن به شهرت، هرگونه روش را در پیش می‌گیرند به عنوان مثال: افرادی بوسیله دژخیمگری، اختلاس کردن و... ثروت هنگفتی را تصرف کرده و به این وسیله، خودشان در مستی و یا نشئگی‌ها غرق می‌گردانند و این طریق زندگی، (توأم با مستی یا نشئگی) را مردم عادی مشاهده کرده و حسرتش را داشته و دست‌رسی به آن را برای خود، آرزو قرار می‌دهند. ناگفته نماند بسیاری از افراد که به ثروت و شهرت می‌رسند، در اثر افراط در مصرف مواد مخدر و یا نوشیدن بیش از حد مشروبات الکلی، در میان سالگی بهلاکت می‌رسند از این رو، وقتی یک فرد ثروتمند و شهیر دارفانی را وداع می‌گوید او پس از مرگ، در بین مردم عادی به عنوان انسان ایده‌آل و الگو

قرار گرفته و بعضی، در حد خدا نیز پرستیده می‌شوند، زیرا مردم عادی که اکثریت را تشکیل می‌دهند، به ثروت و شهرت دسترسی ندارند و در رؤیا افراد ثروتمند و شهیر را برای خود الگو قرار می‌دهند و آنان را در حیات و پس از مرگ مانند خدا، می‌پرستند. یکی از جدیدترین خدایان روز، یک خواننده و رفاص و هنرپیشه است که ما او را به نام **ایکس** خطاب می‌کنیم، تا حدیکه من اطلاع دارم این آقای ایکس، در مصرف مواد مخدر افراط کرد و در میان‌سالگی زندگی را بدرود گفت. پس از مرگ او مریدانش اکثر اوقات را توأم با موزیک می‌گذرانند و تا حدیکه در توان دارند، خود را به شکل خدای خود ایکس، جلوگر می‌سازند. در سالگرد درگذشت این خدا، هزاران تن از مریدان برسر مزارش حاضر آمده و پادش را گرامی می‌دارند و اکثر او را زنده می‌گویند بدین‌سبب که صدا و تصویر او تقریباً در هرکجا یافت می‌شود.

ما آدمیان مغز بسیار خارق‌العاده‌ای را در جسم می‌داریم و این ثروت نامتناهی (مغز) سبب شده که ما اندیشه و تفکرات را به هرسوی روان می‌گردانیم به طوری که مغز (وهم) ما، گشته راهی در راه‌های غریب و ناهموار ولی جسم (نفس) ما، تسلیم هوس‌ها و گشته خسته از این راهی گشتن‌ها. ما مردمان کنونی ظاهرسازی کرده و خود را انسان می‌نامیم بدون این که توجهی را به باطن خود داشته باشیم زیرا ما از نهاد اصیل‌انسان که راهی شدن در راه‌های کشف علوم و کسب امکانات است، بسیار درو گشته‌ایم و مانند دیگرجانداران زمین، در حصار هوسات جسمانی می‌باشیم.

در زندگی حیوانات یک هدف و یک انگیزه بیش وجود ندارد و آن جویدن غذاها می‌باشد بطوریکه حیوانات به مقدار حجم شکم، می‌خورند و پس از سرشار گشتن، بی‌کار و بی‌هوده می‌گردند تا این که غذاهای خورده شده هضم شود و پس از گرسنگی، دوباره به جویدن غذا پردازند ولی انسان (موجود خردمند) در خوردن غذا افراط نمی‌کند چونکه او دارای قوه ادراک است و به این آگاهی دارد که غذا برای نیرو گرفتن و حرکت کردن جسم به‌سوی ایده‌آل‌ها می‌باشد نه مانند حیوانات که جویدن غذا، هدف اصلی آنها در زندگی است بنابر این، انسان اصیل به حد احتیاج جسم، می‌خورد و پس از تناول مناسب، به تفکر،

حرکت و کوشش کردن می‌پردازد. همانگونه که آگاهید، انسان کنونی حریص‌تر از حیوانات، در پی غذا می‌باشد و در خوردن افراط کرده و پس از سیری شکم تفکراتش را چنین اشغال می‌گرداند که چگونه غذاها را از دیده‌همنوعان پنهان بگرداند و این چنین افکار، زندگی انسان را نیز مانند زندگی حیوانات، بی‌انگیزه و بی‌هوده می‌گرداند. زندگی انسان برخلاف دیگرجانداران، یک زندگی پرهدف و پر انگیزه می‌باشد و انسان زندگی بی‌انگیزه را قادر نمی‌گردد. این مطلب، دلایل مختلفی دارد از جمله معده کوچک، انسان قادر نیست که مانند گاو یا گوسفندان، اکثر اوقات را بوسیله خوردن غذا، سیری گرداند بنابراین، انسان باید برای اوقات خالی پس از سیری شکم، دست‌آویز یا انگیزه به وجود آورد در غیر این، تحملش سرآمده و زندگی‌اش طاقت‌فرسای می‌گردد.

ما مردم کنونی که خرد و تمدن انس را ادعا می‌کنیم، اگر اهداف و انگیزه‌های زندگی خودمان را بیان کنیم و آنها را به روی کاغذ درج گردانیم در اینصورت به بی‌هدفی و بی‌انگیزه بودن زندگی خود، واقف گشته و این زندگی بی‌هوده و غیرانسانی را نه تحمل و نه پذیرا خواهیم شد. در حال حاضر یکی از مهمترین و پربهارترین انگیزه انسان، خدا می‌باشد، خدایی که زندگی ایده‌آل و جاودانی انسان را در یک منزلی که بهشت برین نامیده می‌شود، عطا خواهد نمود در حالی که این خدای سازنده بهشت، ساخته و پرداخته ذهن انسان می‌باشد. انسان روز، که به بی‌هدفی زندگی خود واقف گشته، او برای سرپوش نهادن به حقیقت زندگی که بی‌هوده می‌باشد، به ذهنیات متوسل شده و مهملات ذهنی را به یک خدایی قدرقدرت و توانا به هرچیزی مبدل کرده و بوسیله این خدای ذهنی، زندگی خودش را هدف‌دار و انگیزه‌دار می‌پندارد. دیگر انگیزه‌های انسان کنونی که تحت سلطه قرار دادن اطرافیان، غذای بسیار تناول کردن، با افراد مختلف بیش از حد مقاربت کردن، مستی دایم، نشنگی دایم و از قبیل می‌باشند، تماماً به هوس‌های جسمانی تعلق دارند و مطلقاً بی‌هوده و باطل می‌باشند. ما آدمیان که از بدو تفکر و اندیشه، خودمان را به خدا سازی آلوده گردانیده‌ایم، امروزه نیز با ادامه این عمل، خود و آیندگان را به سوی بن‌بست و بی‌چاره‌گی‌ها سوق می‌دهیم.

در دنیای کنونی اکثر آرتیست‌های فیلم، به اصطلاح ستاره‌های ورزش و از این قبیل افراد، با سوءاستفاده از موقعیت، ثروت‌ها (امکانات) را غصب می‌کنند و خودشان را درون مستی یا نشئگی‌ها غرق می‌گردانند و این افراد خودکامه که همه افکار و امکانات را به هوس‌های جسمانی اختصاص می‌دهند، برای مردم عادی الگو شده و بعضی، در حد خدا مشهور و پرستیده می‌شوند. به عنوان مثال: اگر از افراد میان‌سن (بین پانزده و بیست‌سال) کنونی سوال شود، آیا شناختی را از خواننده‌ای به نام **ایکس** دارید و یا این که شناختی را از نام **یوری‌گاگارین** می‌دارید؟ در جواب ۹۰٪ خواهند گفت که ایکس خواننده را به خوبی، می‌شناسند و ۱۰٪ نیز شاید که نام یوری گاگارین را شنیده باشند، در حالی که یوری گاگارین شخصیتی است که انسان پس از میلیون سال‌ها توأم با شک و (زمین را راکد و در مرکز کائنات پنداشتن) تردید زندگی را سپری کردن، از طریق دیده چشمان این‌انسان همیشه جاوید (یوری‌گاگارین) در صحنه کائنات پدیدار گشت و به وسیله دیدن، بسیاری از شک و شبهات گذشته را از ذهن خود شویید.

این شخصیت والا یوری گاگارین که با پرواز خویش در صحنه کائنات، انسان را به شکوه و جلال رسانید، اگر او از زمین خارج و کائنات را در دیده نمی‌داشت در اینصورت امروزه نیز مانند قدیم‌ها، مردمان برای مقابله با بیماری‌ها یا مصون بودن از حوادث طبیعی، به درگاه خدای خودساخته، دعا و گریه می‌کردند. این که ما برای مثال آوردن از یک اسم سود می‌بریم، به این دلیل است که هریک اسم دربر گیرنده هزاران و حتی میلیون‌ها اسم‌های دیگر می‌باشد به طوری که یک اسم **ایکس** هزاران عنوان امثال آهنگسازان، ترانه‌سازان، برنامه‌ریزان، صفحه‌سازان، مواد مخدر تهیه‌کنندگان و طرفداران را در پی خود می‌کشاند و همینطور یک اسم **یوری گاگارین** هزاران عنوان امثال دانشمندان، کاشفان، فیزیک‌دانان، منجمان، طراحان و سازندگان ماشین‌آلات و طرفداران علوم و ترقی انسان را در پی خود می‌کشاند بنابر این، باید ما توجه داشته باشیم که اگر عنوان‌هایی چون خواننده، رقاص، آرتیست فیلم و یا به اصطلاح ستاره‌های ورزش که یک شیء را از بالای توری می‌گذرانند یا این که اشیا را از فاصله‌های

مختلف داخل سوراخ‌ها قرار می‌دهند را والا، مشهور و الگو بگردانیم نتیجه‌اش این می‌شود که امکانات زمین در راه‌هایی به مصرف می‌رسند که مقصدی جز بن‌بست را نمی‌دارند.

در دنیای کنونی افرادی که تمامی افکار، امکانات و اوقات خودشان را به بازی و سرگرمی‌های بچه‌گانه اختصاص می‌دهند، از طرف مبلغانشان (بازیگرسازان) انسان کمال‌درجه، قهرمان و الگو برای دیگران، معرفی می‌شوند. برای تشریح این مطلب، چگونه زیستن و چگونه اندیشیدن جانداران زمین را بیان می‌کنیم: از میان جانداران زمین، انسان بر دیگران غالب آمده و تمامی امکانات زمین را تحت اختیار خویش قرار داده است. این که انسان بر دیگر جانداران زمین غالب گشته، علل و برهان دارد، اگر ما بگوییم که انسان به سبب قدرت جسمانی بر دیگر جانداران غالب گشته این گفته، صحت ندارد زیرا که بسیاری از دیگر-جانداران زمین قدرت‌مندتر از انسان می‌باشند، همین‌طور اگر بگوییم که انسان به وسیله بهره‌مندی از سیستم بدنی یا ترکیب استخوان‌بندی (متحرک بودن دست و انگشتان) بر دیگر جانداران غالب گشته این گفته نیز، صحت نمی‌دارد چون که بسیاری از جانداران امثال میمون و گوریل‌ها دارای دست و انگشت‌های بلندتر و متحرک‌تر از انسان می‌باشند، ولی اگر گفته شود که انسان به سبب بهره‌مندی و بهره‌گیری از یک مغز استثنای، بر دیگر جانداران غالب گشته این گفته، کاملاً صحیح می‌باشد بدین سبب که انسان نقطه‌های بسیار استثنای و پوشیده را در مغز خود می‌دارد و او با بهره‌گیری از این نقطه‌های مغز است که انتقال اندیشه و افکارش را به خارج از سر، (تفکراتی که فارغ از خواسته‌های جسم باشند) قادر و موفق می‌گردد.

تمامی جانداران زمین به استثنای انسان، همه اندیشه و افکار را درون سر و یا پایین سر (درون جسم) قرار می‌دهند و این عمل، باعث می‌شود که تمامی تفکر و اندیشه‌های جانداران فقط و فقط به خواسته و هوس‌های جسم، ختم گردند ولی انسان با بهره‌گیری از نقطه‌های خارق‌العاده که در مغز خود دارد، افکارش را به بالای سرش راهی می‌گرداند و به این وسیله، راه‌های رسیدن به اهداف خویش را هموار می‌سازد.

با توجه به مطلب فوق، ما مردم کنونی آن انسانی که افکارش را به بالای سر انتقال می‌دهد، نمی‌باشیم بدین سبب که ما اکثر افکار خود و امکانات زمین را به هوسات جسمانی اختصاص می‌دهیم، به عنوان مثال: مشروبات الکلی را برای نوشیدن و مست شدن، و مواد مخدر را برای نشئه شدن، می‌سازیم و در مقاربت کردن افراط می‌کنیم و یا خود را با بازی و سرگرمی‌های بچه‌گانه‌ای مشغول می‌گردانیم که این سرگرمی‌ها ما را به سوی بن‌بست و بی‌چاره‌گی سوق می‌دهند.

ای مردمان که اشرف مخلوقات زمین نامیده می‌شوید، یک نگاهی به اطراف خود اندازید تا ببینید که در چه محیطی زیست دارید و امکانات زمین را در چه چیزها و چگونه به مصرف می‌رسانید. اگر انسان قرار دادن افکار و اندیشه‌های خود را در بالای سر، (خارج از خواسته‌های جسم) قادر نگردد در اینصورت روزی می‌رسد که انسانها نیز مانند حیوانات، به یکدیگر بی‌اعتنا می‌شوند و در حین خوردن غذا دفع مدفوع نیز می‌کنند چونکه همه افکار تسلیم هوس‌های جسم می‌گردد و برای اجسام، خوردن و دفع مدفوع، دو عمل عادی و طبیعی هستند و هیچگونه تفاوتی بین این دو عمل، وجود ندارد لذا، انسانی که انباز حیوانات گردد برای او خوردن و همزمان دفع مدفوع کردن، هیچ اشکالی ندارد بنابر این، ما موجوداتی که خود را انسان (موجود خردمند) می‌نامیم، باید که به فطرت اصیل انسانی بازگردیم و افکار و اندیشه‌ها را به بالای سر انتقال داده و انسانیت را تسلیم هوسات جسم نگردانیم.

این که در مطلب فوق برای مثال آوردن، عمل دفع مدفوع را گفتیم، بدین سبب است که این عمل، در زندگی حیوانات مشاهده می‌گردد لذا، چنین پنداشت نکنیم که ما انسان هستیم و این عمل زشت را هرگز انجام نمی‌دهیم. عمل دفع مدفوع در حین خوردن غذا، یکی از زشت‌ترین کارهای حیوانات می‌باشد در حالی که ما آدمیان اعمال زشتی را انجام می‌دهیم که حیوانات را روسفید می‌گردانند، به عنوان مثال: خارج گشتن از حالات عادی به وسیله مستی یا نشئگی که زشتی و زیانکاری این اعمال، صدها برابر بیش از عمل دفع مدفوع در حین خوردن می‌باشد.

جسم انسان خواسته‌هایی دارد ضروری که این خواسته‌ها عبارت‌اند از سیر گشتن شکم، دفع مدفوع، ارضا گشتن، (با مقاربت کردن) و خفتن (آساییدن) که فراهم گردانیدن این خواسته‌ها، برای تک تک افراد بشر واجب‌الاجبار می‌باشد لذا، اگر انسان پس از فراهم شدن خواسته‌های ضروری جسم، در پی فراهم کردن خواسته‌های (هوسات) غیرضروری امثال بیش از حد غذا خوردن، بسیار مقاربت کردن، مستی و یا نشئگی‌ها گردد در این صورت او دقیقاً مانند جاندار می‌شود که تمامی افکارش را به پایین سر خود، اختصاص می‌دهد و در میان لحظه‌های حیات، به یک شیء (مفعول) مبدل گشته و سپس فرسوده و از صحنه زمین محو می‌گردد ولی اگر انسان پس از مهیا شدن خواسته‌های ضروری، فارغ از هوسات جسمانی گشته و افکارش را در بالای سر یعنی خارج از هوس‌های جسم، رها سازد در اینصورت انسان قادر می‌گردد که نقطه‌های استثنایی مغز خود را از این جسم ضعیف و کوچک، کوچ داده و در یک جسم مناسبتری منزل گرداند.

ما افراد بشر که هیچ توجهی را به نهاد اصیل خود، نکرده و چون دیگر جانداران، افکار و امکانات را به هوسات جسمانی اختصاص می‌دهیم، آگاه شویم که اگر این روش زندگی (تسلیم هوسات بودن) را چند سده ادامه بدهیم در اینصورت امکانات زمین را بدست خود مضمحل کرده و پس از نابودی امکانات، بن‌بست و بی‌چاره‌گی‌ها را صاحب خواهیم شد.

من با خود مشورت می‌کنم و امکانات موجود زمین را از نظر می‌گذرانم، پندار و کردارهای انسان روز را مرور، آینده را پیش‌بینی کرده و به خود چنین می‌گویم: ما مردم کنونی که در وافرترین لحظه‌های عمر زمین، گذران می‌داریم با اینحال میلیون‌ها از افراد بشر، گرسنه می‌باشند. در دنیای کنونی، میلیون‌ها انسان در بن‌بست بیماری از نوشیدن آب آلوده (تصفیه نشده) و یا گرسنگی دست و پا می‌زنند در حالیکه افرادی به‌تنهایی، غذای میلیون‌ها انسان را درون صندوق‌های آهنین، پنهان می‌دارند. افرادی که امروزه غذاهای جامعه (مقصود از غذا پول است همانگونه که آگاهید، امروزه پنهان نمودن غذا مشکل می‌باشد لذا، غذا به پول تبدیل شده که پنهان کردنش آسان گردد) را از دید هموعان پنهان

کرده‌اند، این افراد غاصب و سلطه‌طلب، برای خودستایی و سرپوش نهادن بر اموال غصب کرده، مقداری غذا تهیه کرده و با کمال بی‌شرمی، غذاها را به وسیله هواپیما، از هوا برسر گرسنگان فرو می‌ریزند.

ای موجود که خرد و تمدن انس را ادعا و غذای صدها میلیون هم‌نوع را غصب و پنهان کرده‌اید، آیا گنجایش شکم شما بیش از یک کیلو غذا در روز می‌باشد؟ همانگونه که آگاه هستید، مغز انسان پس از فراهم شدن مایحتاج جسم، به تفکراتی که خارج از خواسته‌های جسم باشد، می‌پردازد بنابراین، افرادی که امکانات امثال غذا، مسکن و... را غصب و پنهان می‌دارند با این عمل، امکانات را بی‌مصرف گذارده و مضمحل می‌کنند و میلیون‌ها هم‌نوع را گرسنه گردانیده و به وسیله گرسنگی، افراد جامعه را از تفکرات انسانی، بازمی‌دارند (زیرا که انسان گرسنه، اندیشه‌ای بجز سیری شکم را قادر نمی‌گردد) و خودشان را نیز درون هوسات جسمانی چون مستی، نشئگی و... غرق گردانیده و مانند دیگرجانداران، فقط و فقط به شکم و پایین‌شکم می‌اندیشند.

در دنیای کنونی هنوز کم و بیش، رسم و رسوم انسانی وجود دارند به عنوان مثال: اگر فرزند یا فرزندی گرسنه باشند، والدین از غذای خویش می‌کاهند و فرزندان را سرشار می‌گردانند. بنظر من اگر افراد انسان زندگی به‌طریق کنونی را بدون تغییر دادن آن به سوی یک زندگی اصیل انسانی، ادامه بدهند در این صورت مدتی نمی‌گذرد که این رسم و رسوم باقی مانده امثال رحیم بودن و بخشش کردن بین والدین و فرزند و محبت و دوستی‌های ظاهری همگی به فرامشی سپرده می‌شوند و انسان نیز مانند دیگرجانداران، درون هوس‌های جسم محو گشته و زوال او واقع می‌گردد ولی اگر افراد جامعه، نهاد اصیل خود را دریابند و به خارق‌العاده بودن مغزشان، آگاه شوند در اینصورت کره زمین یک خانه و همه انسان‌هایش یک خانواده خواهد گشت.

ما موجودات که خود را انسان می‌نامیم، چه باعث می‌شود که بر گرسنگی یکدیگر بی‌اعتنا می‌شویم و به وسیله ریختن غذا برسر گرسنگان، هم‌نوعان را فروتر از دیگرجانداران می‌گردانیم؟ ما به این نکته واقف هستیم که شکم‌گرسنه، مانع از فعالیت مغز (اندیشه‌ای به غیر از سیری شکم) می‌گردد بنابراین، اگر

فرد گرسنه‌ای در میان ما باشد او باعث می‌شود که یکی از چرخ‌های ماشین انسان بی‌حرکت گردد بدین سبب که ما انسان‌ها به تنهایی هیچ هستیم و تا زمانی که همه یک خانواده نگردیم، هرگز حرکت به سوی تکامل انسان را قادر نخواهیم شد. به نظر من، ما آدمیان در واقع یک خانواده می‌باشیم که امروزه به وسیله پیروی یا تقلید نمودن از روش زندگی حیوانات، فطرت اصیل انسانی را به فراموشی سپرده‌ایم و در زندگی، خوی دیگرجاندارن (پراکنده زیستن) را انتخاب کرده‌ایم. اگر ما به نهاد اصیل انسانی خود، فرارسیم در این صورت هرگز مانند امروز، غذا را برسر هم‌نوعان فرو نمی‌ریزیم و بجای این عمل غیرانسانی بی‌غذایی را از محیط‌های پست (بی‌امکانات) می‌زداییم.

در محیط‌هایی که امکانات کمیاب است، مردمانش به برنامه‌ریزی کردن برای تغییر دادن محیط، قادر نمی‌باشند و آنان بی‌توجه به امکاناتشان و به این نکته که برای شکم خود غذای کافی نمی‌دارند، چندین فرزند نیز به دنیا می‌آورند و



(در این عکس، دوربین یک محیط کم‌امکانات را به تصویر می‌کشد)
با این عمل بی‌برنامه و پیش‌بینی نشده، به تعداد گرسنگان افزوده و از مقدار

غذای (امکانات) محیط، می‌زدابند. اگر افراد گرسنه یا کم‌غذا، بهره‌گیری مثبت از مغز خویش را قادر می‌گشتند در این‌صورت برای به دنیا آوردن فرزند، نخست امکانات زندگی‌اش را فراهم می‌نمودند و سپس فرزند برنامه‌ریزی شده را به صحنه زندگی وارد می‌کردند لذا، برای مقابله و یا برچیدن گرسنگی، این عمل صحیح نیست که غذا را برسر گرسنگان فروریزیم بلکه باید محیط زندگی آنان را تغییر بدهیم و یا اینکه آنان را در یک محیط مناسب‌تر اسکان بدهیم در غیر این، هرگز زندگی ایده‌آل انسانی را نصیب نشده و تکامل انس را حتی در رؤیا دیدن، موفق نخواهیم شد. در حال حاضر، امکانات کره زمین بسیار و بیش از نیاز افراد انسانش می‌باشند بنابر این، اگر ما از امکانات کنونی زمین به نحو احسن بهره‌گیری کنیم و با امکانات موجود، تک تک انسانها را از غذا سرشار گردانیم در این صورت مغزهای شکم‌سیر، فارغ از افکار گرسنگی گشته و در جهت چگونه تسخیر کردن کائنات، به اندیشه و تفحص کردن خواهند پرداخت. ما مردمان، امروزه برای پیشروی بسوی ایده‌آل‌ها، باید که برای هر لحظه و هر یک از امکانات زمین، برنامه‌ریزی داشته باشیم، به عنوان مثال: فرزندی را که به دنیا می‌آوریم پیش از تولد، شغل و کارهایی که در طول عمرش باید انجام بدهد را پیش‌بینی و برنامه‌ریزی کنیم و به این وسیله، راه‌های تکامل انسان را هموار و قابل گذر بگردانیم.

ما آدمیان که بوسیله افزودن به تعداد و دست بدست هم دادن (اتحاد نسبی) کهکشانشان‌ها را به دیده خود آورده‌ایم، آگاه شویم که با این تعداد شش میلیارد که اکثر گرفتار گرسنگی یا بیماری می‌باشیم، هرگز به جایی که خارج از کره زمین باشد، نخواهیم رسید و حتی با تعداد صد میلیارد نیز به جایی نخواهیم رسید. همانگونه که آگاهید، میلیون سالهاست که ما در حصار یک نقطه (کره زمین) پرسه می‌زنیم و حدودن شصت سال می‌شود که در صحنه کائنات نیز پدیدار گشته‌ایم ولی هنوز وارد شدن یا قدم گذاردن را به هیچیک از اطاق‌های منزل خود، (دیگر سیارات خورشید) قادر نمی‌باشیم تا چه رسد که از این خانه (سامانه خورشید) خارج گردیم و به خانه‌های دیگر کائنات نظر افکنیم. اکثر انسانهای امروزه، به این نکته آگاهی دارند که در تمامی نقطه‌های درون

کائنات نظم و زندگی وجود دارد و این دانش انسان کنونی، سبب شده که ما این زندگی در زمین را که یک عمر کوتاه و توأم با رنجش می‌باشد را لایق خود نمی‌دانیم و در پی یافتن یک محیطی بهتر از زمین برای زندگی، به رؤیاهای خدای خودساخته متوسل می‌شویم. ما مردمان که رسیدن به زندگی ایده‌آل را در رؤیاهای خدای خودساخته می‌جوئیم، آگاه شویم که ما قادر هستیم به وسیله خارج گشتن از این زندگی کنونی و بازگشت به نهاد اصیل انسانی، همگی یک خانواده گردیم و سپس به تعداد جمعیت خانواده افزوده و کائنات را تسخیر و موجوداتش را مانند موجودات زمین، مسخره خود بگردانیم.

اینکه در مطلب بالا، خارج گشتن از زندگی کنونی را گفتیم، دلیلش این است که زندگی کنونی که ما پشت سر می‌گذاریم، دقیقاً به روش زندگی حیوانات می‌باشد مثال: ما به یکدیگر هجوم می‌بریم، هموعان را ساقط می‌گردانیم، امکانات و غذای یکدیگر را غصب و پنهان می‌کنیم، هیچگونه برنامه‌ای را برای آینده خود نمی‌داریم و درست مانند دیگر جانداران، مطیع مطلق بر محیط زیست خود می‌باشیم، یعنی اینکه طوفان و سیل یا زلزله می‌شود و انسانها را مانند مور و ملخها، صدها هزار و صدها هزار به هلاکت می‌رساند.

ای مردم، ای والدین و ای فرزندان ما برای راهی گشتن در راههای رسیدن به منزل اصلی و زندگی ایده‌آل، باید که متحد همچو یک خانواده شویم، از غصب و پنهان نمودن امکانات زمین پرهیز کنیم تا این که بر گرسنگی غالب گشته و این گرسنگی را از شکم، از چشم و حتی از افکار انسان روز نیز برداییم و به این وسیله، تک تک مغزها را برای اندیشیدن در جهت کائنات، آماده بگردانیم. من گه‌گاهی نوشته‌های خود را مرور و این سوال را برای خود مطرح می‌کنم، مگر نمی‌بینی که هموعان این زندگی (در زمین زیستن و در زمین دفن شدن) را بسیار گرانبها می‌دارند؟ بنابر این، کیست مخاطب تو؟ چه کسی را سخن می‌گویی؟ این مردم که به گرسنگی هموعان اعتنایی نمی‌کنند، این مردم که سگ و گربه‌ها را فراتر و والاتر از هموعان می‌دارند، اگر طرف صحبت این مردم هستند، آگاه شو که با صدایی بسیار آهسته بگوش ناشنوا سخن می‌گویی. در دنیای کنونی، حدودن پانصد میلیون انسان گرسنه وجود دارند در حالی که

بیش از این تعداد، سگ و گربه درون خانه‌ها و در آغوش انسان روز می‌باشند.
سولات زیرین را برای خویشتن مطرح می‌کنم.

چه شهریست این شهر که آدمش گرسنه و سگش سرشار است؟

چه دهریست این دهر که آدم بی‌سرپناه و سگ در آغوش است؟

چه رسم‌یست این رسم که سگ بر آدمی ارجح‌تر است؟

چه عهدیست این عهد که بر له سگ شکن است؟

چه انسان‌یست این انسان که سگ را دوست است؟

چه عالم‌یست این عالم که فراخ‌اندیشش با سگ همنشین است؟



(نموداری از سگ در آغوش انسان روز)

ای انسان که حیواناتی را به فرزندی پذیرفته‌اید و آنها را مانند عضو خانواده، در خانه نگهداری و پرستاری می‌کنید، اگر ما بخشی از این امکانات که امروزه به حیوانات اختصاص داده‌ایم را صرف بهبود وضعیت زندگی هم‌نوعان بگردانیم در اینصورت گرسنگی از جوامع انسانی زدوده می‌گردد و این موجود گرسنه و

ناتوان کنونی، در آینده به انسانی خردمند و فراخ اندیش و بسیار توانمند تبدیل می‌شود. من سوالات بی‌شماری را برچگونه زیستن انسان روز، می‌دارم ولی مکان و یا کسی را برای مطرح کردن سوالاتم نمی‌بایم از این رو، اکثر اوقات در حضور هموعان، سوالاتم را مطرح و چنین جوابی را دریافت می‌کنم:

این حرف‌ها، چی که تو بیان می‌کنی؟ برو و عشق و حالت را بکن که دنیا دو روز و عمر زودگذر است.

من از بی‌توجهی هموعان، هرگز ناامید نشده و به مطرح کردن سوالات خود ادامه می‌دهم و در اینجا نیز سوالاتی را برای انسان کنونی مطرح می‌کنم که به خویش بی‌اعتنا گشته: چه باعث می‌شود که انسان بر گرسنگی هموعان بی‌توجه می‌گردد؟ این بی‌توجهی انسان، دلیل‌ها دارد که مهمترین دلیلش جدایی او از نهاد اصیل، می‌باشد. انسان اصیل سرشت، متحد می‌شود و به کنجکاو و کاویدن پرداخته و امکانات می‌یابد و به وسیله امکانات یافته، محیط و زندگی ایده‌آلش را با دستن خود می‌سازد. همانگونه که آگاهید، اکثر افراد انسان روز، محیط ایده‌آل و زندگی دلخواه خود را درون رؤیاهای مهمل همچون خدای مهربان و بخشنده، بهشت برین می‌سازد و در آن زندگی بی‌غل و غش و جاودانی را به انسان عطا می‌کند، ساخته و پرداخته می‌کنند و این رؤیایی زیستن، باعث می‌شود که انسان از نهاد اصیل خود که حرکت کردن و کاویدن می‌باشد، جدا و مانند جانداران غریزی زیست، یک زندگی بی‌اختیار و مطابق با قانون طبیعت را داشته باشد.

برای انسان کنونی، کره زمین آن عالم دوران گشته نمی‌باشد که برای سفر کردن از اسب، قاطر و شتر استفاده می‌کنند و برای از شهری به شهر دیگری رفتن، ماه‌ها و سالها را در بین راه می‌بودند، امروزه که در مدت چند ساعت از یک سوی زمین به سوی دیگر زمین پرواز می‌شود، اگر انسان نهاد اصیل خود را که متحد چون یک خانواده و کاویدن می‌باشد را دریابد و حرکت بسوی تکامل خود را آغاز نماید در اینصورت شش میلیارد مغز فعال گشته و در یک مسیر، به کاویدن می‌پردازند. اگر این گفته: شش میلیارد متحد گردند، واقع گردد در این صورت زمانی نمی‌گذرد که تعداد انسان از مرز شش هزار میلیارد عبور کرده و

کهکشانشان‌ها را تسخیر و پشت سر می‌گذارند.

ما مردمان، امروزه هریک در قسمتهای گوناگون زمین، بدون توجه و اعتنا کردن به دیگر قسمت‌ها، در خود می‌لولیم به طوری که مردم یک قسمت از زمین، در مراسم آبجو نوشی، آنچنان شکم‌ها را از آبجو مملو می‌گردانند که از شدت



(تصویری از یک فستیوال آبجو نوشی، در قسمت (کشور) آلمان)

مستی، هوار زده و عربده نیز می‌کشند در حالی که مردم قسمت دیگری از زمین از رنجش گرسنگی، فریاد می‌کشند. ما مردم کنونی که غذای هموعان را غصب و پنهان می‌داریم، ما که غاصبان را الگو قرار داده و در راه غصب کردن اموال دیگران، انسانیت را زیر پا می‌نهیم و ما که از هموع هراسیده و اموال خود را به یغما می‌دهیم، آیا سرنوشت ما در کجا و چگونه ختم خواهد شد؟ افرادی که امروزه اموال دیگران را غصب می‌کنند و تمامی لحظه‌های عمر را صرف حفظ و افزایش اموال غصب کرده می‌نمایند این افراد غاصب، استثناهای جامعه کنونی می‌باشند زیرا که آنان از نقطه‌های استثنایی مغز، بیشتر و بهتر بهره می‌گیرند، این افراد که مغز استثنایی را در راه رسیدن به اهداف حیوانی

همچو قتل و غارتگری به کار می‌گیرند، برای دستیابی به اهداف شوم خود، زندان‌ها برای سرکوب غارت شدگان می‌سازند، مرزها و دیوارها برای محیط خود می‌کشند و تعداد بسیاری از افراد جامعه را بعنوان محافظ، در حریم خود می‌گمارند. به نظر من، اگر انسان با نهاد اصیل خویش توأم گردد در این صورت این مرزها، ارتش‌ها، اسلحه، پلیس‌ها، دادگاه‌ها، زندانها و... همگی از صحنه زمین برچیده می‌شوند و کلیه نیروی مردم و امکانات زمین در راه‌های رسیدن انسان به ایده‌آل و تکامل مصرف می‌گردند.

ای انسان که دیگرجانداران زمین را مسخر خود نموده‌ای، چه باعث گشته که تو خود را به اسلحه مرگبار مسلح کرده‌ای؟ آیا تو از دندان‌های گرگ وحشی و درنده می‌هراسی و یا اینکه از بزرگی هیکل گوریل‌ها می‌ترسی؟ چرا و از چه هراسانی؟ تو که در این کره بی‌رقیب و در زمین حریفی را نمی‌داری، آیا تو از موجودات فضایی می‌ترسی و یا اینکه از خویشانی (همنوعان) چون موسی، عیسی، محمد و... می‌هراسی؟ اگر تو از خود (همنوع) هراسانی، چگونه از این ترس، رهایی خواهی یافت؟ آیا تو به وسیله ساقط کردن خویش، ترس و هراس‌ها را از صحنه زندگی خود، می‌زدایی و یا اینکه وجود خودت را از صحنه هستی حذف می‌نمایی؟.

ما آدمیان بوسیله تقلید و پیروی کردن از دیگرجانداران و در پیش گرفتن زندگی غیرانسانی، از نهاد اصیل خود خارج می‌شویم و مانند حیوانات، خود را بر خود ضد کرده و خود را بر علیه خود، می‌شورانیم. در فطرت و زندگی حیوانات یک هدف وجود دارد که آن سیر نمودن شکم می‌باشد و حیوانات برای سیر کردن شکم خود، به هر وسیله‌ای متوسل و حتا به ساقط کردن هم‌نوع نیز متوسل می‌شوند ولی در نهاد و زندگی انسان سیری شکم هدف نمی‌باشد بلکه این سیری شکم، برای بهبود جسم و راهی شدنش در راه‌های رسیدن به اهداف می‌باشد نه اینکه مانند حیوانات، سیری هدف باشد.

برای توضیح مطلب فوق، می‌توانیم ماشین ساخت انسان را به مثال آوریم: جسم انسان ماشینی است که راننده و یا هدایت کننده‌اش مغز می‌باشد، همان طور که راننده یک اتومبیل برای حرکت کردن و پیمودن راه، باک یا مخزن

اتومبیل را از بنزین یا گازوئیل پر می‌گرداند، مغز انسان نیز برای حرکت کردن، مخزن یا شکم جسم را از انرژی (غذا) پر می‌گرداند. ما مردم کنونی که تمامی اندیشه و افکار را به خواسته و هوس‌های جسم اختصاص می‌دهیم، درست مانند راننده یک اتومبیل می‌باشیم که مخزن اتومبیلش را پر می‌کند و سپس اتومبیل را روشن کرده و درجا منتظر می‌ماند که مخزن از ماده سوختی تهی گردد و دوباره مخزن را پر و ماشین را درجا روشن و این عمل را تکرار نماید تا این که عمر ماشین (جسم) به پایان برسد. ما مردمان که مغز استثنا را تحت هوسات جسمانی قرار می‌دهیم، ما نیز شکم را سرشار می‌گردانیم و منتظر می‌مانیم که غذاهای داخل شکم هضم و دفع گردند تا این که دوباره شکم را سیر بگردانیم بنابر این هدف ما نیز از زندگی مانند حیوانات، سیر نمودن شکم می‌باشد. ما آدمیان این نکته را توجه داشته باشیم که حیوانات زمین به طور غریزی زیست دارند و حرکت و انتخاب آنها بسیار محدود می‌باشد، دقیقاً مانند کامپیوترهای ساخت انسان، هر یک کامپیوتر به مقداری که برنامه می‌گیرد، حرکت یا عمل می‌کند. برای توضیح این مطلب، انسانی را به مثال می‌آوریم که او یک حیوان را برای انجام دادن کاری تعلیم داده است.

در یک برنامه تلویزیونی مشاهده کردم که مردی یک میمون را تعلیم داده بود که او نارگیل‌های از درخت افتاده را برایش جمع‌آوری کند، مرد میمون را چنین تربیت کرده بود که او نارگیل‌های به زمین افتاده را با دست برمی‌داشت و به دست مرد تحویل می‌داد. فرد مزبور میمون را برای جمع‌آوری نارگیل‌ها از میان آبها تعلیم می‌داد و او پس از آموختن میمون در خشکی، او را با قایق به محل جمع‌آوری نارگیل‌ها انتقال داد، میمون درون قایق نارگیل‌ها را یکی و یکی از آب می‌گرفت و به دست فرد مزبور تحویل می‌داد به طوری که میمون از یک سمت قایق نارگیلی را از آب گرفته و به سمت دیگر قایق که مرد آنجا ایستاده بود، می‌رفت و نارگیل را به دست او تحویل می‌داد.

من با مشاهده آن صحنه که میمون نارگیلی را از یک سمت قایق به سمت دیگر برده و به دست مرد تحویل می‌داد و مرد آنرا به سطح قایق می‌گذاشت، با خود گفتم: چرا این مرد میمون را چنین تعلیم نداده که نارگیل را از آب بگیرد

و آن را به کف قایق بگذارد؟ در حین اندیشیدن، به ذهنم خطور کرد که میمون در خشکی تعلیم گرفته و در خشکی قایق وجود نداشته که میمون نارگیل را به کف قایق بگذارد از این رو، میمون نارگیل‌ها را یک و یک به دست مرد تحویل می‌داد بنابراین، گنجایش مغز دیگرجانداران زمین بیش از یک حرکت نمی‌باشد و بیش از یک تعلیم را نیز قادر نمی‌باشند ولی مغز ما آدمیان از حیث برنامه، نامتناهی می‌باشد بطوریکه حرکت مقابل قانون طبیعت را نیز قادر می‌گردیم (برای اطلاع بیشتر راجع به حرکت انسان مقابل طبیعت، رجوع شود به جزوه حصان) گفته‌های من که بیشتر در خصوص آینده‌نگری و برنامه‌ریزی انسان می‌باشند، در بین مردم جامعه کنونی هیچ شنونده‌ای ندارد زیرا که من از متحد شدن و تلاش برای آینده‌سازی می‌گویم نه از هوسات جسمانی چون مستی، نشئگی، سرگرمی یا از این قبیل. در یک روز پائیزی از سال دوهزار و هفت در خبرها مشاهده کردم که کتاب جدیدی به بازار آمده و مردم با اشتیاق فراوان برای خرید این کتاب، در صف‌های طولی ایستاده بودند، کنجکاو شدم که این کتاب، حاوی چه موضوعاتی می‌باشد و پس از دیدن کتاب واقف شدم که رمان سرگرم کنند است که به نظر من، پیشیزی ارزش ندارد، با خود گفتم: اگر کتاب با محتوا و ارزشمندی بود که اینچنین مورد استقبال قرار نمی‌گرفت بدین سبب که ما مردم کنونی اکثراً فقط در پی سرگرم کردن خود، برای گذران یا دفع‌زمان عمر می‌باشیم.

من با مرور تاریخ گذشته، به افراد قدرتمند چون شاه‌هان و رهبران می‌اندیشم و به این آگاهی می‌رسم که همگی بدون استثنا، ضد انسان و در مقابل نهاد اصیل انسانی گفتار و حرکت کرده‌اند. بنظر من، از آغاز زندگی انسان در زمین تا کنون حتا یک فرد که نهاد اصیل انسانی را دارا باشد، وجود نداشته که اگر یک انسان اصیل وجود می‌داشت در اینصورت اثری را از خود باقی می‌گذاشت. اگر انسانی با نهاد اصیل، یافت بشود که منافع هم‌نوع را مدنظر داشته باشد در این صورت حرکت انسان به سوی ایده‌آل و تکامل آغاز می‌گردد. این گفته: موجودی با نهاد اصیل انسانی یافت نمی‌شود، یک حقیقت محض و غیرقابل انکار است، به عنوان مثال: اگر کسی یا کسانی به منافع دیگران توجه نشان

می‌دهند، متأسفانه توجه آنان محدود که از اعضای فامیل آغاز و در دوستان، آشنایان، همشهریان، هموطنان و در پایان همکیشان خاتمه می‌یابد. در دنیای کنونی اکثر افراد انسان خودشان را وطن‌پرست معرفی می‌کنند زیرا که جمله وطن‌پرست از جملات بسیار زیبای دنیای کنونی می‌باشد و همه مردم به خود می‌بالند که وطن‌پرست نامیده می‌شوند در حالیکه وطن‌پرست حقیقتاً معنی انزواپرست را می‌رساند، بدین سبب که وطن‌پرست یک نقطه، (کشور) از زمین را می‌پرستد و اگر قدرتمند گردد در این صورت به دیگر نقطه‌های زمین هجوم برده و به کشتار و تاراج دیگر کشورها می‌پردازد.

از بین افرادی که در گذشته می‌زیسته‌اند و اکنون به عنوان انسان کمال‌درجه، یاد و پرستیده می‌شوند، یادآوری می‌کنیم و نهاد انسانی سه شخصیت شهیر را به مطنه می‌کشیم.

اول شخص **موسی** را می‌گوییم که پیغمبر کتاب تورات است، او همکیشان خود (یهودیان) را منتخب خدا و غیره را بسیار بی‌ارزش گفته است بعنوان مثال: کتاب تورات در سوره تثنیه/ ۱۴ آیه ۲۱ چنین فرموده است: حیوان سقط شده را نخورید، آن را به غریبی که در میان شما باشد بدهید تا بخورد و یا آن را به بیگانگان (غیر یهودی) بفروشید ولی خودتان آنرا نخورید چونکه شما نزد خداوند -خدایتان مقدس هستید.

دوم شخص **عیسی** را می‌گوییم که پیغمبر کتاب انجیل است، او همکیشان خود را فرزندان و غیره را سگ خطاب کرده است، رجوع شود به کتاب انجیل سوره مرقس/ ۷ آیه‌ها ۲۴ تا ۲۹.

سوم شخص **محمد** را می‌گوییم که پیغمبر کتاب قرآن است، و او همکیشان خود، (مسلمانان) را رستگاران و بهشتی فرموده و غیره (کافران) را مفسد و جهنمی خطاب کرده است، در بسیاری از آیه‌های کتاب قرآن آمده است که مسلمانان بهشتی و کافران جهنمی هستند برای نمونه در آیه هفت از سوره فاطر چنین درج شده: آنان که به خدا کافر شدند کیفرشان عذاب سخت دوزخ است و آنان که ایمان آرند و نیکوکار گردند، پاداش مغفرت خداوند و اجر بزرگی خواهد بود. با توجه به گفته‌های این سه شخصیت، هر یک همکیشان خود را

والا تر از دیگران قرار داده‌اند لذا، هر سه تهی از نهاد اصیل انسانی می‌بوده‌اند. انسان به وسیله اتحاد و تشکیل خانواده (مقصود از خانواده، مجموع انسان‌ها که در یک پیکر حرکت می‌کند) به کمال خود (تکامل) می‌رسد و انسان متفرق و بی‌خانواده، عمرش در زمین هدر گشته و به هیچ (مردن و فرسودن) مبدل می‌گردد. در دنیای کنونی چنین وانمود می‌شود که میلیون‌ها انسان باهم متحد می‌باشند در حالی که این مردمان، از یکدیگر هراسیده و برای زدودن ترس از هم‌نوع، باهم متحد گشته‌اند. اینکه امروزه افراد، گروه یا کشورها برای قدرت-نمایی و هجوم بردن، متحد می‌شوند اینچنین اتحاد، غیرانسانی می‌باشد زیرا که حیوانات زمین نیز برای زدودن ترس و یا هجوم بردن، باهم متحد می‌شوند. تمامی اتحاد انسان کنونی، براساس زدودن ترس از هم‌نوع و یا هجوم بردن و چپاول کردن هم‌نوعان می‌باشد.

به امید روزی که انسان خود را از بند موهومات امثال خدای بخشنده بهشت می‌سازد و در آن زندگی جاودانه را عطا می‌کند، رها سازد، واقع‌بینی را پیشه کرده و این شعار: **از هرکس به اندازه استعدادش و به هرکس به اندازه احتیاجش**، را واقع گرداند.

به امید روزی که انسان با نهاد اصیل خویش آشنا و توأم گردد و با خروج از این نقطه، (کره زمین) به تعداد خود افزوده و شش هزار میلیارد در یک پیکر گردد. من امیدوارم که مطالب این دفتر افکار انسان را از زمین خارج و در جهت کائنات راهی گرداند و در وحدت سخن و اتحاد مردم مؤثر واقع گردد!



مهدی عزیزی (مصی)

سی خرداد

کشور ایران در دوران حکومت محمد پهلوی، کاملاً تحت سلطه کشور آمریکا می‌بود بطوریکه در سال ۱۳۳۲ با حرکت استقلال طلبانه مرحوم محمد مصدق زمینه حکومت پهلوی نامساعد گشت و آمریکا با دخالت مستقیم، شاه را از ایران خارج نموده و پس از مساعد ساختن زمینه، او را برای حکومت کردن، به ایران بازگردانید. همانگونه که آگاهید، ایران نخستین کشوری بود که اسرائیل را به عنوان کشور، به رسمیت شناخت در حالی که اکثریت مردم ایران با این عمل شاه، مخالف بودند، همینطور مستشاران آمریکایی که برای حفظ منافع کشورشان، در ایران می‌بودند، حقوق دوبله دریافت می‌کردند بدین سبب که آمریکایی‌ها مردم ایران را وحشی می‌دانستند از این رو، یک حقوق معمولی و یک حقوق اضافی را به عنوان حق توحش، برای مستشارانشان دریافت می‌کردند، همینطور قانون کاپیتولاسیون و...

بنظر من، دهه پنجاه مخوف و وحشت‌انگیزترین دوران حکومت پهلوی می‌باشد چونکه در دهه پنجاه مأموران سازمان ساواک شاه، در لباس و اشغال گوناگون همچو بقال، کفاش، سمسار، دست‌فروش، واکسی و... مردم را برای کنترل کردن، (تفتیش عقاید) زیر نظر می‌داشتند. برای نمونه، یک خاطره از خاطرات دهه پنجاه خودم را بیان می‌کنم: در یک بعد از ظهر تابستانی از سال پنجاه و دو، در صف تاکسی ایستاده بودم، چند نفری در سمت پشت و چند نفر در مقابل من ایستاده بودند، یک تاکسی خالی آمد، فردی که پشت من ایستاده بود او از صف خارج و با شتاب، سوار تاکسی شد، همزمان با سوار شدن فرد شتابگر به تاکسی، مشاهده کردم که واکسی کنار میدان، به طرف تاکسی دوید و سلاح خود را که رولور بود، بسمت آسمان گرفته و یک تیر شلیک کرد، در این حین، مشاهده کردم که یک اتومبیل شخصی مقابل تاکسی توقف کرد و دو نفر از آن خارج شده و به کمک واکسی آمدند و فردی را که با عجله سوار تاکسی شده بود را دستگیر و او را سوار اتومبیل خود کرده و در مدت کمتر از یک دقیقه، از محل ناپدید گشتند. این خاطره را هرگز فراموش نمی‌کنم چونکه

صدای شلیک رولور آنچنان گوشخراش بود که همیشه در ذهنمان ماندگار است، خلاصه تک تک لحظه‌های دهه پنجاه با رعب و وحشت غیرقابل تصور، توأم بود و این رعب و وحشت و وابستگی کشور به آمریکا، محمد پهلوی (شاه) را در بین مردم بسیار نامحبوب گردانیده بود بطوری که در سال پنجاه و هفت مردم برای ابراز ناخشنودی، به خیابان‌ها آمدند و خاندان پهلوی را برای آخرین مرتبه از کشور خارج نمودند.

پس از خارج شدن شاه از ایران در سال پنجاه و هفت، رژیم شاهنشاهی به جمهوری اسلامی تبدیل گشت و احزاب و گروه‌های مختلف، اعلام موجودیت کردند و سپس به فعالیت پرداختند و هر یک از گروه‌ها، افراد بسیاری را جذب کرده و در خود عضو گردانیدند و گروه‌ها برای تبلیغ و ترویج عقاید و آیین خود، وارد صحنه جامعه شدند.

با تأسیس حزب جمهوری اسلامی در سال پنجاه و هشت، اعضای این حزب، برای کشور قانون اساسی جدید نوشتند و قدرت را قبضه کرده و اداره کشور را در دست گرفتند، دیگر احزاب و گروه‌ها که در به ثمر رسیدن انقلاب سهم بسزای داشتند، هر یک سهمی شدن در قدرت و اداره کشور را خواستار شدند و برای استاندن خواسته‌هایشان، به جمع‌آوری اعضا و هواداران پرداخته و آنها را برای تظاهرات و میتینگ‌ها سازماندهی نمودند.

در سال ۱۳۵۸، حزب جمهوری اسلامی با مطرح کردن این شعار: «حزب فقط حزب الله...» در صحنه بودن دیگر احزاب و گروه‌ها را ممنوع اعلام کرد و پس از گذشت چند ماه، حدودن اواخر سال پنجاه و هشت، برخورد بین گروه‌ها آغاز گردید و در سال پنجاه و نه درگیری بین گروه‌ها به طور علنی و آشکار گشت و این درگیری‌ها، در اوایل سال شصت به اوج خود رسید.

در کشور ایران پیش از سی خرداد سال شصت، هنوز فضا سیاسی می‌بود و آزادی وجود داشت و گروه‌های مختلف از مذهبی گرفته تا چپ‌گرا و راست‌گرا همگی در صحنه حضور داشتند و هر یک گروه برای اعلام موضع و خواسته‌ها، به خیابان‌ها می‌آمدند و تظاهرات می‌کردند، بدون اینکه از دستگاه حاکم برای تظاهرات خود، اجازه گرفته باشند. در آنروزها (اوایل سال شصت) گروه‌ها یکی

پس از دیگری اعلام میتینگ می‌نمودند و هواداران را در خیابان‌های مرکز شهر گردآوری کرده، ولی هیچیک از گروه‌ها به برگزاری میتینگ، موفق نمی‌شدند چون که تعداد افراد گروه‌ها اندک بودند و هواداران حزب جمهوری اسلامی که به حزب الهی مشهور هستند، تعدادشان بیش از افراد گروه‌ها می‌بودند و آنان به میان تجمع افراد گروه‌ها رخنه کرده و با شعارهای بسیار تند، نظم گروه‌ها را به هم زده و متفرق می‌نمودند.

در آنروزها من اکثر اوقات، در مرکز شهر حضور داشته و مشاهده می‌کردم که گروه‌ها با اعلام قبلی، به محل تجمع و تظاهرات می‌آمدند و با انبوهی از افراد حزب الهی مواجه و پس از چند ساعت متفرق گشته و محل را به افراد حزب-الهی واگذار می‌نمودند، تا حدیکه بیاد دارم، نخستین گروه که به جبهه ملی شهرت دارد، تظاهرات خود را در خیابان انقلاب آغاز نمود و با یک یورش افراد حزب الهی درهم پیچید و از محل ناپدید گشت به طوری که افراد حزب الهی که چندین برابر افراد جبهه ملی می‌بودند، به میان تظاهر کنندگان ملی، هجوم بردند و با فریاد کشیدن این شعار «ملی‌ها کوشن، توی سوراخ موشن» صدای افراد جبهه ملی را در گلو خفه کردند.

پس از جبهه ملی نوبت به نهضت آزادی رسید و این گروه نیز مانند گروه قبلی با انبوهی از افراد حزب الهی مواجه شده و با این شعار «نهضتی‌ها کوشن، توی سوراخ موشن» صداهایشان در گلو خفه شد، خلاصه گروه‌ها یکی پس از دیگری وارد میدان خودنمایی شدند و با حضور افراد حزب الهی ناپدید گشتند تا اینکه گروه مجاهدین خلق که من یکی از اعضایش می‌بودم، وارد کارزار شد در آن دوران، (پیش از سی خرداد سال شصت) گروه مجاهدین نیز مانند دیگر گروه‌ها یک گروه سیاسی بود و بطور علنی و آزاد فعالیت داشت و این گروه با اعلام قبلی، قرار شد که در سی خرداد سال شصت ساعت چهار بعد از ظهر تظاهرات خود را آغاز نماید.

مجاهدین پیش از سی خرداد سال شصت با افراد حزب الهی درگیر نمی‌شدند و آزادانه به پخش و فروش روزنامه و کتب می‌پرداختند، میتینگ و تظاهرات نیز برگزار می‌نمودند و اکثر اوقات افراد حزب الهی به میتینگ و کتاب فروشی‌های

مجاهدین هجوم می‌آوردند ولی با شکیبایی مجاهدین مواجه شده و محل را ترک می‌کردند، بیاد دارم که افراد حزب‌اللهی سوار بر موتورسیکلت با زنجیرهای بلند به روزنامه و کتاب فروشان کنار خیابان حمله می‌کردند و در بعضی اوقات آلات برنده به سر زنجیرها بسته و مقابل مجاهدین می‌چرخانیدند و مجاهدین با تواضع و شکیبایی از تندخویی افراد حزب‌اللهی می‌کاهیدند ولی در روز سی خرداد، خط آمده بود که جواب مشت را با مشت خواهیم داد، یعنی این که در مقابل دژخویی و خشونت افراد حزب‌اللهی با خشونت رفتار می‌کنیم همانگونه که در بالا توضیح داده شد، پیش از سی خرداد، مجاهدین در مقابل خشونت حزب‌الله شکیبایی کرده و مشت، لگد و چاقوی آنان را متحمل می‌شدند ولی متأسفانه، در روز سی خرداد تغییر عقیده داده شد و ما انسانیت (شکیبایی) را کنار نهادیم و مانند افراد حزب‌اللهی، به وحشیگری و خشونت پرداختیم و با این عمل، (وحشیگری) فضای باز سیاسی را به فضای بسته، خفقان، رعب و وحشت تبدیل گردانیدیم.

در روز سی خرداد حدودن ساعت دو بعد از ظهر بود که من به تنهایی به طرف مرکز شهر که در آن زمان چهار راه مصدق نامیده می‌شد، حرکت کردم. در آن دوران همیشه من یک چاقوی ضامن‌دار را با خود حمل می‌کردم و در روز سی خرداد برای محکم‌کاری، یک قمه کوچک را نیز به پای خود بسته و وارد خیابان مصدق شدم. من از خیابان جمهوری (شاه قدیم) وارد خیابان مصدق شده و پای پیاده به سمت بالا راهی و مشاهده کردم که انبوهی از دختران و پسران جوان در خیابان و کنار جوی آب نشسته‌اند و تعدادی از افراد حزب‌اللهی نیز در خیابان می‌بودند.

حدودن ساعت چهار بعد از ظهر بود و من در قسمت شمالی چهار راه مصدق نشسته و منتظر بودم که تظاهرات آغاز گردد که من خود آغازگر تظاهرات روز سی خرداد شدم. من کنار جوی نشسته و مردم داخل خیابان را زیر نظر می‌داشتم که مشاهده کردم عده‌ای از افراد حزب‌اللهی که تعدادشان تقریباً چهل نفر می‌شدند، در خیابان راهی شده و با گفتن شعار «درود بر ب (بهشتی)» بسمت بالای خیابان که من در آنجا نشسته بودم می‌آمدند. این نکته را گفته

باشم که من شخصاً از آیت‌الله ب ... گله‌مند و بسیار دلخور می‌بودم از این رو، وقتی که افراد حزب‌اللهی با دادن شعار «درود بر ب...» به نزدیکی من رسیدند، من بسیار خشمگین شده و با مشت گره کرده به مقابل حزب‌اللهی‌ها پریدم و با صدای بلند شعار «مرگ بر ب...» را فریاد کشیدم، دقیقه نشد که اطراف من مملو از دختران و پسران مجاهد شد و حزب‌اللهی‌ها در میان انبوه مجاهدین، ناپدید گشتند و به این طریق، تظاهرات سی خرداد آغاز گردید. من که مقابل تظاهر کنندگان بودم، به سمت بالای خیابان مصدق حرکت کردم و پس از چند دقیقه خود را عقب کشیده و سرداری را رها کردم، ما به خیابان تخت جمشید وارد شدیم و به سمت خیابان شریعتی (کوروش قدیم) حرکت کردیم.

ازحام جمعیت کل خیابان تخت جمشید را از مصدق تا شریعتی، دربر گرفته بود و مردم داخل خیابان و ساکنان محل با درود گفتن و کف زدن ما را تشویق می‌نمودند. ما با این شعار «حزب‌اللهی‌ها کوشن، توی سوراخ موشن» از خیابان فرح و شریعتی به خیابان انقلاب وارد شدیم و بسمت میدان فردوسی حرکت کردیم. از آغاز تظاهرات تا این لحظه، هیچگونه برخورد یا درگیری بین ما و حزب‌الله واقع نشده بود چونکه تعداد مجاهدین بی‌شمار بودند و حزب‌اللهی‌ها را در خود، محو می‌نمودند. در نزدیکی میدان فردوسی بودیم که من پشت‌سر خود را نگاه کردم و کل خیابان و روی پل هوای خیابان سعدی را پوشیده از جمعیت مشاهده کردم.

تظاهرات به آرامی و بدون درگیری پیش می‌رفت تا اینکه به میدان فردوسی رسیدیم، من به همراه چندی، نخستین کسانی بودیم که وارد میدان شدیم و من مشاهده کردم که یک اتومبیل با مارک جهاد سازندگی، در وسط خیابان است و کسی داخلش نیست، طولی نکشید که تظاهر کنندگان اتومبیل جهاد را چپ کرده و سپس آن را به آتش کشیدند.

به محض ورود به میدان فردوسی، من با یک فردی که ته‌ریش داشت و لباس نیمه نظامی به تن داشت، مقابله کرده و از خواستم که بگوید «مرگ بر ب...» ولی او گفت: «مرگ بر ... رجوی» من با شنیدن «مرگ بر...» یک ضربه با پا، به سر او زدم و این اولین و آخرین برخورد من با افراد حزب‌اللهی در آن روز بود.

در میدان فردوسی افراد حزب‌اللهی حضور داشتند ولی مأموران مسلح امثال پلیس، پاسدار و یا کمیته‌چی حضور نداشتند و اگر هم حضور داشتند در بالای پشت بام‌ها مخفی و از دید تظاهر کنندگان پنهان می‌بودند. حزب‌اللهی‌ها که در میدان بودند، مجاهدین آنان را درون کوچه‌ها که از دختران و پسران ساخته شده بود، قرار می‌دادند و از دو طرف ضربه می‌زدند به طوریکه افراد حزب‌اللهی قادر نمی‌شدند که خود را به زمین افکنند، و از یک سوی کوچه ضربه دریافت می‌کردند تا این که به سوی دیگر کوچه برسند. در حین زد و خوردها، من یک بچه محل حزب‌اللهی را دیدم که او را وارد کوچه‌اش نمودند و من با شتاب خود را به روی او افکندم و از کوچه خارجش کرده و به سوی خانه روانه‌اش کردم. پس از مدتی اکثر تظاهر کنندگان وارد میدان شده و درگیری در تمامی نقطه‌های میدان ادامه داشت که صدای گلوله فضای میدان را پر کرد و هنوز کسی از قضا یا مطلع نشد بود که گفته شد «هوایی تیر هوایی» در این هنگام، من مشاهده کردم که افراد داخل میدان یکی پس از دیگری نقش زمین می‌شدند هنوز به هوایی بودن تیرها می‌اندیشیدم که تیری از زیرقل، بین دست و بدنم عبور کرد و ثانیه طول نکشید که تیر دیگری از زیر دست دیگرم گذشت و موج تیرها به بدنم اصابت کرد، پنداری که نیرویی دست‌هایم را به بیرون بدن، بلند کرد و تیرها به من اصابت نکرد. از موج زیادی که به بدنم برخورد کرد، متوجه شدم که تیرهای تفنگ **ژس** می‌بودند چون که پیش از این نیز موج تیر **ژس** به صورت و پایم اصابت کرده بود.

پس از اصابت موج تیرها به بدنم، خودم را به زمین افکندم و به طور سینه‌خیز، به سمت خیابان فرصت خزیدم، این را نیز گفته باشم که در میدان و اطراف آن هیچگونه مأمور مسلحی وجود نداشت و مشخص نبود که تیرها از چه سویی می‌آیند، در این هنگام خیابان فرصت قابل تردد شده و اتومبیل‌ها در آن داخل می‌شدند. من همین‌طور سینه‌خیز می‌رفتم که یک تاکسی در حال پیچیدن به خیابان فرصت، مرا دیده و ترمز کرد و من با شتاب داخل تاکسی شده و هنوز نفس نفس می‌زدم که مأموران کمیته محل، مقابل تاکسی ایستاده و مرا از داخل تاکسی بیرون کشیدند و شروع به تفتیش بدنی نمودند، راننده تاکسی

برای کمک به من، گفت: این آقا مسافر من است، من که درون جیب پیراهنم اعلامیه مجاهد داشتم و چاقوی ضامن‌دار درون جیب کوچک کمری و یک قمه نیز به پایم بسته داشتم، فرصت نشد که آن‌ها را از خود دور گردانم و مأموران با اولین تفتیش، اعلامیه را از جیب پیراهن بیرون آوردند و مرا به داخل کمیته انتقال دادند.

به محض ورود به کمیته، صدای ناله و فریادهای دختران را شنیدم که ضربه دریافت می‌کردند، مرا کنار دیواری قرار دادند و تفتیش اصلی را آغاز نمودند، نخست کیف پول‌هایم را از جیب پشت شلوارم خارج کردند که درونش حدود پنج هزار تومان پول داشتم، من بیشتر اوقات این مقدار پول را درون جیب می‌داشتم و یکی از برادرانم به عنوان کنایه می‌گفت: مصطفی هرچه دارد، همه دارایی‌اش توی جیب‌هاش، مأموران کیف پول را داخل پاکت بزرگی قرار داده و اسم من را به روی پاکت نوشتند و تفتیش بدنی را ادامه و چاقوی درون جیب کمری را بیرون آوردند و ضربه زدن را آغاز نمودند. در این هنگام، من با دست‌هایم گارد گرفته و صورت و قفس سینه‌ام را پوشانیدم و با صدای بلند گفتم: من بچه جنوب شهرم و باید که چاقو داشته باشم. من برای حفظ تعادل، به دیواری تکیه داده و ضربات را از هرسو دریافت می‌کردم که ضربه‌ای به سرم اصابت کرد و نقش زمین شدم و با نقش زمین شدن، قمه‌ای که به پای خود بسته بودم، نمایان شد و من دیدم که قمه را از پایم جدا کردند و پس از آن، ضربه زدن را با شدت بیشتری ادامه دادند که من پس از چند ضربه بی‌هوش شده بودم. پس از مدتی احساس کردم که به صورتم آب می‌پاشند، من به هوش آمده و دیدم که به رویم آب می‌ریزند ولی خودم را به بی‌هوشی زده و زیر چشمی دیدم که مأموری یک پایم گرفت و کشان کشان تقریباً ده متری کشاند و از پله‌ها به داخل زیر زمین پرتابم کرد. در حال پایین افتادن، با دست سرم را پوشاندم، از پله‌ها پایین می‌افتادم ولی هیچگونه احساسی نداشتم، بدنم بی‌حس بود و دردی را احساس نمی‌کردم.

پس از آن که در پایین پله‌ها قرار گرفتم، خود را به کنار دیواری کشانده و به آن تکیه دادم و پس از مدتی آرامش خود را بازیافتیم و به اطراف نگریده و دیدم

که چندین افراد لت و پار و آغشته به خون و بعضی بی‌هوش، در اطرافم قرار دارند. مدتی گذشت و افرادی از پله‌ها پایین آمدند، دو مأمور بودند که بهمراه خود، یک کوکلاکس کلان داشتند که (کوکلاکس کلان به کسی گفته می‌شود که او سرش را کاملاً پوشیده و دو سوراخ مقابل چشمانش دارد، برای این که شناسایی نگردد) او از سوراخ مقابل چشمانش افراد اسیر در زیر زمین را یک به یک نگاه کرده و با انگشت سیابه‌اش کسانی را نشان می‌داد و هرکس را که او نشان می‌داد، از زیر زمین خارج و به جوخه تیرباران سپرده می‌شد. من با بدن بی‌حس، به دیواری تکیه داده و کوکلاکس کلان را زیرچشمی نگاه می‌کردم که او به من رسید و من انگشت سیابه او را مقابل صورتم دیدم که مرا نشان می‌داد و سپس مشاهده کردم که انگشت از مقابل صورتم کنار رفت و دست مأمور برای بردن من، به سوی صورتم آمد. اکنون تقریباً بیست و هفت سال از وقوع این حادثه می‌گذرد و هنوز من آن دست مأمور را می‌بینم که برای بردن من بطرف صورتم می‌آید و یک نیرویی این دست را به سمت راستم کنار زده و نفر کناری من را با خود می‌برد.

مأموران افرادی را که کوکلاکس کلان نشان داده بود، تعدادشان خاطر من نیست با خود از زیر زمین بیرون بردند و پس از مدتی باردیگر مأموران از پله‌ها پایین آمدند و این بار، به همراه خودشان کیسه‌هایی داشتند که حاوی دست‌بند، چشم‌بند و پنبه بود. مأموران نخست دست‌ها را از پشت بطور بسیار فشرده، به یکدیگر بستند و پس از آن پنبه‌ها را به روی چشم‌ها قرار داده و سپس با چشم‌بند روی پنبه‌ها را محکم بستند به طوری که هیچگونه نوری را مشاهده نمی‌کردم.

پس از بسته شدن چشم و دست‌ها، ما را از زیر زمین بیرون کشیده و مانند جسم بی‌جان، داخل ماشین باربری به روی یکدیگر انباشتند. بیاد دارم وقتی که مرا داخل ماشین پرتاب کردند، به روی دیگران افتادم و بدن‌هایی را که در زیر من می‌بودند، حس کردم و پس از گذشت چند دقیقه، وزن سنگینی را به روی خود حس کردم، این وزن مأمور بود که بروی من نشسته بود چونکه لوله سلاح او را به پشت خود حس می‌کردم. من پیش از این دیده بودم که مأموران

مسلح در حالت نشستن، بر طبق معمول، قنذاق تفنگ را به زمین و یا سمت پایین می‌گذاشتند ولی مأموری که به روی من نشست به بود او لوله تفنگش را به پشت من قرار داده بود.

صدای بسته شدن درب پشت ماشین شنیده شده و ماشین به حرکت درآمد و حدود نیم ساعتی را در راه بود و پس از ایستادن، صدای لوله انسان‌ها فضا را پر می‌کرد و صدای گشوده شدن درب پشت ماشین به گوشم رسید و سپس شنیدم که افرادی با صدای بلند می‌گفتند: این‌ها هستند که برادران پاسدار ما را کشته‌اند. با شنیدن این گفته، به خود چنین گفتم: این لحظه‌ها، آخرین لحظه‌های زندگی‌ات می‌باشند و بسیار طویل و پرنج خواهند بود. در حین تفکر به لحظه‌ها، از داخل ماشین به پایین کشیده شدم و از هرسو باران ضربه به بدنم باریدن کرد و سعی کردم که خودم را به زمین افکنم ولی فرصت به‌زمین نشستن را نمی‌داشتم چونکه داخل کوچه بودم و می‌بایست که طول کوچه را با دریافت کردن ضربات، طی می‌کردم.

همینطور ضربات از هرسو به بدنم اصابت می‌کرد و من به پایان این لحظه‌های طاقت‌فرسا می‌اندیشیدم که ناگهان از خواب بیرون شدم و در وهله اول چنین پنداشتم که خواب دیدم و با خود گفتم: خواب به این وحشناکی، هرگز ندیده بودم. در این هنگام، تنگی نفس گرفته و خاک مانند را درون دهانم مزه کردم و دریافتم که خوابی در کار نیست و خود را با صورت به زمین افتاده یافتم و برای نفس آزاد کشیدن، خودم را به پهلو غلتانیدم و هنوز نفس تازه نکرده بودم که ضربه‌ای با قنذاق تفنگ به بدنم اصابت کرد و آگاه شدم که در اینجا افراد زنده را به حدی ضربه می‌زنند که زنده نباشد. پس از این در جای خود ساکن شدم و پس از مدتی حس به بدنم بازگشت و متوجه شدم که بدنم مملو از مورچه می‌باشد و مورچه‌ها گاز گرفتن را شروع کردند. من تا به این لحظه، فکر نمی‌کردم که مورچه چنین دندان بزرگی را داشته باشد و بتواند دندان‌هایش را به بدن انسان فرو ببرد. خلاصه مورچه‌ها دندان‌هایشان را به بدنم فرو می‌کردند و من ناگزیر به غلتیدن شده و ضربه قنذاق تفنگ و یا چمکه مأموران را دریافت می‌کردم تا این که تصمیم گرفتم گاز دندان مورچه‌ها را تحمل و از جای خود،

حرکت نکنم. زمان به سختی سپری می‌شد و هر لحظه به تعداد مورچه‌های بدنم افزوده شده و تحملم بسر می‌آمد ولی صداهای ضربه خوردن و ناله‌های اطرافیان شکیبایم می‌نمود، خلاصه مورچه‌های بزرگ دندان، بدنم را می‌کندند و هراس از ضربه قن‌داق تفنگ، مانع از غلتیدنم می‌شد، حقیقتاً در حالی بودم که مرگ برایم عروسی بود. در بدنم هیچگونه احساسی را نداشتم فقط گاز گرفتن مورچه‌ها را حس می‌کردم که به تمامی بدنم رسوخ کرده بودند و این مورچه‌های سنگدل و بی‌رحم، داشتند جانم را از جسمم بیرون می‌کشیدند که دستی پشت گردنم را گرفت و به پاهایم ایستاند ولی من قدرت ایستادن را نداشتم و نقش زمین شدم و دوباره به پاهایم ایستاندند و این بار سرم به دیواری برخورد کرد و توانستم که تعادل خود را حفظ کنم. سرم به دیوار بود و کسی از سمت پشت، به پام زد و پاهایم را از هم جدا کرد و من بهتر تعادل را حفظ کردم. در آن لحظه‌ها به حدی حالم بد بودم که حتی گوش‌هایم خوب نمی‌شنید، صداهای گوناگون فضا را پر می‌کرد ولی به گوش من نارسا و بم بودند، همینطور سرم را به دیواری نهاده و تعادل را حفظ می‌کردم که صدای تیرباران پرده گوش‌هایم را درید و با صدای تیرها، آن لحظه‌های پرنج به پایان رسید.

پس از مدتی نامعلوم (طولانی یا کوتاه) به هوش آمدم، ظلمت مطلق بود به طوریکه هیچگونه نوری به چشم نمی‌خورد، چنین اندیشیدم که در زیر زمین دفن هستم و در دنیایی دیگر می‌باشم، به دنیای بعد از مرگ، می‌اندیشیدم که صدایی به گوشم رسید و گوش‌هایم را به سمت صدا متمرکز کرده و کلمه میلیشیا را شنیدم، صدا بگوشم آشنا بود و این صدا را پیش از این نیز شنیده بودم. در این اندیشه بودم که صدای چه کسی می‌باشد، بار دیگر شنیدم که سخنران گفت: میلیشیا که می‌گویند، این‌ها هستند. با شنیدن این مطلب، دریافتم که زنده هستم و صدای خشن هادی غفاری بود که سخن می‌گفت. پس از این، صداهای بیشتری به گوشم رسید و مطمئن شدم که زنده و در اسارت می‌باشم، لحظه‌ای گذشت و دستی به زیر سرم آمد و سرم را بسمت بالا آورده و گفت: بنشین، و من نشستم، او نخست اسم را سوال کرد و من

اسم کوچک خود را گفتم و سپس سوال کرد، آیا کمونیست هستی؟ و من در جواب گفتم: خیر مسلمان هستم. او به روی چشم‌بند من چیزی نوشت و در حین نوشتن گفت: این سیبل کمونیستی، چیست که گذاشتی؟ من جوابی نگفتم. پس از مدتی پنبه‌ها را از زیر چشم‌بندم بیرون آوردند و من نور خورشید را مشاهده کردم و پس از مدت کوتاهی مرا به پاهایم ایستانیدند و سپس به داخل اتوبوس بردند و به روی یک صندلی نرم نشاندم، من از زیر چشم‌بند، پاها و تفنگ مأمور را دیدم که او گفت: معجزه شده چون که دارند شما را از زندان اوین به مکان دیگری انتقال می‌دهند. با شنیدن گفته مأمور، دریافتم که در اوین می‌باشم.

اتوبوس حرکت کرد، در بین راه سکوت مطلق بود و صحنه‌هایی مانند گذشتن تیرها از زیر بقلم، انگشت کوکلاکس کلان و دست مأمور مقابل چشمانم، در ذهنم متجلی می‌شد و من با خود می‌گفتم: من که تیرباران شدم، چگونه از تیرباران تن سالم بیرون آوردم و چگونه مورچه‌ها رهایم کردند؟ در مغزم غوغا پریا بود و گفته مأمور را می‌شنیدم که می‌گفت معجزه شده. خلاصه بدنم را باور نمی‌داشتم و از نشستن بروی صندلی لذت می‌بردم که اتوبوس از حرکت ایستاد و مأمور دست‌بند و چشم‌بند را باز کرد و از اتوبوس بیرون شده و دیدم که منزل جدید پل‌رومی می‌باشد. این محل، (پل‌رومی) در رژیم قبلی اسطبل اسب‌ها می‌بود و در رژیم فعلی از این محل، برای نگهداری معتادان استفاده می‌شود.

پس از ورود به پل‌رومی مأموران ما را در حیاط جمع کرده و هرکس که نشانی از خون بر لباس داشت را جدا کردند و می‌گفتند: این خون‌های برادران پاسدار ما است که پس از کشته شدن، به روی شما ریخته، و افرادی که نشانی از خون به لباس داشتند را به اوین بازگردانیدند. من پیراهن چهارخانه با زمینه مشکی، به تن داشتم و خونی که از لب و دهانم به آن ریخته بود، آشکار نبود. پس از جدا نمودن افراد خون‌آلود، باقی مانده که حدودن چهل نفر می‌شدیم را درون یک اسطبل بزرگ قرار دادند و برای اسکان دادن ما، معتادان را از داخل آن اسطبل به حیاط روانه کردند.

من تقریباً دو هفته در پل‌رومی محبوس بودم و در این مدت، وقایع مهمی واقع نشد که قابل توضیح باشد، فقط در روز نخست پس مستقر شدن در اسطبل، سرپرست پل‌رومی که او یک فرد لات‌منش و بسیار بی‌ادب بود، به حضور ما رسید و چنین گفت: یک مجاهد می‌خواهم که خایه داشته باشد و بیاد با من بحث کند. از میان جمعیت یکی از محافظین بنی‌صدر که با ما دستگیر شده بود برخاست و گفت: من بحث می‌کنم، او را از اسطبل بیرون بردند و تا فردای آن روز، درون یک اطاقک چوبی که مانند کیوسک تلفن بود، آویزان کردند. چندی از معتادین با سرپرست محل همکاری می‌کردند بطوری که به میان ما آمده و درگوشی می‌گفتند: اگر مسئله‌ای داری یا اینکه می‌خواهی خانواده‌ات باخبر شوند، من می‌توانم کمک باشم و با این روش، اطلاعات را به سرپرست محل واگذار می‌کردند.

در میان معتادین یک فرد ثروتمند بود و او همه ما را به خوردن بستنی مهمان می‌کرد و لذت خوردن آن بستنی، هرگز از خاطر من جدا نمی‌گردد. خلاصه روزها در پل‌رومی با آسودگی سپری می‌شد که روز جزا فرارسید، اسم‌ها یکی پس از دیگری خوانده می‌شد و اسم‌های خوانده شده یا آزاد می‌شدند و یا این که به اوین بازگردانیده می‌شدند و من با اندیشه به پرونده که درونش چاقو و قمه داشتم، خودم را در راه اوین می‌دیدم که از بلندگوی محوطه اسم من خوانده شد و من با پاهای لرزان، به اطاق جزا وارد شدم، در اطاق یک آخوند پشت میز نشسته بود به محض ورود، روی میز را نگاه کردم که فقط یک دفتر روی آن بود و من در پی آن پاکت بزرگ بودم که چاقو و قمه را درونش گذاشته بودند. لحظه‌ای گذشت و آخوند پرسش را آغاز و چنین پرسید: چرا این جا هستی؟ من که اثری را از پاکت پرونده ندیدم، با خوشحالی در جواب گفتم: من مسافر تاکسی بودم که یک اعلامیه به داخل تاکسی انداخته شد و من آن را درون جیب خود قرار دادم، وقتی که مأموران کمیته مرا تفتیش کردند، اعلامیه را از جیب بیرون آورده و مرا به اینجا انتقال دادند.

آخوند پس از شنیدن گفته‌های من، یک برگه کوچک را مهر زده و گفت: بیا برو و دیگر اعلامیه را درون جیب خود قرار مده. من برگه را گرفتم و با گفتن کلمه

هرگز، از اطاق خارج شدم و به سمت درب خروجی راه افتادم. در بین راه که تقریباً صد متر می‌شد، مأموری وجود نداشت و من می‌خواستم که این راه را با دویدن طی کنم ولی از دویدن خودداری کردم و به درب خروجی رسیده و بدون برخورد با مأموری، از در خارج شدم. به محض خروج، یک تاکسی خالی دیدم و از او خواستم که مرا برساند تا من پول تهیه کرده و به او بپردازم، در بین راه موضوع آزادی خود را از پل‌رومی به او شرح دادم و او مرا رساند بدون اینکه پولی را دریافت کند.

من به محل رسیدم و در راه منزل، همه با تعجب نگاهم می‌کردند و بچه‌ها در مقابل من به سمت خانه می‌دویدند چون که اهل خانواده مرا کشته شده می‌پنداشتند از این رو، بچه‌ها برای خبر دادن، می‌دویدند. من به اهل خانواده ملحق شده و جشن گرفته شد ولی زندگی طاقت فرسای من از آن روز آغاز گردید زیرا که پس از روز سی خرداد، از طرف سازمان، فاز نظامی اعلام شد و جنگ نابرابر آغاز و زندگی اعضا و هواداران سازمان به جهنمی غیرقابل تصور، تبدیل شد. پس از سی خرداد من سه مرتبه دیگر نیز دستگیر شدم که آخرین بار زمستان سال شصت بود که تقریباً پنج سالی را در اوین می‌بودم و پس از آن از کشور خارج شده و هنوز زندگی‌ام با رنج و عذاب روحی، توأم می‌باشد. اکنون من در خارج زندگی می‌کنم و مسایل و وقایع داخل ایران را پی‌گیری و می‌بینم که هیچگونه آزادی برای ابراز عقاید، وجود ندارد و هرصدایی بوسیله افراد حزب‌الله، در گلو خفه می‌گردد، به گذشته و روزهای پیش از سی خرداد سال شصت می‌اندیشم و با حسرت آن روزهای توأم با آزادی را در خاطر زنده کرده و به خویش چنین می‌گویم: اگر ما در آن روز، فاز را نظامی نمی‌کردیم و ترور و خود(همنوع) کشی را آغاز نمی‌نمودیم در اینصورت امروزه مردم ایران از آزادی کامل برخوردار می‌بودند.

همانگونه که اعضا و هواداران سازمان مطلع هستند، پیش از سی خرداد سال شصت رژیم قدرت کنونی دارا نبود و در برابر مجاهدین ناتوان بود چونکه مجاهد بزرگترین و محبوب‌ترین گروه در بین مردم می‌بود بطوری که با آمدن مجاهد به اماکن عمومی، آزادی نیز در اماکن متجلی می‌گشت ولی پس سی خرداد و

نظامی شدن فاز، ما دست به اسلحه بردیم و افراد بسیاری امثال آیت‌الله‌ها، حزب‌الله‌ها، کفاش، بقال، سمسار و حتی طوافی‌ها را نیز به قتل رسانیدیم و با این عمل نسنجیده خود، نیروی جوان و با پتانسیل را به نابودی کشانیدیم، فضای باز سیاسی را به فضای ارباب، وحشت و خفقان مبدل کرده و بدتر از همه، پایه‌های حکومت میلیونی آخوندها را مستحکم گردانیدیم، که اگر ما فاز را نظامی نمی‌نمودیم در اینصورت رژیم کنونی که انسانیت را زیر پا می‌نهد و کشور و مردم را بی‌ارزش می‌گرداند، هرگز وجود نمی‌داشت.

به نظر من، انسان از لحاظ تجربه و خرد، هرگز به حد کمال نمی‌رسد و در هر لحظه به تجارب و خرد خود می‌افزاید، ممکن است که کسانی علت به کمال نرسیدن انسان را کوتاهی عمر جسم او بدانند ولی من علت اصلی را متفرق بودن می‌دانم بدین سبب که انسان‌ها درون تیره‌های گوناگون به کج‌اندیشی، پرداخته و در بین راه‌های ناشناخته و بی‌هوده دفن می‌گردند، برای نمونه: من در مدت پنجاه و چندی که از عمرم می‌گذرد، راه‌های ناشناخته و بی‌هوده‌ای را طی کرده‌ام بطوریکه زمانی شیعه مذهب (مذهب نوآور و ناشناخته) می‌بودم و به حزب‌الله پیوسته و پس از آن به مجاهدین (شیعه مذهب مترقی و بسیار ناشناخته) ملحق شدم و پس از کسب تجارب، اکنون دریافته‌ام که چه راه‌های بی‌هوده‌ای را پیموده‌ام!

همره لحظه‌ها

در حرکت و می‌روم، سریع چون لحظه‌ها می‌روم، از این که همراه با لحظه‌ها می‌روم، خرسندم. به خود می‌گویم: در حرکت باش، برو و تا توانی برو و درنگ مکن، همچو لحظه‌ها برو. می‌روم و از رفتنم، به خود می‌بالم چون که همپای لحظه‌ها می‌روم.

با خود می‌شوم و می‌پرسم: تو که در پس لحظه‌ها بودی و به غبار لحظه نیز نمی‌رسیدی حال، چگونه همپای لحظه‌ها می‌روی؟ در پی یافتن جواب، به زعم آمد که در رؤیا می‌روم، به خود گفتم: سوال مکن و با سوالات، این لحظه‌های ایده‌آل را به رؤیا تبدیل مکن، کنون که لحظه‌ای با لحظه‌ها همراهم، این قرب با لحظه را به غربت تبدیل مکن، در این حین، چشمانم گشوده شد و واقف شدم که رؤیایی بود و در واقع به غبار لحظه نیز نمی‌رسم.

لحظه‌ها را می‌بینم که سریع‌تر از باد می‌آیند و سریع‌تر از نور می‌روند، همره لحظه‌ها شدن و با لحظه‌ها رفتن را می‌خواهم ولی، چگونه؟ از خود می‌پرسم به خوب‌شدن رجوع کرده و خوبش را مست و نشئه می‌یابم و با خود، (همنوع) شدن را غیرممکن می‌بینم، می‌اندیشم و به خلوتی خزیده و به امید در رؤیا شدن، چشمانم را روی هم می‌گذارم.

شدم میان رؤیاها و هر غیرممکن را ممکن آوردم، درون آب زیستم، میان آتش گشتم، سریع‌تر از نور رفتم، لحظه‌ها را پشت‌سر دیدم و شش میلیارد را در یک صف مشاهده کردم.

به خود می‌گویم: اگر رؤیایی در کار نبود، چگونه به ایده‌آل رسیده و خود را در یک صف می‌دید؟ اگر رؤیایی نبود برای این زندگی که در زمین زابیده و دفن شدن است انگیزه، چه بود؟!

وحی

من تجربه نویسندگی نداشته و در سال دوهزار و چهار به نوشتن پرداخته‌ام و در حال حاضر اکثر اوقات را با نوشتن، سپری می‌کنم و گه‌گاهی که نوشتن را قادر نمی‌گردم در این میان، با خود شده و اوقات تهی را با خویش به زمزمه و شور می‌پردازم.

من نویسنده نیستم ولی از خودم بهتر می‌نویسم، هرآنچه را که می‌نویسم، واژه به واژه به من وحی می‌گردد.

در دنیای کنونی واژه **وحی** شهرت خدایی دارد بطوریکه مردمان روز با شنیدن این واژه، خدا برایشان متجلی می‌گردد.

انسان دو موجود در یک پیکر است که این دو موجود، وهم و جسم می‌باشند لذا، اگر جسم فارغ از رنجش و آسوده گردد در این صورت از سوی وهم، به او وحی می‌گردد. ما مردمان کنونی که اکثر اوقات را توأم با مستی، نشئگی یا سرگرمی‌ها سپری می‌کنیم دیگر زمانی را برای دریافت وحی باقی نمی‌گذاریم اکثر مردمان امروزه، ساعاتی را به کار و تولید کردن مایحتاج زندگی، می‌گذرانند و ساعات باقی مانده را با مستی، نشئگی، بازی و یا تماشای بازی‌ها سپری می‌کنند بنابراین، ما حتا یک ثانیه را نیز برای وحی گرفتن، باقی نمی‌گذاریم!

زمان

چيست اين زمان كه سه بخش و سه حالت دارد؟
اول حالت را زمان گذشته گویند،
دوم حالت را زمان حال گویند و
سوم حالت را زمان آینده گویند.
حالت اول زمان گذشته، برای عبرت و تجربه است،
حالت دوم زمان حال، برای حرکت و کاویدن است و
حالت سوم زمان آینده، برای برنامه‌ریزی و رسیدن به هدف است!

ساعت

- چند ساعت در زمان وجود دارد؟
- چه زمانی است زمان حال؟
- چه ساعتی زمان حال را نشان می‌دهد؟
- چه سرعتی با زمان همراه است؟
- چه ساعتی مناسب زمان است؟
- چه تفاوتی بین زمان و ساعت است؟
- چند ساعت به ساعت زمان باقیست؟
- چه ساعتی را من انتظار می‌کشم؟
- چند ساعت باید در انتظار باشم؟
- چند ساعت به ایستادن ساعت باقیست؟
- چه ساعتی زمان آخر را نشان خواهد داد؟
- چند ساعت به آن ساعت باقیست؟

ستایش

من در پی فرایی می‌باشم که ستایشش کنم، ولی هرچه هست فرو و فروتر است.

به خویش می‌گویم: کهکشانی را ستایش کن، ولی همه کهکشان‌ها در یک گوشه از وهم، قرار می‌گیرند لذا، کهکشان فروتر از وهم است. خود را به ستایش چاله‌ای سیاه دعوت می‌کنم، ولی همه چاله‌های سیاه را ساخته شده می‌پایم و به خود می‌گویم: تو که خورشید، ماه، آتش، بت و... را پرستیدی، چه باعث گشته که حال اینچنین خودستا و فخار گشته‌ای؟ من به کسانی که هرچیز را به راحتی می‌ستایند، رشک می‌ورزم چون که آنان معقول بی‌وجود را می‌ستایند و یا اینکه مردگان را برای ستایش، برمی‌گزینند. من در پی کسانی که مرکز کهکشان‌ها را ساخته‌اند، به خود می‌گویم: تو که می‌دانی هر یک کهکشان میلیاردها ستاره دارد و فاصله بین این ستارگان، به هزاران سال نوری می‌رسد و تو که در حصار زمین گذران داری و مانند حیوانات، مطیع مطلق بر محیط زیست خود می‌باشی، چگونه می‌خواهی که سازندگان مرکز کهکشان‌ها را یابی؟!

انتظار

در بین لحظه‌هایم برای رسیدن به لحظه‌ای
لحظه پایانی من که سرآغاز لحظه دیگریست
در انتظار لحظه‌ای‌ام که پایان لحظه‌هاست
لحظه‌ای که لحظه خاموشی‌هاست
لحظه‌ها را می‌بینم که به سرعت از من دور می‌شوند
لحظه‌های طلایی که به هیچ تبدیل می‌شوند
درون هر لحظه‌ای به لحظه آینده می‌اندیشم
لحظه آینده، آینده و آینده
من اغلب لحظه حال را گذشته می‌پندارم
و لحظه آینده را دیگرگون می‌دانم
من تمامی لحظه‌ها را پرپها می‌دانم
ولی بهره‌گیری از لحظه‌ها را به درستی نمی‌توانم

آمدن

آمدن برای بودن، بودن یعنی منزل کردن
آمدن برای رفتن، رفتن نه اینکه دفن شدن
بلکه رفتن در راه‌های کاویدن و جستن
راه‌ها بی‌انتها و جسم کوچک و ناتوان،
چگونه این راه‌ها را پیمودن توان؟
شدم راهی همراه جسم و پیمودم راه زمین را در میلیون سال‌ها،
به وهم رجوع کرده و پیمودم هزاران سال نوری را در اندک لحظه‌ها

راه

برای پیمودن یک راه، راهی گشتم و در بین این راه، می‌باشم
راهی طولانی چون سیاهی کائنات، راهی بی‌آغاز و بی‌پایان

در بین راه از خود می‌پرسم:

چه راهی است این راه که نه آغاز و نه انتهای دارد؟

وقتی که در این راه راهی گشتم، آغاز آن را پنداشتم

ولی در بین راه، بی‌آغازی‌اش را واقف گشتم

چه کسی آغازگر این راه است؟

راهی که برای انسان روز، ازلی و بی‌آغاز است